

مؤسسہ فرهنگی انتظار نور

العلیہ السلام

# بہ سوی حکومت جہانی امام مہدی

علی اکبر حساری



بیتناجی

کتاب های مؤسسه فرهنگی اشطارنور ۱۱

به سوی

حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام

علی اکبر حصاری

تهیه: مؤسسه فرهنگی اشطارنور  
وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

بوشهر کتب

حصاری، علی اکبر، ۱۳۳۹ -

به سوی حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام / علی اکبر حصاری؛ تهیه مؤسسه فرهنگی  
انتظار نور. - قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۲.  
۱۱۱ ص. : جدول، نمودار. - (بوستان کتاب قم؛ ۱۱۸۶. کتاب‌های مؤسسه فرهنگی  
انتظار نور؛ ۱۱)

ISBN 964 - 371 - 459 - 4 : ریال ۸۰۰۰

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

پشت جلد به انگلیسی: 'Alī Akbar Ḥesārī. Be Sūye Hokūmate Jahāniye

Emām Mahdī (S.A.) [Towards Imām Mahdī's universal government]

کتابنامه: ص. [۱۰۹] - ۱۱۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. مهدویت. ۲. آخرالزمان. ۳. جهانی شدن. ۴. کثرت‌گرایی. ۵. ایدئولوژی. الف. دفتر

تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مؤسسه فرهنگی انتظار نور. ب. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه  
علمیه قم. بوستان کتاب قم. ج. عنوان.

۲۹۷/۴۶۲

BP ۲۲۴ / ح ۹ ب ۶

□ شابک: ۴ - ۴۵۹ - ۳۷۱ - ۹۶۴ - ۴ / ISBN: 964 - 371 - 459 - 4 □ مسلسل انتشار: ۲۱۶۸

## بوستان کتاب

### به سوی حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام

نویسنده: علی اکبر حصاری

تهیه: مؤسسه فرهنگی انتظار نور

وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی

ناشر: مؤسسه بوستان کتاب قم

(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۲

شمارگان: ۳۰۰۰

بها: ۸۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

دفتر مرکزی: قم، خیابان شهدا (صفائییه) بوستان کتاب قم، ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷۷۲۲۱۵۵ - ۷، شماره: ۷۷۲۲۱۵۴

فروشگاه مرکزی (شماره ۱): قم، چهارراه شهدا (محل عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری بیش از ۱۷۰ ناشر)، تلفن:

۷۷۴۳۲۲۶ فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، کوچه دوم (پشن)، پلاک ۲۲/۳، تلفن: ۶۴۶۰۷۳۵

فروشگاه شماره ۳: مشهد، خیابان آیه الله شیرازی، کوچه چهارباغ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان، تلفن: ۲۲۵۱۱۳۹

فروشگاه شماره ۴: اصفهان، خیابان حافظ، چهارراه کرمانی، گلستان کتاب (دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان)، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰

نشانی الکترونیک: <http://www.bustaneketab.com>

پست الکترونیک: [E-mail:bustan@bustaneketab.com](mailto:bustan@bustaneketab.com)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جدیدترین آثار مؤسسه  
و آشنایی بیشتر با آن در وب سایت:  
<http://www.bustaneketab.com>

## با قدردانی

از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

ویراستار: سید حمید مشتاقی‌نیا.

کنترل ویرایش: محمد نقویان و مسلم سلگی.

حروف‌نگار: منیر صباغی.

اصلاحات حروف‌نگاری: احمد محمدی‌فرد و محمود هدایی.

صفحه‌آرا: احمد مؤتمنی.

نمونه‌خوانی: بیژن سهرابی، سید حسین حسینی و محمد جواد

مصطفوی.

نظارت و کنترل: عبدالهادی اشرفی.

کنترل فنی صفحه‌آرایی: سید رضا موسوی منش.

طراح جلد: مجید سامان.

مسئول تولید: حسین محمدی.

پی‌گیر چاپ: سید رضا محمدی.

بوشهر

(انشارات فرهنگستان اسلامی حوزه علمیه قم)

مهر ماه ۱۳۸۲

## فهرست مطالب

۷	مقدمه مؤسسه
۹	مقدمه
۱۳	۱. ستم جهانی
۱۵	نگاه اول: ستم بر انسانیت
۱۶	الف) اومانیزم (انسان‌گرایی)
۲۰	ب) ماکیاولیسم
۲۲	پ) لیبرالیسم
۲۶	ت) کاپیتالیسم
۲۷	ث) پروتستانیسم
۲۹	ج) ساینتیسم
۳۰	چ) راسیونالیسم
۳۱	ح) نسبیّت‌گرایی
۳۲	خ) فردگرایی
۳۲	د) امپریالیسم
۳۳	ذ) فمینیسم

۳۵	..... (ر) سکولاریسم
۳۷	..... نگاه دوم: ستم بر انسان‌ها
۵۳	..... ۲. موازنه جهانی
۶۷	..... ۳. یکپارچه سازی
۷۰	..... جهانی شدن
۸۳	..... آینده جهانی شدن
۸۵	..... سرنوشت عدالت
۸۷	..... ۴. برقراری قسط و عدل در سراسر گیتی
۱۰۹	..... کتاب نامه

## دوست گرامی و خواننده جوان

با اهدای سلام و آرزوی سرافرازی، امیدواریم که شوق سرشار و عشق شما به ساحت مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام زمینه شناخت هرچه بیشتر مهدویت را فراهم آورده باشد.

تردیدی نیست در این برهه از زمان که برداشت‌های سطحی و آمیخته با افراط و تفریط و ادعاهای کاذب و غرض‌ورزی جای درست اندیشی را گرفته، رسالت اندیشمندان متعهد را سنگین‌تر ساخته و پژوهشگران و صاحب‌نظران در پدیده مهدویت و منجی‌گرایی را برای تلاش وسیع‌تر در این عرصه فرا می‌خواند تا با الهام از آیات نورانی و سخنان معصومین علیهم السلام تصویری روشن و ذهنیتی درست برای نسل امروز ارائه دهد.

این نوشته، هرچند مختصر است، ولی ابعاد نوین و متنوع آن، که از درک درست و جهت‌دار نویسنده و سایر دست‌اندرکاران تهیه این مجموعه حاصل آمده، افق‌های نوینی را پیش روی شما قرار می‌دهد.



شایسته است در این جا از نویسنده محقق، حجة الاسلام علی اکبر  
حصاری و از تلاش سایر عزیزان؛ به ویژه مدیریت تدوین مؤسسه، آقای  
محمدقربانی - که در تهیه این اثر فعالیت مستمری داشته‌اند - تقدیر شود.

مؤسسه فرهنگی انتظارنور

وابسته به

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

## مقدمه

آرمان نجات انسان از چنگال ستم مستکبران و تأسیس حکومتی عدالت گستر بر گستره کره خاک، از بلندترین اندیشه‌های بشر بوده و در همه ادیان، نگاهی ویژه بدان شده است. ایده تأسیس آرمان شهر (مدینه فاضله) - که در آن همه ارزش‌های انسانی ظهور و بروز یافته باشد و مردم در کنار یکدیگر در کمال صفا و صمیمیت و فارغ از ستم و تجاوز در صلح و آرامش زندگی کنند - از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول داشته است و از جمله مباحث پر کشش در میان اندیشمندان بوده که گفتمان‌ها و نوشتارهای فراوانی به آن اختصاص داده شده است.

این مقوله از آن رو به صورت یک آرمان جمعی، در آمده که ظلم و تعدی به حقوق دیگران، رو به فزونی گذاشته است؛ زیرا نفس سیری ناپذیر و تمامیت خواه انسان سبب شده که هرگاه در خود احساس قدرت کند به قصد تصاحب سهم بیشتری از دنیا، بر حق، زندگی و سرنوشت دیگران بتازد و چنین است که بی عدالتی‌های بی شمار در تاریخ ثبت شده است. خون‌های بسیاری به ناحق ریخته شده و نومی‌دی بیشتری بر جامعه بشری سایه افکنده است و در نتیجه، تشنگی

فزاینده‌ای نسبت به حق و عدالت رخ نموده و چنین است که هرگاه فریاد حق‌طلبی و عدالت‌خواهی از حنجرهٔ آزادمردی برون آمده، مستضعفان تازیانه خورده از ظلم ستمگران، گردش حلقه زده و به امید برپایی عدل، در راه آرمان او جان‌فشانی کرده‌اند و از رهگذر این نبرد سهمگین، گاه دولت‌هایی هرچند کوچک بر پایهٔ عدالت، تأسیس کرده‌اند. اگر چه در کوران دنیاطلبی‌ها، زیاده‌خواهی‌ها و هواهای نفسانی فرو پاشیده‌اند.

اما شگفت آن که در کشاکش همهٔ این ماجراهای سخت و سنگین که بر جامعهٔ بشری گذشته، نه تنها شوقش به نجات، رهایی، پاکی و گسترش عدالت در سراسر جهان از بین نرفته، بلکه روز به روز افزون شده و امید به ظهور منجی الهی بارورتر گردیده است؛ زیرا هر چه عمر جامعه بشری می‌گذرد، امید به عدل‌گستری مصلحان بشری، یکی پس از دیگری، به یأس بدل می‌شود و رفته رفته محرومان، مظلومان و مستضعفان عالم به این باور می‌رسند که جز با هدایت رهبری الهی، تحقق حاکمیت ارزش‌های انسانی، میسر نخواهد بود.

اکنون سؤال این است که زمان آن وعدهٔ الهی - که پیروان همهٔ ادیان، بدان چشم دوخته‌اند - چه وقت است و آن یگانه منجی موعود، کی رخ می‌نماید؟ جهان چگونه و از چه مسیری به سوی آن انقلاب باشکوه سیر می‌کند و شرایط جهانی برای تحقق زیباترین آرمان بشری چگونه فراهم می‌آید؟

در پاسخ این سؤال، باید بحث منجی موعود جهانی را در قالب چهار عنصر اساسی تبیین کرد: ۱. پر شدن زمین از ظلم و جور؛ ۲. اضطرار مستضعفان عالم؛ ۳. برپایی حکومت جهانی واحد؛ ۴. برقراری قسط و عدل در سراسر گیتی.

برابر آموزه‌های دینی، پیش از ظهور منجی موعود، جهان در نتیجهٔ طغیان‌گری

مستکبران و تعدی به حقوق مادی و معنوی انسان‌ها، آکنده از ظلم و جور شود. چونان که در هر سو، عَلم ستم و بی‌عدالتی سر برآورده و بر چهرهٔ بشر، جای تازیانه‌های زر و زور حک شده. و هیچ انسانی خود را از جور استیلای اقلیت مستکبر، مصون نیابد.

استکبار، از یک سو حقوق و ثروت مستضعفان را و از سوی دیگر حیثیت، شرافت، پاکدامنی و همهٔ خصلت‌های انسانی مردم را به غارت می‌برد؛ زیرا همهٔ این‌ها ابزاری برای رسیدن به مطامع پست استکبار محسوب می‌شوند.

بر این اساس، ظلم و جور، فراتر از محورهای مادی و اقتصادی، مرزهای معنوی را هم در بر می‌گیرد؛ از این رو، گسترش فساد و فحشا نیز نمونهٔ بارزی از ظلم به شمار می‌رود و اگر گفته شده: «زمین پر از ظلم و جور می‌گردد»، به این مصداق‌ها نیز توجه شده است.

گسترش ظلم و جور، مستضعفان عالم را به تکاپوی رهایی و خلاصی از چنگال مستکبران و امی دارد تا آن چه در توان دارند، به کار بسته و بر ضد طغیان «گردن‌فرازان» بشورند. بدان امید که کفهٔ ترازوی عدالت را، به نفع خود پایین کشند. حاصل این تلاش‌ها در طول تاریخ، افروختن شعله‌های قیام، انقلاب و نهضت‌های حق‌طلبانهٔ فراوانی بوده که بارها و بارها هستی ظالمان را خاکستر کرده یا در حصار خود گرفته و هراس در دژهای مستحکم اشرافیت انداخته است؛ اما چون جامعه بشری در بطن خود، پذیرای عدالت بی‌پایان نبوده، قیام مردان حق‌پرست و حق‌جو، زمانی طولانی پابرجا نمانده و بار دیگر، ظلم در شکل و آرایش دیگر به میدان بازگشته است. از جهل، غفلت و خودخواهی انسان‌ها سود جسته و بر مرکب سرنوشت آنان سوار گشته و تاختن آورده است.

حاصل، آن که با ستم جبّاران، هر بار، انحرافی از جاده حقیقت و عدالت، بر انحراف‌های بشر، افزوده می‌شود و فاجعه، چنان عمیق می‌گردد که مستضعفان عالم این درد را جز با «ید بیضایی» و «دم مسیحایی» مردی آسمانی - که در تاریخ بشر، مثال‌های آن را دیده‌اند که چگونه زمین را در سیلابی بی‌امان، از کفر و ظلم شسته و انسان و انسانیت را احیا کرده - قابل درمان نمی‌دانند و در چنین شرایطی است که برابر روایات، پیروان هر دین و آیینی، منجی الهی و آسمانی خود را به یاری می‌طلبند و آن گاه است که خداوند، وعده خود را در ظهور منجی موعود برای امامت مستضعفان، محقق می‌سازد. آن گاه منجی الهی که برابر باورهای ما، همان مهدی علیه السلام است، پس از نبردی بی‌امان با پیشوایان کفر و بی‌عدالتی، حکومتی یکپارچه را بر پایه عدل و قسط در سراسر گیتی، می‌آراید و مستضعفان عالم، در اوج کرامت و عزّت، به وراثت زمین می‌رسند.

حال در این نوشتار کوتاه، بر آنیم تا نخست، ابعاد از ظلم و جور آخرالزمان را، بر پایه واقعیت‌ها و آمار، نشان دهیم. آن گاه وضعیت مستضعفان عالم در شرایط نابرابر جهان امروز، چنان روشن می‌شود که بتوان قضاوت کرد آیا به حد «اضطرار» نزدیک شده‌اند یا نه؟ سپس با نیمی نگاهی به فرآیند سیاست‌های راهبردی استکبار جهانی، احتمال شکل‌گیری حکومت جهانی را مطالعه می‌کنیم و در پایان، سرنوشت صلح و عدالت را مرور خواهیم کرد تا معلوم شود آیا راهی برای تحقق آن، جز به دست منجی موعود الهی، وجود دارد؟

پاسخ این پرسش می‌تواند تا حدودی فاصله ما را با زمان ظهور معلوم کند. البته بر آن نیستیم که برای ظهور، تاریخی تعیین کنیم. در پایان اشاره‌ای به نقش مصلحان در ایجاد زمینه ظهور منجی و پیروزی نهایی حق خواهیم داشت.

## ۱. ستم جهانی

آن گاه که «شیطان نفس» در جنگ داخلی قاییل، بر «ملک روح» چیره شد و به قاییل برادرکشی آموخت، برادرکشی در نسل بشر موروثی شد و فرزند از پدر، رسم ستمگری فراگرفت و آن گاه که قاییل، پنهان کردن جسد برادر را، از کلاغ آموخت، فرزندان نیز یاد گرفتند که چگونه آثار حق کشی‌ها را پاک کرده و خون‌ها را بشویند، دندان‌های آز و طمع پنهان کنند و منادی حقوق بشر گردند.

اما قاییل نمی‌دانست که با کشتن برادر و پوشاندن جسد او، میراث برادر را که «راستی و حقیقت» است نخواهد توانست دفن کند و چنین است که حق جویی و حق طلبی نیز در نسل بشر موروثی گشت و از آن پس جدال حق و باطل، سنت جامعه انسانی شد.

آری، پس از آن، جامعه بشری روزهای سخت و خونین بسیاری را دیده است و ستمگران و گردن‌فرازان بسیاری در جای جای کره خاک، سر بر آورده و ستم‌ها کرده‌اند. روزی «آتिला» بوده است و روز دگر «نرون»، وقت دیگر «اسکندر» بر آمده و زمانی «چنگیز»، «تیمور» و... اما این

تازیانه‌های ستم، هر یک در گوشه‌ای از دنیا بر پیکر قومی و مردمی فرود آمده است و نه در همه زمین و بر پیکر جامعه بشری. حال، گردش روزگار، طومار آن ستم‌پیشگان را، در هم پیچیده و هستی آنان را دریده است؛ نه از «آتیلای» نشانی توانی پرسید و نه از نرون یادگاری توانی خواست، نه از هیمنه اسکندر، اثری است و نه از چنگیز، هیبتی. از همه گردن فرازان عالم، میراثی جز آئینه عبرت نخواهی یافت.

اگر همه این ستم‌ها، نه آن ظلمی است که زمین را پر می‌کند، بشریت را در بر گرفته و انسانیت را می‌رباید، پس آن کدام ستم است که زمین را آکنده کرده و انسانیت را خواهد سوزاند؟ واپسین ستمی که بر انسان و انسانیت روا داشته می‌شود، ستمی نهادینه شده است که با رفتن ستمگر، فرو نمی‌میرد، بلکه ستم‌پیشگانی تازه نفس از راه رسیده و آزمندانه، بر عمق و وسعت آن می‌افزایند؛ چرا که کاسه چشم حریصان نورسیده، با آن چه هست پر نمی‌شود و از سر «استغنا»، طغیانی بر طغیان پیشینیان می‌افزایند. در نگاهی دیگر، تیغ ستم آخرالزمان دو لبه دارد، یک لبه آن «انسانیت» را می‌خراشد و لبه دیگر، «انسان‌ها» را. در یک سو، ستمگران عالم، آرایشگران را به خدمت گرفته و «باطل» را چنان می‌آرایند که گویی حقیقت ناب است و «ظلم» را چنان در رنگ و لعاب می‌کشند که «عدالت» بنماید. زشتی را زیبایی می‌نمایانند، بدی را خوبی، شرارت را خیر، کجی را راستی و... و در هجوم بی‌امان خود چنان می‌کنند که انسان‌ها حقیقت و عدالت و هر آن چه زیبایی، خوبی، خیر و راستی است را گم کرده و در چرخه‌ای بی‌انتهای از یافتن آن ناامید می‌شوند. در سوی دیگر همین ستمگران مستکبر، به غارت انسان‌ها پرداخته و هر آن چه را که سرمایه و

ثروت آنان است به تاراج می‌برند. آن گاه، خیل انسان‌های غارت‌زده‌ای را می‌بینی که همهٔ ثروت و دارایی‌شان به غارت رفته و اگر از شرافت، عفاف و کرامت چیزی مانده باشد، برای نفس کشیدن و جنبیدن هزینه می‌شود. این معنای «استضعاف» است.

پس در دو نگاه چگونگی شکل‌گیری ستم آخرالزمان را می‌نگریم:

### نگاه اول: ستم بر انسانیت

چونان که پیش از این بیان شد، ستمی که در آخرالزمان بر انسانیت می‌رود، گم کردن حقیقت است. نه از آن رو که حقیقتی موجود نیست. یا آن که راه، عقیده و مذهب حقی و جود ندارد، بلکه از آن جهت، حق گم می‌شود که مرام حقیقت در لابه‌لای انبوه عقیده‌ها، مکتب‌ها و مذهب‌های رنگارنگ چنان پنهان می‌شود که انسان نوحاسته، به زحمت بسیار خواهد توانست آن را بازشناسی کند. البته برای توده‌های مردم امکان شناخت حقیقت تقریباً از بین می‌رود.

برای ریشه‌یابی این فاجعه، باید به بازخوانی تاریخ رنسانس پرداخت. چرا که حدّ فاصل «مطلق‌انگاری» و «نسبی‌انگاری» حقیقت، عصر رنسانس است.

تا پیش از واقعهٔ رنسانس و در عصر حاکمیت کلیسا، اصول تعریف شده‌ای برای همهٔ شئون زندگی انسان وجود داشت<sup>۱</sup> و این اصول تعریف شده، مرز بین حق و باطل تلقی می‌شد. اخلاق، خانواده، شرافت،

---

۱. در این جا بر آن نیستیم که بر همهٔ تعاریف کلیسایی قرون وسطی صحه بگذاریم. به عبارت دیگر به دید ارزشی به این مقطع تاریخی نمی‌نگریم؛ بلکه فعلاً در صدد گزارش تاریخی هستیم.



روابط انسانی و... مفاهیم تعریف شده‌ای بود و مرز بین عفاف و بی‌بند و باری، راستی و کثرتی، شرافت و بی‌حیثیتی، انصاف و نادرستی و... برهمگان روشن بود؛ اما به دنبال وقوع نهضت رنسانس - که حرکتی اعتراضی و پرخاشگرانه بر ضد عملکرد کلیسایان بود - همهٔ مرزبندی‌های اعتقادی و اخلاقی فرو ریخت و جریان‌های فکری - ایدئولوژیک غیر مذهبی یا ضد مذهب یکی پس از دیگری بر ضد اندیشهٔ مسیحیت، شکل گرفت و باورهای کلیسایی را مورد هجوم قرار داد.

عملکرد غلط، رفتار نادرست و ضعف فلسفی کلیسا در قرون وسطی، سبب اعتراض‌ها و نارضایتی‌های گسترده‌ای در جهان غرب شد که به نهضت رنسانس منتهی گردید. از آن پس، غرب، زندگی غیر مذهبی (لایسم) را آغاز کرد. مکتب‌های خودساختهٔ غربی، جایگزین باورها و اندیشه‌های دینی گردید و برای هر یک از مفاهیم ارزشی، ده‌ها و صدها تعریف ارائه شد که شاید بتوان تعداد این تعریف‌ها را به شمار انسان‌ها، تخمین زد. و چنین شد که تکثرگرایی (پلورالیسم) به وجود آمد.

بایسته است چند مکتب مهم ایدئولوژیک این دوره را مرور کنیم تا زوایای گفتار بالا آشکارتر شود:

#### الف) اومانیسیم (انسان‌گرایی)<sup>۱</sup>

اولین و مؤثرترین اندیشه‌ای که در برابر اندیشهٔ دینی مسیحیت شکل گرفت، «اومانیسیم» بود. اومانیسیم، به معنای انسان‌گرایی، انسان‌مداری و اصالت دادن به انسان و خواسته‌های اوست. مسیحیت کاتولیسیم در قرون

۱. ر. ک: ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۵، فصل اول.

وسطی، به ترویج رهبانیت و پرهیز از لذت‌های مادی و دنیوی پرداخت و راه سعادت بشر را تنها در گرو ایمان به خدا و کسب ارزش‌های معنوی معرفی کرد و تا آن جا پیش رفت که روی آوردن خادمان کلیسا را به لذت‌های مادی حتی در نوع مشروع و طبیعی آن، به کلی حرام و ممنوع کرد. اندیشه اومانیزم، با این پرسش ریشه گرفت که آیا انسان باید به خواهش‌های خویش پاسخ گوید و یا اوامر الهی را تمکین کند؟

گذشت زمان و طولانی شدن دورانی که مردم بر اساس آموزه‌های کلیسا، ارزش‌های مادی را به چشم حقارت و زشتی می‌نگریستند، سبب شد که پاسخ این سؤال، به نفع خواهش‌های انسانی رقم بخورد. در حقیقت، اومانیزم‌ها چنین بیان داشتند که در زندگی انسان، خواهش‌های او اصل است؛ زیرا خواهش‌های انسانی، نیازهای امروزین او هستند ولی دستورها و اوامر دینی برای تأمین آخرت اوست که دست یافتن به آن معلوم نمی‌باشد. به عبارت دیگر، بر اساس این دیدگاه نباید انسان از خواسته‌های امروز خود برای وعده‌های آخرتی دست بشوید.

اولین کسی که بذر تفکر اومانیزم را کاشت، «فرانچسکو پترارک» است. پترارک در دوران جوانی به تحصیل «رشته حقوق» روی آورد؛ اما از آن منصرف شد و برای دستیابی به موقعیت و شرایطی برای مطالعه و تحقیق، به کلیسا روی آورد و به طور رسمی وارد جرگه کشیشان شد. وی از ذوق و قریحه شاعری نیز برخوردار بود. به مانند هر کشیش دیگری در ابتدای ورود به این جرگه، خود را وقف کلیسا کرد و تعهد سپرد که تا پایان عمر، به امور دنیوی روی نیاورد، همسر اختیار نکند و به کسب و کار نپردازد؛ اما پترارک با گذشت ایام و با توجه به روحیه عاطفی شدیدی که

داشت، به ازدواج و بهره‌مندی از روابط عاطفی تمایل پیدا کرد؛ ولی هرگاه که به ازدواج و تشکیل خانواده می‌اندیشید، ناگهان به یاد تعهدی می‌افتاد که به کلیسا سپرده بود و دچار تضادی درونی می‌شد. بعدها این سؤال برای او مطرح شد که آیا انسان باید زندگی‌اش را بر مبنای اصول ابدی بگذارد یا این که به تأمین نیازهای فعلی این جهانی بپردازد؟

پترارک، در جدال درونی بر سر پاسخ به این سؤال، عاقبت از نظر فکری به بخش دوم آن روی آورد و معتقد شد که اصل در زندگی انسان، تأمین خواهش‌های این جهانی است نه ارزش‌های معنوی آن جهانی. این تفکر، در نقطه‌ی مقابل دیدگاه اخلاق‌گرایان مسیحی قرار داشت که معتقد بودند انسان باید ارزش‌های جاودانی را محترم شمرده و از تعلقات زندگی مادی، به نفع آن ارزش‌ها دست بشوید.

اگر چه پترارک در دیدگاه نظری، به چنین عقیده‌ای رسید و آن را در ضمن اشعار خود مطرح می‌ساخت، ولی از نظر عملی تا پایان عمر از تعهدی که به کلیسا داشت، عدول نکرد. هر چند روزنه‌ای را گشود که پس از او به مسیری هموار بدل گشت. از جمله کسانی که به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های پترارک قرار گرفت، «جیووانی بوکاجیو» است. وی اندیشه‌های پترارک را جوهره‌ی تفکر خود قرار داد و به شیوه‌ای انتقادی، استهزاآمیز و تند با ارزش‌های اخلاقی کلیسا به ستیز برخاست. رهبانیت و صومعه‌نشینی و مقدّسات مذهبی و اخلاقی کلیسا را در قالب داستان‌ها و رمان‌های خود مورد تحقیر و هتک حرمت قرار داد و همگان را به سهل‌گیری در آداب دینی دعوت کرد.

به فاصله پنجاه سال بعد از پترارک، فرد دیگری قدم به این میدان

گذاشت که اندیشه‌های او را در عرصه عمل نیز جلوه‌گر ساخت. وی «لاورنتیوس والا» نام داشت. او نیز یک کشیش بود و در ابتدای پیوستن به جرگه کلیسا، تعهد اخلاقی سپرده بود؛ اما پس از تحوّل فکری، نه فقط از جرگه کشیشیان خارج شد، بلکه از مسیحیت نیز دست کشید و بی‌پروا، به انتقاد از راهبان و کشیشیان و نحوه زندگی و عقاید آنها پرداخت. دین و کلیسا را به باد استهزا گرفت و حتی پا را فراتر نهاده و خواهان آزادی مطلق در ارضای خواسته‌های غریزی شد. وی قراردادهای اخلاقی را بی‌اعتبار می‌دانست و حتی معتقد به لغو پیمان زناشویی و تشکیل خانواده بود.

به این ترتیب یک جریان فکری جدید، رو در رو با اندیشه‌های کلیسایی شکل گرفت. از آن پس در جهان غرب مسیری گشوده شد که از طریق آن، هرگونه خواهش نفسانی انسان، مشروع و محترم شمرده شده و در چارچوب نظام حقوق بشر غربی به رسمیت شناخته می‌شود. زمینه‌ای را که اومانیسم به وجود آورد در حقیقت ستیزه‌جویی با خدا و همه ارزش‌های الهی و دینی است؛ زیرا از نظر دین، تعیین اصول ارزشی در صلاحیت انسان نیست، بلکه خداوند آن را تعیین کرده و از طریق پیامبر ابلاغ می‌کند و انسان تنها با تحصیل آن اصول می‌تواند به سعادت برسد. در حالی که اومانیسم، محور تعیین اصول ارزشی را «انسان» معرفی می‌کند و اجازه می‌دهد که انسان به آن چه که ارزش می‌پندارد، روی آورد و در صدد تحصیل آن باشد. چنین شد که «خدا محور» قرون وسطی جای خود را به «خود محور» مدرن داد. بر پایه همین اصل، ده‌ها جریان فکری، اخلاقی، سیاسی و فرهنگی به وجود آمد. جریان‌هایی هم چون فمینیسم، همجنس‌گرایی، طبیعت‌گرایی، برهنه‌گرایی و... بر این مبنا شکل گرفته و در

نظام حقوقی غرب، به رسمیت شناخته شده‌اند.

### ب) ماکیاولیسم<sup>۱</sup>

دومین تفکری که بر ضد اندیشه کلیسا شکل گرفت، یک تفکر سیاسی است که ارزش‌های اخلاقی مسیحیت را نشانه رفته است. این تفکر، متعلق به «نیکولو ماکیاولی» فیلسوف سیاسی و سیاستمدار اواخر قرون وسطی و اوایل دوره رنسانس است.

ماکیاولی که از او به عنوان یک میهن پرست متعصب یاد می‌شود، علت ضعف و فروپاشی امپراتوری بزرگ روم را حاکمیت اصول اخلاقی کلیسا می‌دانست. وی معتقد بود اصرار و پافشاری کلیسا بر اصول اخلاقی ثابت و الزام حاکمان سیاسی به رعایت آن، موجب تضعیف حاکمیت شد، زیرا دعوت به فروتنی، محبت، ایثار و... و پرهیز از تزویر، دروغ، حيله و امثال آن، دست حاکمان را در مقابله با مخالفان و دشمنان می‌بندد و قدرت مانور سیاسی را از آنها می‌گیرد.

از نظر ماکیاولی برای یک حکمران، تنها چیزی که باید اصل باشد، چگونگی به دست آوردن قدرت، تقویت و تثبیت آن و توسعه قلمرو و حوزه نفوذ است و اگر از ماکیاولی سؤال شود که از چه راه و با چه وسیله می‌گوید: از هر راه ممکن و با هر وسیله. وی در کتابی که با عنوان «The Prince» نگاشته، (با عنوان شهریار به فارسی ترجمه شده است) می‌نویسد:

شهریار، نبایستی پای‌بند ملاحظات اخلاقی باشد، چرا که هدف، وسیله را توجیه می‌کند. هر کس که به کار بستن مکر و حيله را بهتر

۱. ر. ک: بهاء‌الدین بازارگاد، تاریخ فلسفه سیاسی، ج ۲، ص ۴۲۶-۴۵۷.

بداند، موفق‌تر است. او باید برای رسیدن به مقصودش به هر کار پلیدی دست بزند اما تا آن جا که توان دارد باید طوری رفتار کند که دادگر و بخشنده جلوه نماید.

ماکیاولی تنها به اندکی از ارزش‌های اخلاقی معتقد بود. به عقیده او شهریار، تنها با مهارت و نیرنگ و مدیریت دقیق می‌تواند موقعیت خود را حفظ کند. از نظر او عمل سیاسی را باید بر اساس مصلحت و اقتضای حکومت تعیین کرد نه بر اساس ملاحظات و اصول اخلاقی‌ای که اربابان کلیسا بدان معتقد بودند.

ماکیاولی بر اساس این اندیشه، ابتدا به جدایی حوزه دین و اخلاق از سیاست نظر داد؛ اما بعد معتقد شد که دین و اخلاق نیز در حوزه سیاست قرار می‌گیرند. به عبارت بهتر، دین و اخلاق را هم به عنوان ابزاری در جهت تأمین اهداف سیاسی معرفی کرد؛ چرا که طبق نظر او، وقتی استفاده از هر وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف سیاسی جایز است، اصول اخلاقی و وجهه دینی نیز می‌توانند وسیله‌های خوبی برای رسیدن به اهداف سیاسی باشند. وی می‌گوید:

شهریار همان گونه که معمار کشور و دولت است، معمار اخلاق و مذهب و اقتصاد و همه چیز است. اگر بخواهد بماند و موفق باشد، نباید از بدی کردن بهراسد و مبادا از شرارت پرهیز کند؛ زیرا بدون انجام شرارت و بدی، حفظ دولت محال است. بعضی تقواها، موجب خرابی و برباد رفتن حکومت و بعضی شرارت‌ها، باعث بقا و سلامتی آن است. تنها دولت متکی به زور، موفق است و بس. هیچ ترازو و مقیاسی برای قضاوت در مورد عمل کردن حکمران در دست نیست

جز موفقیت سیاسی و ازدیاد قدرت.

بنابراین از نظر ماکیاولی، دین و اخلاق در صورتی ارزشمند هستند که به عنوان ابزاری در جهت موفقیت سیاسی کاربرد داشته باشند و این ارزش، تنها یک ویژگی ابزاری است که در مواقعی نیز ممکن است بی ارزش و ناکارآمد باشد.

به این ترتیب، دیدگاه ماکیاولی - که از آن به «مکتب اصالت قدرت» تعبیر می شود - رو در روی اندیشه سیاسی قرون وسطی - که در آن سیاست و حکومت به عنوان وسیله ای برای تأمین و تحقق ارزش های اخلاقی و دینی قلمداد شده و در صورت تعارض، اهداف سیاسی باید قربانی می شد - قرار گرفت.

ماکیاولیسم، قوی ترین مکتب سیاسی است که بعد از رنسانس شکل گرفته و به عنوان اساسی ترین پایه و اندیشه در حکومت های غربی قرار گرفت. بازیگران سیاسی غرب در عصر جدید، حکومت های غیر مذهبی متعدد و به اصطلاح لائیک تأسیس کردند، اما هرگاه که مقاصد سیاسی آنها، اقتضا کرده است از دین و اخلاق نیز در راه دستیابی به اهداف خود بهره گرفته اند و هر جا که گرایش به دین و اخلاق، مانع و مزاحم آنها بوده است، بر غیر مذهبی بودن حکومت تأکید کرده اند.

پ) لیبرالیسم<sup>۱</sup>

لیبرالیسم به معنای «آزادی گرای»<sup>۱</sup>، سومین مکتب فکری پس از رنسانس است که در سه عرصه فلسفی، اقتصادی و سیاسی دیدگاه هایی را

۱. ر. ک: عبدالکریم سروش، رازدانی و روشنفکری و دینداری، ص ۱۰۰-۱۵۷.

عرضه داشته است و به رغم فراز و نشیب‌هایی که در طول چهار قرن گذشته داشته، پایه‌های اساسی تحولات و ساختارهای اجتماعی - سیاسی و اقتصادی غرب را تشکیل می‌دهد.

مبنای نظری لیبرالیسم فلسفی، نسبی بودن حق و حقیقت است. یعنی هر اندیشمندی که در صدد حقیقت‌یابی بر می‌آید، هیچ‌گاه نمی‌تواند به همه حقیقت دست یابد و فقط به بخشی از حقیقت می‌رسد. بنابراین، هیچ‌کس نباید ادعا کند که حق با اوست و دیگران بهره‌ای از حق نداشته و دیدگاهشان باطل است.

در چارچوب این نظریه، دیدگاه اندیشمندان دینی نیز در کنار دیدگاه سایر اندیشمندان غیر دینی قرار می‌گیرد و نه تنها تفکرات دینی دارای تقدس نیستند، بلکه حقیقت محض نیز تلقی نمی‌گردند. این نظریه در برابر اندیشه دینی مسیحیت - که به حقانیت مطلق معرفت دینی معتقد بود و اندیشه‌های برون دینی را به طور کامل باطل می‌دانست - قرار گرفت.

جنبه دیگر این مکتب، جنبه انسان‌شناسانه آن است. لیبرالیسم معتقد است: انسانیت انسان از عقیده او جداست و عقیده باطل به انسانیت او لطمه نمی‌زند. به عبارت دیگر، عقیده، برتر از انسانیت نیست.

واضح است که این اندیشه نیز در برابر تفکر دینی - که عقیده را برتر از انسان دانسته و انسان را بر اساس عقیده‌اش، ارزش‌گذاری می‌کند - قرار می‌گیرد. بر اساس آموزه‌های دینی، انسان «معتقد»، حق دارد که در راه عقیده متعالی و ارزشمندش جان خود را هم فدا کند.

بر اساس دیدگاه نظری لیبرالیسم، چون مرز انسانیت و عقیده، متفاوت است و باطل بودن عقیده موجب خروج صاحب آن از انسانیت نمی‌شود؛



بنابراین نمی‌توان کسی را به سبب عقایدش از حقوق انسانی محروم ساخت تا چه رسد به این که از حق حیات محروم شود.

مباحثی چون تسامح و تساهل دینی و تکثرگرایی (پلورالیسم) دینی، در بستر اندیشه لیبرالیسم به وجود آمد. لازمه تفکر فلسفی لیبرالیسم، آن است که همه عقیده‌ها و اندیشه‌ها در عرض هم و به طور مساوی نگریسته شوند و باید با هر عقیده و رفتاری، - از آن جا که ممکن است سهمی از حقیقت داشته باشند - با تسامح و تساهل برخورد کرد و از موضع‌گیری قهرآمیز اجتناب ورزید.

مبنای لیبرالیسم در عرصه اقتصادی، از بین بردن نقش دولت در امور اقتصادی است. در حقیقت لیبرالیسم، برنامه‌ریزی و نظارت دولت بر سیر سرمایه‌گذاری - که لازمه آن، آزادی سرمایه‌گذاران در امر سرمایه‌گذاری است - را تقبیح کرده و معتقد است که دولت نباید به عنوان یک دستوردهنده، خط سیر آن را تعیین کند.

لیبرالیسم معتقد است که هر فردی می‌کوشد تا با هر میزان سرمایه‌ای که در اختیار دارد، سودمندترین شغل را بیابد. در حقیقت، آن چه که وی در نظر دارد، منافع شخصی خود اوست نه منافع جامعه؛ اما بررسی منافع شخصی به طور طبیعی یا از روی ضرورت، او را به انتخاب شغلی که بیشترین سود را برای جامعه دارد سوق می‌دهد. پس به همین دلیل، این خیرخواهی صاحبان شغل نیست که برای تأمین نیازمندی‌های دیگران تلاش می‌کنند، بلکه هدف، تأمین منافع است که آنها را به شغل‌هایی می‌کشاند که بیشترین استقبال را از سوی مردم داشته و به تبع آن، بیشترین سود را برای صاحب آن شغل به دنبال بیاورد. در نتیجه هیچ کس جز

گدایان، وابسته به خیرخواهی همشهریان نیست. این چنین وضعی به لحاظ اخلاقی نیز ناپسند به شمار نمی‌رود؛ زیرا در نظام لیبرالیستی هر شخص یا خانواده، مستقل بوده و مسئول رفاه خویش است.

دیدگاه نظری لیبرالیسم در سیاست، بر پایه کاهش حضور دولت در عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی قرار گرفته است. تأمین امنیت شهروندان، تنها نقشی است که لیبرالیسم برای دولت قائل است و در غیر این صورت دولت را به عنوان مزاحم تلقی می‌کند که باید زحمت آن را کم کرد؛ زیرا دولت به هر حال، محدود کننده آزادی افراد است و وقتی اصل در آزادی افراد است باید هر آن چه را که با آن تضاد دارد کنار گذاشت.

در مجموع، اندیشه لیبرالیسم از سوی بورژوازی غرب، در برابر نظام فئودالیسم مطرح گردید. آنها خواهان آزادی از قید و بندهای اقتصادی و اجتماعی دوران فئودالیسم و کاستن از قدرت مطلقه سلطنت و سهم کردن عناصر لیبرال در موقعیت حکومتی و سیاسی بودند. از این رو، طبقه بورژوا برای آن که بتواند نفوذ خاندان اشرافی و به اصطلاح نجیب‌زادگان را کم کرده و در چرخه قدرت سهمی برای خود به دست آورد، ناگزیر بود تا از برابری همه اقشار در به دست آوردن حکومت و قدرت دفاع کند. بر این اساس، نظام سیاسی مطلوب آنها، «دموکراسی» بود. بورژواها - که تازه در عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غرب مطرح شده بودند - تنها از این راه می‌توانستند قدرت را از دست رقبای فئودال خود خارج کنند. به خصوص آن که جاذبه شعار آزادی و برابری می‌توانست به راحتی رأی توده‌های مردم را به خود جلب کند.

بورژوازی نوپای غرب، با این شعار و با حداکثر استفاده از شرایطی که

بر ضد نظام فئودالیسم به وجود آمده بود، توانست قدرت مسلط غرب شود.

اقدام مهم دیگری که از سوی این طبقه صورت گرفت، نفوذ و در اختیار گرفتن جریان «فراماسونری» است که از این راه بر اغلب نخبگان جوامع، تسلط پیدا کرد.

### ت) کاپیتالیسم<sup>۱</sup>

حاصل کامیابی های بورژوازی در قرن هیجدهم، شکل گیری مکتب اقتصادی مهمی است که از آن به عنوان «کاپیتالیسم» یاد می شود. بورژوازی به معنای «سرمایه داری خرده پا» پس از آن که کامیابی های گسترده ای در اروپا و سپس در سطح جهان به دست آورد و چرخه اقتصادی را در دست گرفت، رفته رفته به این نتیجه رسید که در صورت باقی ماندن بر روش سنتی خود، یعنی سرمایه گذاری های کوچک، توان رقابت را در برابر رقیبان از دست خواهد داد و زمینه برای ظهور مدعیان دیگر فراهم می شود. از این رو، به سرمایه گذاری های مشترک و تأسیس تراست ها و کارتل های اقتصادی و به دست آوردن انحصارات تجاری، روی آورد. حاصل این رویکرد، به وجود آمدن شرکت های عظیم چند ملیتی است که توان رقابت را از سرمایه داران کوچک، سلب کرده و بر بازارهای جهانی به صورت یک جانبه، تسلط پیدا کردند. سرمایه داری کلان یا کاپیتالیسم، حاصل این فرآیند است که علاوه بر سیطره بر عمده بازارها و ساختارهای اقتصادی جهان، توان سیاسی فزاینده ای را نیز برای صاحبان سرمایه به

۱. سید محمدباقر صدر، اسلام و مکتب های اقتصادی، ص ۳۸-۵۷.

وجود آورده که در بازار رقابت چه در حد سیاست داخلی کشورهای قدرتمند و چه در سطح روابط بین‌الملل، از قدرت مانور زیادی برخوردار گردند.

### ث) پروتستانیسیم<sup>۱</sup>

حرکت‌های اعتراض‌آمیز گسترده بر ضد کلیسا و عملکرد کشیشان، گروهی از اصلاح‌طلبان مسیحی را به اندیشه اصلاح در باورها و رفتارهای مسیحیت سوق داد. در تلقی این گروه میان آیین خالص مسیحی و عملکرد و باورهای کشیشان تفاوت وجود داشت و مسیحیت در اثر مرور زمان و دخالت افکار و اندیشه‌های کشیشان، دچار ناخالصی شده و به عملکردهای انتقادبرانگیز، دامن زده است. بنابراین، باید در مفاهیم مسیحیت تجدیدنظر صورت گیرد تا مرز خالصی و ناخالصی باورها و رفتارها، روشن شود.

اولین کسی که این اندیشه را مطرح ساخت، «مارتین لوتر» بود. وی که خود یک کشیش بود، با این پیش فرض، مطالعه‌ای را در همه ارکان دین مسیحیت پی‌گرفت و در نهایت، دیدگاه‌های خود را با عنوان «مسائل نود و پنج‌گانه» منتشر ساخت. در حقیقت، وی در این بیانیه مفصل - که آن را ابتدا به دیوار کلیسای خود در «ویتنبرگ» نصب نمود - مدعی شده است که مسیحیت در نود و پنج مورد از آیین عیسی مسیح ﷺ، فاصله گرفته است و همه این اختلاف‌ها به روش غلط و برداشت‌های نادرست کشیشان برمی‌گردد.

۱. ر. ک: هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۶۱-۸۱

انتشار دیدگاه‌های وی، جنجال‌های فراوانی را در بین روحانیت کاتولیک به دنبال آورد و جبهه‌گیری سنگینی بر ضد او رخ داد تا جایی که به ارتداد، محکوم شد. اما با توجه به جوّ به وجود آمده بر ضد مسیحیت کاتولیک، اندیشه‌های «لوتر» - که به عنوان جریان «پروتستانیسیم» شناخته می‌شود - به سرعت گسترش یافت. عدّه زیادی از کشیشان به این اندیشه روی آوردند و در عمل، بخش بزرگی از کلیساهای اروپا به نهضت پروتستانیسیم پیوست.

هر چند این نهضت، در ابتدا یک «اصلاح دینی» به شمار می‌رفت و در صدد بود دین را از چالش به وجود آمده، خارج سازد، اما در عمل، زمینه ستیز گسترده با دین را به وجود آورد؛ چرا که وقتی یک کشیش یک باره نود و پنج اصل اعتقادی و باور دینی آن روز را - که قرن‌ها به عنوان حقیقت مطرح می‌شد - زیر سؤال برده و آنها را غیر دینی معرفی می‌کند، در نزد توده مردم، همه پایه‌های اعتقادی فرو ریخته و یا با شک و تردید مواجه می‌گردد.

پروتستانیسیم از سوی دیگر، زمینه‌گرایش به دنیا و ارزش‌های دنیوی را به شکلی گسترده فراهم کرد؛ زیرا بر خلاف کاتولیسیم - که ارزش را به امور معنوی و اخروی می‌داد و راه سعادت را در تحصیل آن می‌دانست - راه سعادت اخروی را در آبادانی و عمران زندگی دنیوی معرفی می‌کرد. به عبارت دیگر، یک مسیحی برای رسیدن به بهشت به جای آن که در فکر پاک شدن گناهانش از طریق اعتراف نزد کشیش باشد، باید در دنیا کار نیک کند و به فکر آبادانی باشد. این رویکرد جدید سبب شد که جهان مسیحی غرب، از این پس به امور دنیوی به عنوان اصول ارزشی دین، که

تأمین‌کننده سعادت اخروی نیز می‌باشد، نگریسته و به جای انزجار و بیزاری، با گشاده‌رویی و علاقه‌مندی به آنها روی آورند.

«ماکس وبر» جامعه‌شناس معروف، معتقد است که رواج «اخلاق پروتستانی»، بیشترین کمک را به گسترش سرمایه‌داری کرده است.<sup>۱</sup>

### ج) ساینتیسم<sup>۲</sup>

«ساینتیسم» یا «علم‌گرایی» (اصالت علم) از دیگر جریان‌های فکری پس از رنسانس است. مبنای نظری ساینتیسم، اصالت دادن به «حس و تجربه» به عنوان تنها منبع شناخت است. این اندیشه با تفکر حس‌گرایی «فرانسیس بیکن» شکل گرفت. بیکن معتقد بود:

انسان به عنوان مدیر و مبین طبیعت، به اندازه‌ای که مشاهدات او اجازه می‌دهد از نظم طبیعت آگاه است؛ ولی بیشتر از آن نه می‌داند و نه شایستگی دانستن آن را دارد.

این مکتب نیز از زاویه‌ای دیگر در برابر تفکر دینی قرار گرفت؛ زیرا در اندیشه دینی، منبع مهمی چون وحی برای شناخت وجود دارد که بالاتر از ابزار عقل و حس است. بهانه ساینتیست‌ها آن بود که کلیسا در طی قرون وسطی، با تکیه بر ابزار وحی به نظریاتی رسیده که هیچ‌گونه توجیه علمی نداشت. در حالی که تحقیقات علمی به نتایج قطعی خلاف آن رسیده بود. از جمله، موضوع گردش زمین به دور خورشید که با باورهای کلیسا منافات داشت.

۱. اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری.

۲. محمد فروغی، سیر حرکت در اروپا، ص ۱۰۳-۱۱۳.

### ج) راسیونالیسم<sup>۱</sup>

جریان دیگری که آن را می‌توان در عرض حس‌گرایی و ساینیتیسیم به شمار آورد، جریان عقل‌گرایی (اصالت عقل) است که با تفکرات «دکارت» شکل گرفت و بعدها به وسیله «هگل»، «کنت»، «راسل» و «پوپر» پی‌گیری شد.

دکارت عقیده داشت که تنها به یک چیز می‌تواند یقین کامل داشته باشد و آن این است که خود او موجودی اندیشمند است. وی معتقد بود که می‌تواند شک را به عنوان «کلی» به کار گیرد و این تنها اصل کلی استثنایی است. از این روست که جمله معروف «من می‌اندیشم، پس هستم» را شعار خود قرار داد. این مبنای اصلی او بود که به گمان وی، تکیه همه دانش‌ها بر آن است. بر این اساس، از دید دکارت اصل اولیه، شک در همه امور است. ولی در آن چه که اندیشه انسان به آن می‌رسد و عقل آن را به اثبات می‌رساند، نمی‌توان شک کرد. پس دلیل اثبات وجود خود وی این است که اندیشه می‌کند. بنابراین، در دید عقل‌گرایان، جایی برای باورهای مذهبی که مبتنی بر ابزاری فوق عقل یعنی وحی است، وجود ندارد و این خط فکری دیگری بود که در برابر اندیشه‌های مذهبی شکل گرفت و بعدها به وسیله هگل و دیگران پی‌گیری شد که مبنای اندیشه‌های الحادی و ضد دینی قرون پس از رنسانس و به خصوص قرن بیستم قرار گرفت. البته این نکته شایان توجه است که راسیونالیسم، با تلقی اولیه خود، دوام چندانی نیاورد و تجربه‌گرایی و حس‌گرایی، عرصه گسترده‌تری را در

۱. جان هرمن رندل و جاستوس باکلر، درآمدی به فلسفه، ص ۷۶-۸۸.

اختیار گرفت. از این رو، عقل‌گرایی با تغییرات و تحولات فراوانی رو به رو شد و در قالب مکتب‌های فکری دیگری مطرح شد.

### ح) نسبیت‌گرایی<sup>۱</sup>

حاصل رواج اندیشه حس‌گرایی در جهان غرب، نسبیت‌گرایی است؛ زیرا وقتی قرار شد آن چیزی ارزش داشته باشد که با حس قابل تجربه باشد، در نتیجه هر امری تنها بر اساس یافته تجربه‌کننده ارزشمند است. در حالی که ممکن است از دید تجربه‌کننده دیگر، ضد ارزش تلقی شود. از این رو، آن چه بر اساس آموزه‌های دینی، ارزش تلقی می‌شد، تنها در نزد کسی که با تجربه شخصی به ارزشمند بودن آن پی برد دارای ارزش است. و گرنه به استناد و حیانی بودن آن اصل، هیچ اعتبار و ارزشی نمی‌توان برای آن قائل شد؛ زیرا وحی، قابل تجربه نیست. بنابراین، میان انسان‌ها، هیچ ارزش و آرمان مشترکی را نمی‌توان سراغ گرفت؛ زیرا معیار خوب یا بد بودن هر امری، داوری اخلاقی فرد است و هر کس هر آن چه را دوست می‌دارد «خوب» می‌نامد و تمنیات شخصی خود را هدف زندگی قرار می‌دهد و آن چه را دوست ندارد «بد» می‌داند. بنابراین، اخلاق و الگوهای زندگی، اموری نسبی و دلخواه خواهند بود. بدین ترتیب، پایه اصول اخلاقی و ارزشی جامعه که در طی ده قرن در جهان مسیحیت، استوار مانده بود، با نسبیت‌گرایی فرو ریخت. بر اساس این باور هیچ کس را نمی‌توان به سبب اخلاق و رفتاری که اتخاذ کرده است، سرزنش و توبیخ

۱. ر. ک: مجتبی مصباح، فلسفه اخلاق، ص ۱۷۱-۱۸۴؛ محمدرضا زببانی نژاد و محمدتقی سبحانی،

درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، ص ۲۵.



کرد چه رسد به این که مورد تنبیه و تحریم قرار داد. نتیجه طبیعی نسبت اخلاقی، مباح شدن هر منش و رفتاری است، چرا که بر اساس آن، حسن و قبح افعال، ذاتی آنها نیست و به فاعل بستگی پیدا می کند.

### خ) فردگرایی<sup>۱</sup>

از دیگر نتایج رویکرد جدید ایدئولوژیک غرب پس از رنسانس، «فردگرایی» است. فردگرایی، محصول طبیعی «اومانیسم» و «نسبیت گرایی» است؛ زیرا وقتی اساس و محور در زندگی انسان، خواسته های اوست و خواسته ها نیز بر اساس شناخت و تجربه شخصی ارزش گذاری می شوند، بنابراین «فرد» محور ایدئولوژی ای می شود که برای خود او مبنای زندگی است و برای دیگران غیر قابل دسترسی و انتخاب است. به این ترتیب، به عدد افراد جامعه می توان ایدئولوژی داشت و در مقابل، چیزی به نام ایدئولوژی جمعی معنا و مفهوم پیدا نمی کند. بی اعتنایی به ارزش های اجتماعی، آنارشیسم و هرج و مرج طلبی، گریز از زندگی و مسئولیت های اجتماعی و خانوادگی، گرایش به زندگی مجردانه، تمایل به زندگی در طبیعت و خارج از چارچوب تمدن های بشری و... از نتایج «فردگرایی» به شمار می رود.

### د) امپریالیسم<sup>۲</sup>

برآیند مجموعه تفکرات و مکتب های سیاسی - اخلاقی غرب پس از

۱. زیبایی نژاد و سبحانی، همان، ص ۲۷.

۲. ر.ک: وافگانگ مرسن، تئوری های امپریالیسم، ص ۲۱-۴۶.

رنسانس، در عرصه روابط بین‌الملل، پیدایش نظریه و سپس نظام‌های امپریالیستی است.

«امپریالیسم» اندیشه «گستراندن سرزمین یک کشور و ایجاد امپراتوری بزرگ (حتی با زور) به عنوان وسیله لازم برای نگاه‌داری و تقویت روحیه ملی و سرچشمه‌ای برای زندگی سیاسی» است.

گرایش‌های امپریالیستی اغلب پس از گسترش استعمار و توسعه قلمرو استعمار توسط اروپاییان ایجاد شد و تا آنجا پیش رفت که ملی‌گرایی‌های افراطی چون «نازیسم» و «فاشیسم» را در اروپا به وجود آورد که منشأ جنگ‌های خانمان‌سوز جهانی گردید.

### (ذ) فمینیسم<sup>۱</sup>

یکی از رویکردهای رنسانس که تأثیر گسترده‌ای در همه ابعاد و زوایا بر جا گذاشت، تغییر نگاه نسبت به جایگاه زن بود. این تغییر نگاه، از دو رویه برخوردار است. یک رویه آن دگرگونی در اخلاق جنسی است. این دگرگونی، در نتیجه فرو ریختن ارزش‌های اخلاقی حاصل شد؛ زیرا معیارهایی که برای عفاف، پاکدامنی، حفظ سلامت خانواده، روابط جنسی، پوشش بانوان، قبح برهنگی و امثال آن از سوی کلیسا بیان می‌شد، در جریان گریز از آموزه‌های دینی، از اعتبار افتاد و با رویکردهای اومانیستی، لیبرالیستی و نسبیّت‌گرایی، هر گونه رفتار جنسی در هر قالب و شکل و هر گونه حضور اجتماعی، چه با پوشش و چه برهنه، می‌توانست به عنوان

۱. ر. ک: زیبایی‌نژاد و سبحانی، همان، ص ۹۲-۱۰۳.

ارزش تلقی گردد و قبحی نداشته باشد. این رویکرد آن چنان توسعه یافت که در هنر بعد از رنسانس، حتی نسبت به مقدّسات دینی نیز توسعه داده شد و در نقاشی‌هایی که از حضرت مریم علیها السلام به جا مانده، نوعی کشف حجاب القا می‌گردد. در حالی که در تصاویر و تندیس‌های قبل از رنسانس، آن حضرت را با پوشش قدّیسان می‌توان ملاحظه کرد.

رواج اندیشه سرمایه‌داری نیز بر این رویکرد تأثیر گذاشت و عاملی در جهت اوج هر چه بیشتر فحشا و بی‌بند و باری شد؛ زیرا از دید سرمایه‌داری کاپیتالیستی، هر چیز که قابل ارزش‌گذاری مادی باشد، ثروت تلقی شده و می‌توان بر سر آن معامله کرد. به وجود آمدن مافیای فحشا و فساد که در سراسر جهان فعال است، ناشی از این رویکرد می‌باشد.

رویه دوم، حرکت‌ها و جنبش‌هایی است که با پیش فرض وقوع ظلم و تعدّی به حقوق زنان، در صدد استیفای آن برآمده و جریانی به عنوان «فمینیسم» به وجود آورده است.

جریان فمینیسم، طیف وسیعی از مکتب‌ها و جناح‌ها، از لیبرالیسم تا مارکسیست و... را شامل می‌شود و جریان‌های متعادل و افراطی را نیز در بر می‌گیرد. علت گستردگی این طیف، تعریف و محدوده حقوقی است که برای جنس زن برشمرده‌اند. برخی فقط بر تساوی حقوق با مردان تکیه می‌کنند. در حالی که جریان‌های افراطی، به جدایی کامل زنان از مردان و تأمین نیازهای جنسی زن توسط همجنسان خود قائل هستند تا از این رهگذر هیچ گونه زمینه‌ای برای برتری جویی مردان باقی نماند. این گروه مدّعی است که احساس نیاز زن به مرد باعث برتری جویی مردان شده

است پس برای از بین بردن چنین زمینه‌ای، زنان باید همه نیازهای جنسی، عاطفی، روحی و مادی یکدیگر را تأمین نمایند و از جنس مرد، بی‌نیاز گردند.

### ر) سکولاریسم<sup>۱</sup>

برآیند کلی تفکرات و جریان‌های ایدئولوژیک غرب پس از رنسانس، «سکولاریسم» است. سکولاریسم دنیایی کردن امور اجتماعی و کنار زدن دین از شئون جامعه است. در مبنای نظری این اندیشه، جایگاه دین، در حیطه فردی و شخصی افراد است و هر کس می‌تواند در زندگی فردی خود، دین‌دار باشد و به آموزه‌های دینی خود عمل کند، اما اصول و معیارهای دینی نباید در جامعه حاکم باشد، بلکه قراردادهایی که مورد قبول مردم است باید در جامعه حاکم شود. در حقیقت، جامعه مورد نظر سکولاریسم، «جامعه مدنی» ای است که در آن، قراردادها، قوانین و معیارها بر اساس خواست و میل مردم تنظیم و اجرا می‌شود. از آن جایی که مردم نظریات گوناگونی دارند و این نظریات بر اساس شرایط و موقعیت‌های مختلف، تغییر و تحول می‌پذیرد، خط سیر کمال و سعادت جامعه را نمی‌توان پیش‌بینی کرد، بلکه در واقع، نمی‌توان سیر تکاملی آن را از مسیر زوال و انحطاط باز شناخت. البته می‌توان ادعا کرد که جامعه از لحاظ پای‌بندی به اصول ارزشی، به سمت انحطاط و زوال پیش می‌رود؛ چرا که سازگاری هزاران علایق و امیال رنگارنگ در جامعه، حاکمیت اصولی را می‌طلبد که کلی و خنثی باشد. علاوه بر آن، علایق و خواسته‌های

۱. ر. ک: حمید پارسا، حدیث پیمان، ص ۱۳۷-۱۶۱.

تحول‌پذیر - که مبتنی بر «خواهش‌های فعلی» بشر شکل گرفته است - مصالح درازمدتی را به دنبال ندارد. پس آتیۀ پر سعادت را برای جامعه رقم نخواهد زد.

وجه دیگر این مصیبت بزرگ، آن است که رویگردانی و ستیزه‌جویی بر ضد ارزش‌ها، باورها و تعاریف دینی، به مبارزه با اصول اندیشۀ مسیحیت قرون وسطی<sup>۱</sup> محدود نشده، بلکه اصل دین را در بر گرفته است. در حقیقت همه ناکارآمدی‌ها، ضعف‌ها و اشتباهات اربابان کلیسا در قرون وسطی، به حساب «دین» گذاشته شد. متفکران غربی، به جای کلیسا و کاتولیسم، ماهیت دین را مستلزم تمام آن خطاها معرفی کردند. از این رو، غربی‌ها بر این باور بودند که عصر زندگی دینی پایان یافته است و در روابط اجتماعی و انسانی، دین جایگاهی ندارد.<sup>۲</sup> بر اساس همین باور است که بعد از رنسانس، مکتب‌های مادی، در برابر دین و ارزش‌های اخلاقی آن به عنوان یک چالش مطرح بوده‌اند. در این هجوم نابرابر، سایر ادیان و جوامع بشری نیز از بافته‌های فکری غرب بی‌نصیب نماندند. به طوری که موضوع «نسبیت‌گرایی»، «فردگرایی»، «اومانیزم» و «پلورالیسم» در همه جوامع، بحث‌هایی را به خود اختصاص داده است. در چنین شرایطی است که یافتن حقیقت برای نسل نوحاسته، آن چنان دشوار گردیده که گاه از حوصلۀ آنان خارج است و از این روست که در سراسر گیتی، اقشار گسترده‌ای از جوانان به جریان‌های پرخاشگرانه، معترض و

۱. در این جا بر آن نیستیم که بر همه تعاریف کلیسایی قرون وسطی صحه بگذاریم. به عبارت دیگر، به دید

ارزشی به این مقطع تاریخی نمی‌نگریم، بلکه فعلاً در صدد گزارشی تاریخی هستیم.

۲. البته پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که بر ایدئولوژی دینی متکی بود، اوهم غربی‌ها را فرو ریخت و

غرب (و نیز شرق) فهمید که دین پویا، منطقی و دارای پشتوانۀ فلسفی است.

عاصی پیوسته‌اند، در حالی که به آینده خود نیز هیچ گونه رهیافتی نداشته و پیش روی خود را تیره و تار می‌بینند.

حال در چنین زیر ساخت فکری، آیا می‌توان از جهانیان یا سردمداران و قدرتمداران جهان خواست که مانع هزاران باند و جریان ضد اخلاقی که فساد و بی‌بند و باری و تباهی را ترویج می‌کنند، بشوند؟ آیا می‌توان از آنان خواست که به چپاول‌ها، سودجویی‌ها، و دست‌درازی در منافع سایر ملت‌ها خاتمه دهند؟ و... چگونه می‌توان چنین انتظاری داشت در حالی که بر پایه اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های غرب، آن چه که از دید ما ممکن است ضد ارزش باشد، از دید بانیان و طرفداران آن جریان‌ها، ارزش تلقی می‌شود و از این رو، نمی‌توان متعرض آنان شد و چنین است که همجنس‌گرایی نیز رسمیت یافته و تعریف خانواده در قوانین اساسی تغییر می‌کند تا مزاحم حقوق همجنس‌گرایان نشود و صدها مصداق دیگر از این دست که بیان آنها مجال دیگری می‌طلبد، و این تصویر کم‌رنگی است از ظلمی که به انسانیت رفته است. انسان در بازشناسی «انسانیت» خود در باتلاق اندیشه‌های معاصر، گرفتار و عاجز مانده است.

### نگاه دوم: ستم بر انسان‌ها

در کنار جریان فکری - فرهنگی رنسانس در غرب، جریان دیگری شکل گرفت که حاصل آن، فقر و تهی‌دستی انسان‌های بی‌شماری در سراسر گیتی است و آن جریان «استعمار» است. تا پیش از عصر استعمار، تاخت و تازهای فراوانی به سرزمین‌های مختلف شده است و انسان‌های بی‌گناهی کشته شده و حق آنان غصب شده است، اما تمامی آنها مقطعی و

محدود بوده و پس از مدتی با مرگ کشورگشایان، آثار ظلم و تعدی آنان نیز به تدریج پاک شده است، اما ظلم و نابرابری حاصل از استعمارگری اروپاییان، در ابعاد جهانی، هم چنان باقی است و هر چه زمان گذشته بر عمق آن افزون شده است و امروز به جایی رسیده که حتی خود استعمارگران را به وحشت انداخته است. آمارهای موجود از عمق نابرابری‌ها، آن چنان دهشتناک است که نمی‌توان راه حلی را برای کاهش این شکاف تصور کرد. امروز اقلیتی بسیار ناچیز، بیشترین ثروت و قدرت جهان را در اختیار دارند و اکثریت عظیم مردم جهان با کمترین ثروت، با فقر و مرگ دست به گریبانند.

نگاهی به روند شکل‌گیری استعمار و نتایج حاصل از آن، داوری را بر ما ساده می‌کند.<sup>۱</sup>

شروع دوره استعمارگری را باید کمی بعد از کشف قاره آمریکا تعیین کرد؛ زیرا پس از کشف قاره آمریکا در سال ۱۴۹۲ توسط کریستف کلمب، اروپاییانی که تازه از جنگ‌های بیهوده صلیبی فارغ شده و به عقب‌ماندگی‌های گسترده خود پی برده بودند و در صدد جبران آن بودند، خود را یکباره با خوان نعمت بسیار گسترده‌ای مواجه دیده و با حرص و ولع بسیار به تصرف آن سرزمین و غارت ثروت‌ها دست یازیدند.

پیش از همه، اسپانیایی‌ها در سال ۱۵۱۹ شهر «مکزیکو» را به تصرف در آوردند و در سال ۱۵۳۰ امپراتوری «اینکا» را که در محل کنونی پرو مستقر بود، منقرض کردند و از آن زمان سیل طلا و نقره به طرف اسپانیا

۱. ر. ک: هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۳۹-۵۸.

سرازیر شد. تنها در فاصله سال‌های ۱۵۲۱ - ۱۶۶۰، اسپانیا ۲۰۰ تن طلا و ۱۸۰۰ تن نقره از این دو سرزمین غارت کرد. این ثروت باد آورده، تشنگی اروپاییان را نسبت به آن، دو چندان کرد و رقابت بر سر تصاحب هر چه بیشتر ثروت سرزمین‌های کشف شده آغاز شد. به دنبال اسپانیایی‌ها، پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها، هلندی‌ها و فرانسوی‌ها راه دریا و زمین را در پیش گرفته و به جست و جوی سرزمین‌های جدید پرداختند.

نتیجه آن بود که اروپاییانی که در اواخر قرون وسطی، اطلاعی از آسیای فراسوی خاورمیانه نداشتند و از آفریقا چیزی نمی‌دانستند، از وجود قاره آمریکا به کلی بی‌خبر بودند و تصوّرشان از استرالیا به کلی مبهم بود، در این زمان به تمامی آن سرزمین‌ها دست یافته و با سیطره خود، تمدن‌های موجود را به سوی انقراض سوق داده و ثروت‌های آنان را به سوی سرزمین‌های خود سرازیر کردند. به تعبیر «هنری لوکاس» در کتاب تاریخ تمدن، این گونه سفرهای اکتشافی، آغاز جریانی است که می‌توان نام «اروپایی کردن جهان» را بر آن نهاد. قاره‌های شمال و جنوب آمریکا ضمیمه فرهنگ اروپایی شد، آسیا و آفریقا بیش از پیش به توابع اقتصادی اروپا تبدیل شد و قاره استرالیا (اقیانوسیه)، در عمل بخشی از خاک اروپا به شمار می‌رود.

در فاصله سال ۱۹۴۵ (پایان جنگ جهانی دوم) تا حدود ۱۹۷۰ میلادی، اکثر قریب به اتفاق سرزمین‌های استعمار زده، به استقلال سیاسی دست یافتند، اما استعمار با لباسی نو، همچنان به حیات خود ادامه داده و در صدد تأمین منافع خود بوده است؛ زیرا نظام کاپیتالیستی - امپریالیستی، روابط دیگری را غیر از «سود یک جانبه» بر نمی‌تابد. اشاره به این نکته از آن



روست که بررسی روابط نابرابر بین دو بخش جهان، با دو تعریف امکان‌پذیر می‌باشد. یک تعریف، مربوط به روابط بین کشورهای استعمارگر و مستعمره از سال ۱۵۱۹ (آغاز استعمار) تا ۱۹۷۰ میلادی است و تعریف دوم در قالب روابط اقتصادی - تجاری بین جهان ثروتمند و توسعه یافته با کشورهای فقیر و توسعه نیافته (جهان سوم) که در اصطلاح، روابط «شمال و جنوب» نامیده شده، می‌باشد.

استعمارگران اروپایی در دوران حاکمیت خود، اهداف متعددی را دنبال می‌کردند. هدف آرمانی آنها، چنان چه اشاره شد، اروپایی کردن جهان بود؛ یعنی زبان، فرهنگ و آداب و رسوم و عقاید خود را در سراسر جهان بسط داده تا همگان را پیرو فرهنگ خود کنند. ناگفته پیداست که برای تحقق این امر به چه اقداماتی دست زدند. با منع استفاده از زبان‌های بومی، آموزش و کاربرد زبان و ادبیات خود را اجباری کرده و نظام تعلیم و تربیت را در اختیار خود گرفتند و به آموزش مبانی اعتقادی خویش مبادرت ورزیدند. تا جایی که اسامی بومی افراد را نیز تغییر می‌دادند. هیأت‌های به اصطلاح تبشیری مسیحی نیز در سراسر مستعمرات، به دنبال تغییر دین و آیین مردم بودند و در این راه موفقیت‌هایی را نیز به دست آوردند. حاصل آن که با جابه جایی نسل‌ها، کمتر اثری از فرهنگ و سنت‌های ملی، در کشورهای استعمار زده به چشم می‌آید و گویا تمدن وارداتی غرب، سهم بیشتری را در فرهنگ این کشورها داراست.

هدف دیگر اروپاییان، ایجاد وابستگی تکنولوژیکی و اقتصادی در کشورهای استعمار زده بوده است. استعمارگران در دوران سلطه خود، ساختار اقتصادی آن سرزمین‌ها را بر پایه بهره‌برداری از ذخایر سودده

پایه‌گذاری کردند. به این معنا که در هر یک از سرزمین‌ها تنها روی غنی‌ترین و سودآورترین منابع آن کشور سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی کردند، آن هم نه در یک چرخه اقتصادی کامل، بلکه فقط برای استخراج و صادرات به کشور متبوعشان. به طور مثال، اگر در جایی طلا یا الماس یا نفت و... فراوان بود، اقتصاد آن سرزمین را به طور کامل بر پایه استخراج و صادرات آن قرار داده و به اصطلاح یک اقتصاد تک محصولی به وجود می‌آوردند. به گونه‌ای که حتی پس از خروج استعمارگران، هنوز هم بسیاری از دولت‌های محلی برای اداره کشور، ناگزیر از استخراج و صادرات همان منبع می‌باشند. این در حالی است که استعمارگران پیش از خروج از مستعمرات، مرزهای سیاسی کشورها را به گونه‌ای طراحی کرده‌اند که امکان انحصار ذخایر استراتژیک توسط یک دولت ملی مستقل فراهم نباشد؛ زیرا در آن صورت امکان بهره‌برداری سیاسی از آن منبع برای دولت ملی فراهم شده و این احتمال وجود داشت که از آن برای رسیدن به حقوق خود در برابر سلطه‌گران استفاده کنند. به طور مثال برای رسیدن به قیمت بالاتر، عرضه آن محصول را به بازارهای جهانی قطع کنند؛ اما با از بین رفتن امکان انحصار، همواره منافع مصرف‌کننده ذخایر، یعنی کشورهای صنعتی و توسعه یافته تأمین بوده و این کشورها از تهیه ارزان مواد اولیه و انرژی مورد نیاز خود اطمینان خواهند داشت.

هدف دیگر استعمارگران، دستیابی به ثروت و منابع اولیه بوده است. اروپاییان چه در دوران استعمار و چه پس از آن، همواره از ارائه آمار دقیقی از ثروت‌های به تاراج برده خود سر باز زده‌اند؛ اما از نمونه‌های محدودی که وجود دارد می‌توان حجم عظیم آن ثروت‌ها را تخمین زد. از جمله

می‌توان به حجم طلا و نقره‌ای اشاره کرد که به وسیله اسپانیایی‌ها از مستعمرات آمریکایی غارت شده است. انگلیسی‌ها نیز در میان سال‌های ۱۷۵۷ تا ۱۸۱۵ تنها از بنگال غربی، ثروتی بالغ بر پانصد تا هزار میلیون پوند را به کشورشان منتقل کردند. حال اگر مؤلفه‌هایی همچون طول دوره استعمار (چهار و نیم قرن)، پهنه جغرافیایی مستعمرات، تعداد کشورهای استعمارگر اروپایی و تنوع کالاهای ارزشمند را در نظر بگیریم، آن‌گاه تصویری کم‌رنگ از حجم ثروتی که از مستعمرات به کشورهای استعمارگر منتقل شده به دست خواهد آمد؛ زیرا وقتی که گفته می‌شود اسپانیا در طول ۱۴۰ سال، دویست تن طلا و ۱۸۰۰ تن نقره به دست آورده است، باید به این نکات توجه داشت که اولاً اسپانیا تنها کشور استعمارگر نبود؛ ثانیاً مدت استعمار تنها ۱۴۰ سال نبود ثالثاً فقط مکزیک و پرو (مستعمرات اولیه اسپانیا) استعمار زده نبودند و رابعاً طلا و نقره تنها مواد ارزشمند غارت شده نبود.

هر چه هست به قول «مک کلی» انگلیسی<sup>۱</sup> ثروت‌های مستعمرات، مانند موج رودخانه به سوی کشورهای استعمارگر، روان بود. وی که در دوران استعمار هند به وسیله انگلیس، در کلکته تجارت‌خانه‌ای داشت، در خاطرات خود، اوضاع هند را پس از شکست نواب بنگال از نیروهای انگلیسی (در سال ۱۷۵۷) در «پلاسی» که منجر به تسلط کامل انگلیس بر سراسر شبه قاره هند شد، این‌گونه تشریح می‌کند:

کالا همچون موج رودخانه به سوی انگلستان روان بود. کارمندان حریص انگلیسی، بدون احساس مسئولیت تا جایی که توان داشتند به

۱. دکتر همایون الهی، امپریالیسم و عقب ماندگی، ص ۶۹.

غارت پرداختند. هر کارمندی که به هندوستان می‌آمد یک فکر در سر داشت و آن به دست آوردن ثروت و بازگشتن به انگلستان و تشکیل یک زندگی اشرافی در آن جا بود.

ناگفته روشن است که این وضعیّت، نه به انگلیسی‌ها اختصاص داشته و نه به هندی‌ها، بلکه در سراسر مستعمرات، همه استعمارگران چنین بودند. دستیابی به نیروی کار ارزان، هدف دیگری بود که استعمارگران، دنبال می‌کردند. تجارت برده، در دوران استعمار، یکی از پر رونق‌ترین تجارت‌های غربیان بود. نیاز فزاینده غرب به نیروی کار و جمعیت کم اروپا و نرخ بسیار پایین رشد، غربی‌ها را به تجارت برده سوق داد. در طول دوره استعمار، تا پایان مرحله دوم انقلاب صنعتی (اواخر قرن نوزدهم) که صنعت به طور کامل، به بازوی کارگر متکی بود، خرید و فروش برده نیز رونق داشت. هر چند در اوایل قرن نوزدهم، قانون منع خرید و فروش، به وسیله دولت‌های اروپایی تصویب شده بود؛ اما پس از آغاز مرحله سوم انقلاب صنعتی، که صنعت به سمت مکانیزه شدن پیش رفت و بازوی کارگر نقش تعیین‌کننده نداشت، تجارت برده منسوخ شد. در این فاصله، تاریخ آفریقا مملو از جنگ‌های خونینی است که از سوی تجار برده با قساوت و کشتار وسیع صورت می‌گرفت. تجار با به بند کشیدن جوانان قبایل و شهرهای مختلف آفریقایی با بدترین شکل ممکن، آنها را سوار بر کشتی کرده و به سواحل اروپا و شمال آمریکا می‌بردند. غربی‌ها به صراحت بیان داشته‌اند که از هر پنج برده‌ای که در سواحل آفریقا سوار کشتی می‌کرده‌اند، تنها یک نفر زنده به سواحل آمریکا می‌رسیده است.<sup>۱</sup> در

این مدّت، ده‌ها میلیون برده از مستعمرات، به اروپا و آمریکا برده شد تا با ارزان‌ترین بها، چرخ صنعت نوپای غرب به چرخش در آید. طبق آمار موجود در فاصله قرن‌های ۱۶ تا ۱۹، بردگانی که از آفریقا به آمریکا برده شده‌اند بالغ بر پانزده میلیون نفر بوده‌اند.<sup>۱</sup> این در حالی است که عدّه بی‌شماری از مردم استعمارزده برای انجام کارهای طاقت فرسا به سایر مستعمرات برده شده‌اند و عدّه دیگری نیز در سرزمین‌های خود به بیگاری گرفته شده‌اند.

حاصل کلام آن که غربیان، در طول دوره استعمار، با بهره‌گیری از نیروهای بومی، موادّ اولیه را به ارزان‌ترین شکل ممکن استخراج کرده، و به وسیله همان نیروها به کشتی‌ها بارگیری کرده و در سواحل کشورهای خود توسط بردگان، تخلیه می‌کرده‌اند و در کارخانه‌های خود به وسیله همان بردگان به کالاهای مصرفی تبدیل کرده و به سراسر جهان که بازار مصرفش را نیز خود در اختیار داشته‌اند، روانه ساخته‌اند و در یک چرخه اقتصادی بسیار نابرابر، به انباشت ثروت مبادرت کردند و سرانجام چنان شد که سرمایه‌داری خورده‌پای (بورژوازی) قرن هجدهم، به سرمایه‌داری کاپیتالیستی اواخر قرن نوزدهم تبدیل شد که تا امروز نیز همچنان فربه‌تر می‌شود. تولد شرکت‌های عظیم و غول‌پیکر چند ملیتی با سرمایه‌های افسانه‌ای، حاصل این فرآیند است.

از اواخر قرن نوزدهم که انقلاب صنعتی وارد مرحله سوم خود شد و غرب توانست از یک سو، به برکت ثروت‌های به دست آمده از استعمار

مستقیم جهان و نیز بازگشت سود سرمایه‌گذاری‌های صنعتی خود در دو مرحله اول و دوم انقلاب صنعتی و از سوی دیگر با تقویت و تعمیق پایه‌های علمی مراکز دانشگاهی خود با بهره‌گیری گسترده از منابع علمی جهان، به خصوص جهان اسلام، صنعت را وارد مرحله سوم کند یعنی مرحله‌ای که صنعت تکیه‌گاه خود را از بازوی ستمبر کارگران به «ماشین» تغییر داد؛ استیلای غرب آن چنان عمق و پیچیدگی پیدا کرد که جهان، چاره‌ای جز پذیرش در برابر خود ندید؛ زیرا همه کشورهای به خصوص کشورهای که پیشتر مستعمره غرب بودند، چاره‌ای جز صنعتی شدن نداشتند و برای دستیابی به تکنولوژی و دانش فنی، ناگزیر از روی آوردن به غرب به عنوان تنها منبع تأمین‌کننده تکنولوژی بودند و این فرآیند، روند سلطه غرب را آسان کرد؛ زیرا غرب از صنعت خود به عنوان سلاح سیاسی بهره گرفت و حتی برای عرضه محصولات صنعتی (چه رسد به دانش فنی) شرط‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بسیاری پیش روی کشورهای ضعیف گذاشت. کشورهای ضعیف برای کاهش فاصله خود با جهان توسعه یافته، چاره‌ای جز پذیرش نداشته‌اند. در این دوره، غربی‌ها حتی برای تأمین نیازهای خود یعنی انرژی، مواد اولیه و نیروی انسانی خلاق و متفکر،<sup>۱</sup> هزینه‌ای بسیار ناچیز می‌پرداخته‌اند. چنان که پیش از این اشاره شد، اهمیت انرژی و مواد اولیه، کشورهای استعمار زده را در منجلا ب اقتصاد تک محصولی فرو برده و مانع شکل‌گیری انحصارات در مواد اولیه و سوخت شده است. از این رو، مستعمرات مستقل شده، برای اداره

۱. نیرویی که بتواند ماشین صنعت را به کار گیرد، اداره و هدایت کند، تعمیر و نگهداری کند و سطح کیفی آن را ارتقا بخشد.

زندگی روزمره مردم خود، ناچارند منابع مواد اولیه و انرژی را عرضه کنند، آن هم به بهایی ناچیز؛ زیرا با نبود انحصار، اگر بخواهند از حربه «عدم عرضه» و «تحریم» استفاده کنند، فقط خود زیان می بینند؛ چرا که کشورهای دیگر حصار تحریم را خواهند شکست.

درباره نیروی انسانی باید گفت: جهان توسعه یافته برای تأمین آن نه تنها متحمل هزینه ای نشده، بلکه تولید درآمد نیز می کند. توضیح آن که، هم زمان با مرحله سوم انقلاب صنعتی، سه رویداد دیگر در غرب رخ داد. اول، منسوخ شدن بازار برده فروشی؛ دوم، موج گسترده بیکاری کارگران کارخانه ها؛ سوم، باب شدن پذیرش دانشجو از سراسر جهان از سوی دانشگاه های غرب. با کمترین دقت روشن است که هر سه رویداد به اقتضای تحولات صنعتی رخ داده است.<sup>۱</sup>

پس از آن که صنعت، «ماشینیزه» شد و نیروی بازوی کارگر، نقش تعیین کننده خود را از دست داد، بازار برده فروشی، خود به خود از رونق افتاد. در حالی که قانون ممنوعیت آن شصت سال زودتر یعنی در سال ۱۸۱۸ تصویب شده بود. از سوی دیگر، کارخانه ها برای کم کردن هزینه های تولید به اخراج گسترده کارگران خود، مبادرت کردند که موج گسترده بیکاری در مواردی به شورش های اجتماعی در غرب، منتهی شد؛ اما راه اندازی، کنترل، تعمیر و نگهداری و افزایش کیفی صنعت ماشینی، به جای بازوی قوی کارگر، به مغز خلاق و متفکر نیاز داشته است که این نیاز، از طریق پذیرش دانشجو برای غربی ها، تأمین می شود. در این فرآیند، غربی ها با آگاهی از نیاز جهان به صنعت و علاقه جوانان کشورهای فقیر

۱. ر. ک: گرهارد لنسکی و جین لنسکی، سیر جوامع بشری، ص ۳۱۷-۳۵۶.

برای زندگی و تحصیل در غرب، از آن به عنوان یک برگ برنده استفاده کرده و بهترین، خلاق‌ترین و تیزهوش‌ترین جوانان جهان را به عنوان دانشجوی جذب کردند، در حالی که هزینه تحصیل و زندگی آنان را خود دانشجویان یا دولت‌های متبوع آنها باید می‌پرداختند. این در حالی است که برنامه‌ریزی آموزشی دانشگاه‌ها، بر اساس نیازهای روز جهان صنعتی انجام شده است، نه نیاز فعلی دانشجویان جهان سوم. از این رو، روند آموزش‌ها و تحقیقات علمی که به وسیله دانشجویان و مغزهای متفکر آنان و با هزینه خودشان انجام می‌شود، نیازهای تحقیقاتی جهان صنعتی را تأمین می‌کند و آن چه نصیب دانشجویان جهان سوم می‌شود، مدرک تحصیلی پرطمطراقی است که تنها برای کسب اعتبار اجتماعی در میان مردم، کارآیی دارد و نه برای ایجاد حرکت در چرخه صنعت آن کشور. در نتیجه، اکثریت قاطع تحصیل کرده‌های جهان سوم، یا هرگز به کشور خود باز نگشته‌اند و یا پس از اقامت کوتاهی در وطن، به محل تحصیل خود برگشته‌اند و در خدمت صنعت و اقتصاد کشورهای توسعه یافته درآمده‌اند. در چنین موازنه‌ای، غرب ضرورتی بر حفظ روابط استعماری قدیم، نمی‌دید. و این چنین است که سرزمین‌های استعمار زده، به تدریج و در ظاهر به استقلال سیاسی دست یافتند و دولت‌های ملی با کوهی از رؤیا و امیدواری تأسیس شدند؛ اما واقعیت‌های زشت روابط جهانی نابرابر، به زودی چهره کریه خود را به آنان نشان داد و این چنین شد که امروز اوج نابرابری را در روابط بین‌الملل بین دو بخش جهان شاهد هستیم. یک بخش، بخش کوچکی از جهان با جمعیتی بسیار کم اما ثروتمند و توسعه یافته که موسوم به «شمال» است و بخش دیگر، قسمت اعظم جهان



با جمعیتی انبوه اما فقیر و عقب‌نگه داشته شده، موسوم به «جنوب».  
در این جا نمونه‌هایی از نابرابری‌های شمال و جنوب را مطابق آمار  
مرور می‌کنیم:

۱. فاصله عقب‌ماندگی: مهم‌ترین و محوری‌ترین واقعیتی که بیان‌کننده  
عمق و وسعت نابرابری جهانی است، مقوله «فاصله عقب‌ماندگی»<sup>۱</sup> است.  
بحث بر سر «فاصله عقب‌ماندگی» کشورهای توسعه نیافته (جنوب) از  
کشورهای توسعه یافته (شمال) دیر زمانی نیست که در سازمان‌ها و مجامع  
بین‌المللی و دانشگاهی مطرح شده است؛ اما ریشه آن به آغاز عصر  
استعمار بر می‌گردد. محققانی که درباره بحث «فاصله عقب‌ماندگی»  
بررسی و تحقیق می‌کنند، بر این باورند که در بررسی وضعیت معیشتی  
جوامع مختلف تا پیش از دوره استعمار، تفاوت فاحشی بین سطح زندگی  
جوامع - که قابل برآورد و محاسبه باشد - مشاهده نمی‌شود. از این رو،  
فاصله را تا پیش از این دوره، معادل صفر در نظر می‌گیرند؛ اما با شروع  
عصر استعمار و انتقال ثروت از مستعمرات به سمت اروپا و شمال  
آمریکا (ایالات متحده)، شکاف بین دو بخش جهان به تدریج پدیدار شده  
و به سرعت و باروندی تصاعدی عمیق‌تر شده است. طبق تحقیقی که در  
سال ۱۹۶۰ انجام شده است<sup>۲</sup>، درآمد سرانه کشورهای اروپایی و ایالات  
متحده آمریکا در سال ۱۸۵۰، ۱۴۵ دلار بوده و در بقیه جهان در حدود ۸۰٪  
آن (یعنی در حدود ۱۱۶ دلار) اما این فاصله تقریباً بیست درصدی در سال  
۱۹۵۰، ده برابر بیشتر می‌شود، یعنی ۱۱۱۰ دلار در کشورهای سرمایه‌داری

۱. ز. ک. جی. پی. کول، فاصله عقب‌ماندگی، فصل دوم.

۲. عبدالناصر همتی، مشکلات اقتصادی جهان سوم، ص ۱۴-۱۵.

پیشرفته و فقط ۱۱۳ دلار در کشورهای توسعه یابنده.<sup>۱</sup>  
 اما همین فاصله هم فقط سی سال بعد یعنی در سال ۱۹۸۰<sup>۲</sup> به آن چنان شکافی تبدیل شده که پر کردن آن به صرف چند هزار سال زمان نیازمند است. طبق یک بررسی که «کنفرانس توسعه و تجارت سازمان ملل (انکتاد)» انجام داده است، کشورهای فقیر جهان با این نرخ رشد اقتصادی، دست کم به دو تا چهار هزار سال زمان نیازمندند تا بتوانند فاصله شکاف فعلی خود را با کشورهای پیشرفته پر کنند. جدول زیر نتایج بررسی انکتاد را در این زمینه نشان می دهد:

کشور	تولید ناخالص داخلی (سرانه) سال ۱۹۸۰ به دلار	همه کشورهای توسعه نیافته	کشورهای فقیرتر
آمریکا	۹۸۹۰	سال ۲۴۰۷	سال ۶۰۰۷
آلمان فدرال	۱۱۰۹۶	سال ۲۴۶۳	سال ۶۵۰۸
فرانسه	۹۲۸۹	سال ۲۳۷۹	سال ۵۷۵۷
ژاپن	۹۰۹۷	سال ۲۳۷۲	سال ۵۶۷۷
بریتانیا	۵۶۲۰	سال ۲۲۰۸	سال ۴۲۴۳

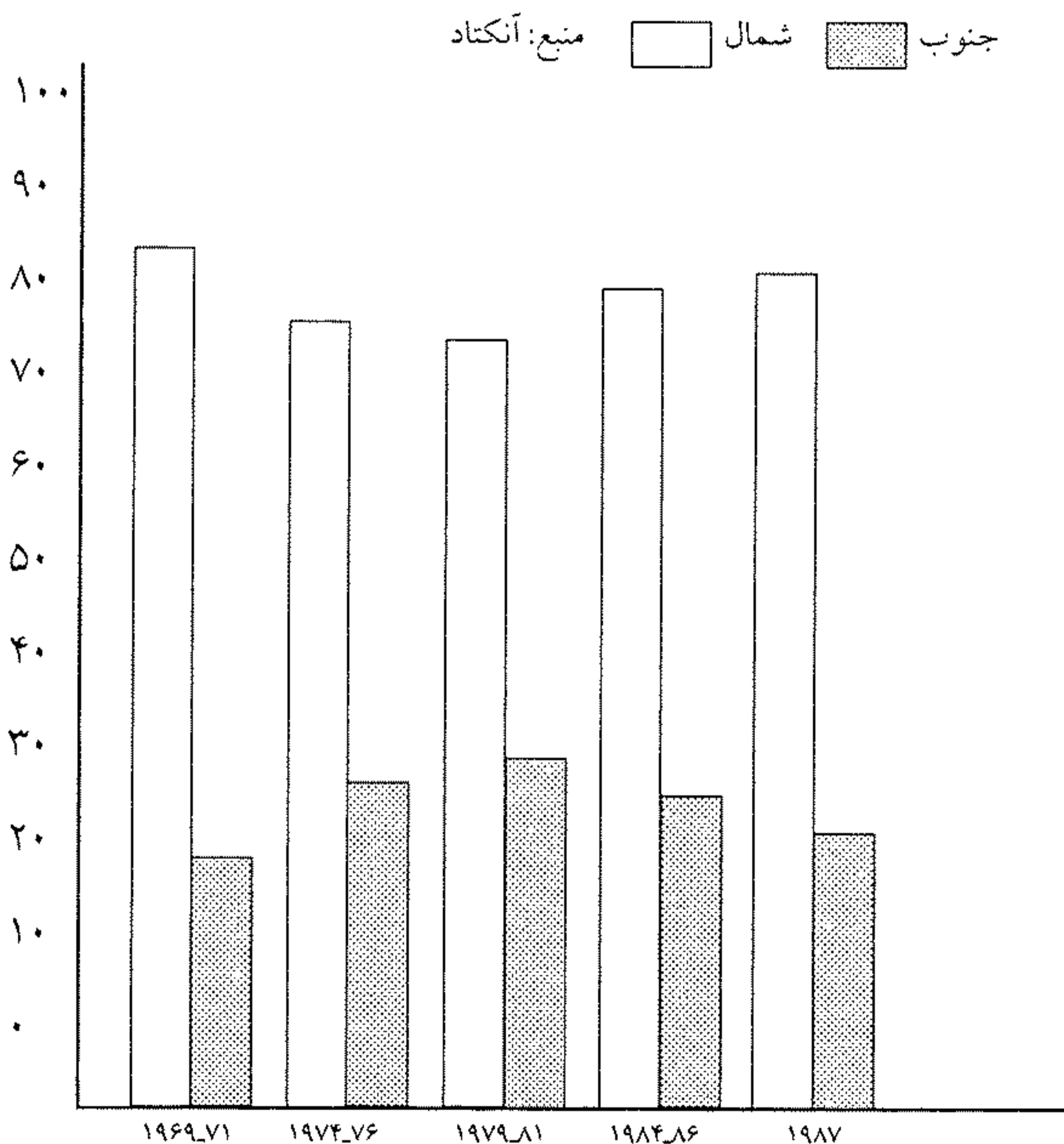
۲. ۸۰٪ ثروت کل جهان در اختیار ۱۶٪ جمعیت جهان است در حالی که ۸۴٪ مردم با ۲۰٪ از ثروت دنیا زندگی می کنند.  
 ۳. حجم معاملات چند شرکت چند ملیتی، بیش از کل تولیدات ناخالص پاره ای از کشورهای عقب نگه داشته شده است؛ به عنوان مثال «اکسون» و «جنرال موتورز» از تمام کشورهای عقب نگه داشته شده به استثنای چهار کشور، ثروتمندتر هستند. حجم معاملات شرکت های

۱. همان، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۳۱.

زیمبوس، هونگست، دایملارنیز (آلمان) و نستله (سوئیس) در سال ۱۹۷۵ هر یک به هفت تا هشت میلیارد دلار می‌رسید. این مبلغ از تولید ناخالص ۴۹ کشور آفریقای سیاه به استثنای نیجریه بیشتر است و این در حالی است که تولید ناخالص سالیانه ۱۰۹ کشور عقب‌نگه داشته شده کمتر از ده میلیارد دلار و ۵۸ کشور کمتر از یک میلیارد دلار است.<sup>۱</sup>

۴. سهم شمال و جنوب در صادرات جهان<sup>۲</sup> در سال ۱۹۷۰-۱۹۸۷.



۱. شاپور رواسانی، چپاول (جهان سوم چگونه غارت می‌شود؟)، ص ۱۴۲.

۲. ژولیوس نایرره، چالش جنوب، ص ۱۶۶.

۵. درصد سهم کشورهای توسعه نیافته در صنایع جهان<sup>۱</sup> با ۲۰٪ از ثروت دنیا زندگی می‌کنند.

۱۹۸۱	۱۹۷۵	۱۹۷۰	۱۹۶۳	
۱۹/۶	۲۰/۷	۲۰	۱۷/۶	معادن
۲۵/۶	۲۴	۲۳/۸	۲۱/۴	معادن فلزات
۴/۱	۴	۳	۲	فلزات ساخته شده
۳۱/۲	۳۳/۵	۳۴	۲۹/۴	نفت و گاز
۷/۵	۷/۷	۷/۴	۸	شیمیایی
۱۷/۴	۱۷/۶	۱۶/۳	۱۵/۷	نساجی
۱۱/۸	۱۱/۹	۹/۱	۸	پوشاک
۱۵/۲	۱۴/۱	۱۳/۴	۱۲/۵	غذاهای تولید شده
۸	۷/۲	۷	۶/۳	چوب
۷/۹	۷/۶	۵/۵	۴/۹	کاغذ

موارد ذکر شده به همراه صدها مثال دیگر از نابرابری‌های جهانی در مصرف مواد غذایی، مصرف انرژی، درآمد، مزد، حق رأی در مجامع و سازمان‌های بین‌المللی (به خصوص سازمان‌های اقتصادی) نمایانگر عمق فاجعه انسانی است که هر روز بر ابعاد آن افزوده می‌شود. جهان امروز در یک سو هر روز شاهد مرگ میلیون‌ها انسانی است که از فرط گرسنگی جان می‌بازند و در سویی دیگر، شاهد جمعیتی اندک است که از فرط پرخوری، توان حرکت ندارند!

با این وضعیت، جهان به کدامین سو پیش می‌رود؟ آیا جنوبی‌ها

۱. دکتر همایون الهی، امپریالیسم و عقب ماندگی، ص ۱۴۲.

راهی برای رهایی از مرگ تدریجی دارند؟ و آیا شمالی‌ها برای کاستن عمقِ درّه دهشتناک «شمال و جنوب»، انعطافی انسانی از خود نشان خواهند داد؟



## ۲. موازنه جهانی

روشن است که بخش اعظم ثروت، قدرت اقتصادی و صنعتی در اختیار جهان سرمایه‌داری - کاپیتالیستی قرار دارد. این کشورها با اهرم‌های فراوانی که در اختیار دارند، تاکنون بر هر گونه تحرک مخالفان، فایز آمده و توانسته‌اند به روند نیرومندتر شدن خود ادامه دهند.

حال باید نگرینست که قدرت‌های برتر جهانی برای تثبیت، توسعه و تعمیق روند سلطه خود، چه سیاستی را در پیش گرفته‌اند و سرانجام وضعیت موازنه جهانی به کدامین سو در حال تغییر است؟ آیا در این چرخه، مجالی برای عرض اندام جنوبی‌ها فراهم خواهد شد؟

مناسبات بین‌المللی تا پیش از جنگ جهانی دوم، بر پایه روابط برجا مانده از قرن نوزدهم قرار داشت. یعنی روابط کشورهای استعمارگر اروپایی با جهان مستعمره. در این میان با کشورهای مستقل ضعیف نیز، مانند مستعمره رفتار می‌شد؛ اما پس از جنگ جهانی دوم که شوروی توانست به عنوان ابرقدرت شرق، موقعیت خود را تثبیت کند، مناسبات و روابط بین‌المللی بر اساس رقابت دو ابرقدرت شرق و غرب تنظیم گردید.

رقابتی بر پایه بی‌اعتمادی و دشمنی نسبت به یکدیگر که به مدت ۴۵ سال بر کل جهان سایه افکنده بود و حاصل آن، تلاش متقابل دو ابر قدرت برای پیشی گرفتن بر یکدیگر در همه عرصه‌ها بود. مسابقه تسلیحاتی، تلاشی برای نفوذ بیشتر در بین کشورهای جهان سوم و به اصطلاح یارگیری و بسط حوزه نفوذ و سلطه در جهان و درگیری ایدئولوژیک بین اندیشه سوسیالیسم از یک سو و اندیشه کاپیتالیسم و لیبرالیسم از سوی دیگر. این دوران که به «دوران جنگ سرد» موسوم شد<sup>۱</sup>، ۴۵ سال به درازا انجامید، و در این مدت شمار زیادی از کشورهای جهان سوم که از ستم سرمایه‌داری به ستوه آمده بودند، به اردوگاه سوسیالیسم به چشم منجی نگریسته و امیدوارانه از شوروی مدد خواستند. این کشورها با وقوع انقلاب‌های سوسیالیستی، یکی پس از دیگری به اردوگاه شرق پیوستند. شرایط روانی دنیا چنان بود که در افکار عمومی، نظام سوسیالیستی شرق تنها «آلترناتیو» نظام سرمایه‌داری غرب به شمار می‌رفت و اکثریت قاطع مردم دنیا به این باور رسیده بودند که برای خروج از سلطه استکباری غرب، چاره‌ای جز پیوستن به اردوگاه سوسیالیسم وجود ندارد.

اردوگاه شرق با سرعت فزاینده‌ای در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رو به توسعه و پیشرفت بود و چنین تصوّر می‌شد که به زودی سوسیالیسم در سراسر جهان به پیروزی کامل خواهد رسید و «نظام یکپارچه جهانی» که برابر وعده‌های آرمانی سوسیالیسم، بر پایه «دیکتاتوری طبقه کارگر» استوار است، تأسیس خواهد شد و طبقات زیردست (در اصطلاح فرهنگ

۱. ر. ک: احمد نقیب زاده، تحولات روابط بین‌الملل، ص ۱۹۱-۲۰۵.

دینی ما، «مستضعفان عالم»<sup>۱</sup>) با به دست گرفتن حاکمیت در سراسر جهان به حقوق پایمال شده خود دست خواهند یافت.

اما ضرورت رقابت تنگاتنگ با جهان سرمایه‌داری - که بر ثروت و تجارت چند قرن استعمارگری استوار بود - برای شوروی بسیار سخت، سنگین و گران بود؛ زیرا می‌باید از یک سو، نیازهای جامعه آرمانی - سوسیالیستی را در داخل خاک پهناور شوروی تأمین نماید و از سوی دیگر، مواظب پیشرفت‌های نظامی و تسلیحاتی رقیب باشد و برای پیشی گرفتن از او بودجه‌های هنگفتی صرف کند، از طرفی هم پاسخ کشورهای فقیری را که به امید زندگی بهتر به اردوگاه سوسیالیسم پیوسته بودند، بدهد و نیازهای مالی آنان را نیز تأمین نماید و از دیگر سو، در اندیشه پیشرفت صنعتی و تکنولوژیکی باشد. مجموعه این موارد برای شوروی که نه بر ثروت باد آورده‌ای چون ثروت غربی‌ها متکی بود و نه بر سودهای بی‌حسابی که از اقتصاد سرمایه‌داری و بازار آزاد حاصل می‌شد، بیش از حد تصور دشوار می‌نمود تا جایی که به مرز غیر ممکن رسید و اردوگاه سوسیالیسم فرو پاشید.

رقابت تنگاتنگ شرق و غرب در طول دوران جنگ سرد، برای کشورهای جهان سوم که در میان دو تیغه قیچی قرار گرفته بودند، جز فقر و عقب ماندگی افزون، و ویرانی بی‌شماری که در جریان جنگ‌های مکرر رخ داد، صرف سرمایه‌های ملی در راه خرید تسلیحات و جنگ‌افزار بیشتر و... حاصلی نداشت. کلام حقی است از هر آن که گفت: «کمونیسم و

۱. البته استضعاف در فرهنگ دینی ما معنایی وسیع‌تر از استضعاف مادی و مالی دارد و این نکته باید مورد توجه باشد.



امپریالیسم دو تیغه یک قیچی اند؛ چرا که حاصل رقابت و دشمنی شرق و غرب - که سرانجام به شکست اردوگاه شرق منتهی شد - برای جهان سوم حدود دویست جنگ کوچک و بزرگ منطقه‌ای بود همه آنها میان کشورهای ضعیف رخ داده و با آمارى که از تلفات و خسارات جانی و مالی که با جنگ جهانی دوم به جا مانده، برابری می‌کرد. هر چند بر خلاف آن، سود خالص و سرشاری را برای جهان ثروتمند و توسعه یافته به همراه داشت؛ زیرا در همه این مدت، سیل سلاح‌های تولیدی آنان به سمت جهان سوم روان بود و جهان سومی‌ها مجبور بوده‌اند که به سبب وجود تهدیدهای خارجی به تقویت بنیه نظامی خود مبادرت ورزند. در نتیجه، کشورهای جهان سومی با درآمد متوسط، در حالی که سالانه تنها ده دلار به ازای هر فرد، برای بهداشت و درمان هزینه کرده‌اند، ۲۸ دلار به خرید جنگ‌افزار اختصاص دادند و کشورهای فقیر نیز به ازای تنها یک دلار سرانه بهداشت و درمان، هفت دلار هزینه جنگ‌افزار داشته‌اند، و این به معنای فقیرتر شدن جهان سوم و سرازیر شدن باقی مانده ثروت آنان به سوی جهان ثروتمند و توسعه یافته و استمرار حیات کمپانی‌های امپریالیستی تولید سلاح، می‌باشد.

سرانجام، اتحاد جماهیر شوروی به دلیل عقب ماندن از رقیب در مسابقه تکنولوژیک و عدم برابری با آن در قدرت اقتصادی و آمادگی واکنش سریع در برابر تغییرات و تحولات بین‌المللی، فرو پاشید و آرمان‌های سوسیالیسم جهانی بر باد رفت و امید کشورهای فقیر جهان

سوم - که به اردوگاه سوسیالیسم پیوسته بودند - نافرجام ماند. در مقابل، جهان سرمایه‌داری غرب سرشار از غرور پیروزی، شکست سوسیالیسم را دلیلی بر حقانیت ایدئولوژیک خود دانست و با یکه‌تازی در میدان رقابت جهانی، به سرعت خود را برای تسلط بر همهٔ ارکان جهان و بسط ایدئولوژی لیبرالیسم و کاپیتالیسم آماده کرد. دکترین «نظم نوین جهانی» و تأسیس «سازمان تجارت جهانی» در این زمینه قابل توجه است که در بخش‌های دیگر به آن اشاره خواهیم کرد.

استراتژی غرب برای دوران پس از جنگ سرد، استراتژی سلطهٔ کامل بر سرنوشت جهان است. از اواخر حکومت «برژنف» بر شوروی که قرارداد محدود کردن سلاح‌های استراتژیک موسوم به «سالت» از سوی وی و کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا امضا شد، غرب به این جمع‌بندی رسید که از پافشاری رقیب، باعث تن دادن به چنین قراردادی است. از این رو، از اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و به خصوص از اوایل دههٔ ۱۹۸۰ در تدارک استراتژی خود برای دوران پس از فروپاشی شوروی برآمد. شتاب بخشیدن به روند وحدت اروپا از جمله اقداماتی بود که در درون اردوگاه سرمایه‌داری پی‌گیری شد تا اروپا بتواند در تحولات جدید جهانی به سهم دلخواه خود برسد و همهٔ ثمره‌های پیروزی بر سوسیالیسم نصیب رقیب خانگی آنان یعنی آمریکا نشود.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، آمریکا هم‌زمان با طرح جنگ جهانی «جنگ ستارگان»<sup>۲</sup>

۱. ر. ک: هنری براندن، در جستجوی نظمی جدید برای جهان، ص ۱۰۵-۱۲۶.

۲. ر. ک: احمد تقیب زاده، تحولات روابط بین‌الملل، ص ۲۳۰-۲۳۶؛ جان ام. کالینز، استراتژی بزرگ، ص ۶۳۵-۶۵۶.

دکترین «نظم نوین جهانی»<sup>۱</sup> را ارائه کرده که مطابق آن نظام سرمایه‌داری کاپیتالیستی، بر جهان حاکم می‌شود و رهبری آن را آمریکا به عنوان تنها ابرقدرتی که توان تأمین امنیت جهان سرمایه‌داری را هم به لحاظ توان نظامی و لجستیکی و هم به لحاظ توان مالی فعال داراست، بر عهده خواهد داشت. آمریکا با درک این واقعیت که وحدت سیاسی - اقتصادی و به خصوص پولی اروپا می‌تواند در درازمدت، قدرت دلار را مورد تهدید جدی قرار دهد، بدون توجه به بسیاری از ملاحظات بین‌المللی که در دهه‌های قبل در دیپلماسی و روابط بین‌المللی خود بروز می‌داد، سراسیمه در صدد تسلط بر نقاط کلیدی جهان و عرصه‌های روابط بین‌الملل برآمد. لشکرکشی به سومالی، پاناما، گرانادا و افغانستان، از جمله این اقدامات است. نقش نامتعادل آمریکا در برخی منازعات بین‌المللی به خصوص در ماجرای بوسنی را - که مورد ناخرسندی هم‌پیمانان اروپایی آن بود - نیز می‌توان نام برد. تلاش آمریکا در تمامی مناقشات بین‌المللی، قبولاندن نقش رهبری خود به اروپاییان و اثبات ناتوانی آنان حتی در مشکلات داخل اروپاست؛ تا از این رهگذر اروپا به دنباله‌روی از آمریکا، رضایت دهد. در آن صورت است که آمریکا مطمئن می‌شود با پذیرش رهبری کاخ سفید از سوی شرکای قدرتمند خود در داخل نظام سرمایه‌داری، بقیه دنیا - که مجموعه‌ای از کشورهای در حال توسعه بر مبنای الگوی سرمایه‌داری هستند و یا از اساس، توسعه نیافته‌اند - چاره‌ای جز تسلیم در برابر اصول ایدئولوژیک آمریکا و پیروی از تمامی قوانین راهبردی آن، ندارند و این به معنای سیطره آمریکا بر همه جهان خواهد بود.

۱. ر. ک: دکتر علی‌اصغر کاظمی، روابط بین‌الملل در تئوری و در عمل، فصل ۱۱.

جای این پرسش باقی است که آیا کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه (جنوب)، در برابر استراتژی سلطه غرب بر جهان، امکاناتی برای دفاع از خود و حفظ استقلال، هویت، فرهنگ و ملیت خویش دارا هستند؟ و یا جز بلند کردن دست‌ها به علامت تسلیم، چاره‌ای نمانده است؟

آماری که در گفتار پیشین ارائه شد، بیان‌گر وضعیتی فعلی موازنه جهانی است که به صورت یک جانبه، به نفع شمال و به ضرر جنوب شکل گرفته است و هر چه زمان می‌گذرد عرصه برای جنب و جوش و تحرک جنوبی‌ها تنگ‌تر شده و شرایط برای جولان و تاخت و تاز شمالی‌ها فراهم‌تر می‌شود. بنابراین، جنوبی‌ها برای نجات از ورطه سقوط و انقراض، راهی جز بر هم زدن موازنه جهانی ندارند.

بر هم خوردن موازنه و تغییر آن به نفع کشورهای فقیر دو فرض را مطرح می‌کند: یک فرض این است که جهان توسعه یافته با هدف رونق بخشیدن به وضعیت اسفبار کشورهای ضعیف، از خود انعطاف نشان داده و بپذیرد که بخشی از منابع فنی، مالی، علمی و... خود را برای افزایش توسعه و بالا بردن توان اقتصادی - ساختاری کشورهای ضعیف در اختیار جنوبی‌ها بگذارد. البته در این راه، انگیزه‌های سودجویانه را نیز باید کنار بگذارد؛ چرا که سود محوری در عمل، همچنان کاهش توان اقتصادی جنوبی‌ها را رقم خواهد زد و این به معنای عمیق‌تر شدن فاجعه در جنوب است؛ اما این فرض با یک پرسش بزرگ روبه‌روست که آیا جهان سرمایه‌داری می‌تواند در اندیشه سود نباشد؟ آیا می‌توان انتظار داشت که نظام سرمایه‌داری، از فرهنگ، اخلاق و خوی همیشگی خود که «سرمایه‌گذاری به هدف سود بیشتر» است، دست بردارد و تنها با انگیزه

انسانی، از بخشی از توانایی‌ها و منابعی که در اختیار دارد به نفع جنوبی‌ها، دست بکشد؟ این پرسشی است که جهان سرمایه‌داری باید به آن پاسخ دهد؛ اما شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد جهان سرمایه‌داری در این مورد هیچ‌گونه انعطاف‌پذیری ندارد.

نمونه بسیار مهم آن به دهه ۱۹۸۰ مربوط می‌شود. دهه ۱۹۸۰ دهه رکود اقتصاد جهانی بود که در آن، جهان سرمایه‌داری دچار ضرر و زیان فاحشی شد و تداوم آن، نگرانی شدیدی را به دنبال داشت. غربی‌ها با بررسی علل رکود به این نتیجه رسیدند که کاهش شدید قدرت خرید در جهان سوم (جنوب) عامل اساسی شکست اقتصادی است. از این رو، به منظور چاره‌جویی برای آن، کنفرانس‌هایی با عنوان «شمال و جنوب» برگزار کردند. یکی از این کنفرانس‌ها، به مشکل بدهی‌های سنگین جهان سوم اختصاص یافت. در این کنفرانس که به متشکل از سران کشورهای طلب‌کار و بدهکار بود، جنوبی‌ها با طرح برخی پیشنهادها خواهان بخشودگی بخشی از بدهی‌ها شدند تا از این طریق، امکان رونق بخشیدن به اقتصاد خود و در نتیجه، افزایش قدرت خرید را داشته باشند؛ اما این طرح‌ها مورد موافقت واقع نشد و کشورهای طلب‌کار، تنها با تعویق بازپرداخت بدهی‌ها موافقت کردند و پذیرفتند که وام‌های جدیدی هم در اختیار جنوبی‌ها بگذارند تا بتوانند وام‌های سررسید شده را پرداخت کنند.<sup>۱</sup> تعویق بازپرداخت بدهی‌ها در واقع، به معنای طولانی‌تر شدن وام و در نتیجه افزایش بهره آن است. در نهایت، نشستی که با هدف حل مشکل کشورهای جهان سوم، تشکیل شده بود به بدهکارتر شدن و تعمیق مشکل

۱. ر. ک: عبدالناصر همتی: مشکلات اقتصادی جهان سوم، ص ۱۱۸-۱۳۴.

آنان انجامید. بنابراین، حجم کل بدهی‌های جهان سوم که در آغاز دهه ۱۹۸۰، ۶۳۴ میلیارد دلار بود، در سال ۱۹۸۷ به ۱۱۸۴ میلیارد دلار رسید و اکنون نیز در حدود دو هزار میلیارد دلار تخمین زده می‌شود.<sup>۱</sup>

در همین دهه، با گرم شدن مباحث «شمال و جنوب»، کمیسیون‌های علمی - تحقیقاتی بین‌المللی به منظور شناخت علل عقب‌ماندگی جهان سوم و ریشه‌یابی شکاف عمیق توسعه بین شمال و جنوب و بررسی راه‌های کاهش آن، تشکیل شد. از جمله می‌توان به کمیسیون بین‌المللی، به ریاست «ویلی برانت» صدر اعظم اسبق آلمان و کمیسیون بین‌المللی به ریاست «جولیوس نایرره» رئیس جمهور فقید تانزانیا اشاره کرد. گزارش منتشر شده هر دو کمیسیون حاکی از آن است که برای حل معضل فاصله عقب‌ماندگی، کشورهای پیشرفته باید از خود انعطاف نشان دهند؛ به عنوان مثال ویلی برانت در مقدمه‌ای که بر گزارش کمیسیون خود نوشته است، تأکید می‌کند که اگر جهان ثروتمند بخشی از هزینه‌های نظامی خود را به نفع توسعه انسانی جنوب کاهش دهد، بسیاری از مشکلات کشورهای ضعیف و فقیر حل می‌شود. وی این چنین مثال می‌زند:

۱. نیم درصد (۰/۵٪) از هزینه نظامی سالانه جهان می‌تواند جواب‌گوی مخارج تمام ماشین‌آلات کشاورزی مورد نیاز کشورهای کم‌درآمد برای افزایش سطح تولیدات غذایی آنها و رساندنشان به مرحله «خودبسندگی» تا سال ۱۹۹۰ (یعنی ظرف ده سال) باشد.

۲. با هزینه یک جت جنگنده (بیست میلیون دلار) می‌توان چهل هزار

۱. شاپور رواسانی، چپاول (جهان سوم چگونه غارت می‌شود؟)، ص ۸۶

داروخانه روستایی تأسیس کرد.

۳. یک تانک مدرن، هزینه‌ای معادل یک میلیون دلار دارد. این مبلغ برای بهبود تأسیسات نگهداری از صد هزار تن برنج کفایت می‌کند که می‌تواند سالیانه چهار هزار تن برنج بیشتر را در انبارها نگاه دارد. با همین مبلغ می‌توان هزار کلاس برای آموزش سی هزار کودک تشکیل داد. وی آن‌گاه می‌گوید:

به این ترتیب آیا کسی می‌تواند هیچ تحوّل را یک «نظم نوین اقتصادی» بخواند، مگر آن‌که این دگرگونی شامل گام‌های بزرگی در جهت خلع سلاح باشد؟ از موافقت‌نامه‌های مربوط به محدود ساختن سلاح‌های قاره‌پیما باید استقبال کرد، اما این‌ها نمی‌توانند جای‌گزین خلع سلاح بشوند.

در سی سال گذشته شاهد صلح در نیمکره شمالی بوده‌ایم، اما این صلح به بهای مسلح شدن آنها به جنگ‌افزارهای پیشرفته، حاصل شده است. در همان حال، نیمکره جنوبی از ناآرامی و برخوردهای نظامی خشونت‌آمیز در عذاب بوده است. در این دوران، برخی از کشورهای جهان سوم، بر قدرت تسلیحاتی خود افزودند. این عمل، هر چند، گاه به خاطر حفظ امنیت و منافع ملی آنها بوده است، ولی گاهی نیز به لحاظ جنبه‌های حیثیتی، یا تشویق کشورهای تولیدکننده جنگ‌افزار، انجام گرفته است. تجارت اسلحه برای فروشندگان قدیم و جدید آن، سودآور بوده است. آنها سرتاسر کره زمین را به میزان غیر قابل تصویری با سلاح‌های نابودکننده، انباشته‌اند. این واقعیتی تلخ است که انتقال سریع و کارآمد تکنولوژی و وسایل پیشرفته از کشورهای دارا به کشورهای فقیر، تنها در عرصه ادوات

مرگ بار صورت پذیرفته است.

دخالت قدرت‌های به اصطلاح بزرگ، و به ویژه ابرقدرت‌های هسته‌ای، در کشمکش‌های سایر کشورها، خطر دامنه گرفتن این مناقشات را افزایش می‌دهد. ما با آنها که بر ضد گرایش‌های مداخله‌جویانه هشدار می‌دهند هم‌آوا هستیم؛ چرا که بی‌گمان برای مشکلات ناشی از کمبود انرژی و مواد دیگر هیچ راه حل نظامی وجود ندارد.<sup>۱</sup> اما آیا نظام‌های میلیتاریستی جهان سرمایه‌داری که با ثروت کمپانی‌های غول‌پیکر تسلیحاتی، موجودیت یافته و به حیات خود ادامه می‌دهند، پاسخ شایسته‌ای برای سؤال‌های «ویلی برانت» دارند؟ استمرار حیات و چرخش سرمایه این کمپانی‌ها به استمرار درگیری‌ها در جهان سوم بستگی دارد. شکل‌گیری بیش از دو‌یست جنگ منطقه‌ای و محلی در طی پنجاه سال پس از جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل، حاکی از آن است که نه فقط واقعه‌ای به نام «خلع سلاح» و کاهش هزینه‌های نظامی رخ نمی‌دهد، بلکه هر سال به رقم بودجه‌های نظامی دنیا افزوده می‌شود. واضح‌ترین مثال، افزایش شدید بودجه نظامی آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم است.

\*\*\*

در مقام چاره‌جویی برای مشکل جنوب، با صرف نظر از فرض اول، این فرضیه مطرح می‌شود که کشورهای جنوب، خود به طور مستقل در تکاپوی یافتن چاره‌ای باشند. هر چند در این زمینه، راه‌هایی را آزموده‌اند و تجربه‌هایی را نیز پیش رو دارند. یکی از راه‌هایی که جنوبی‌ها آزموده‌اند،

۱. ر. ک: شمال و جنوب، برنامه‌ای برای بقا؛ گزارش کمیسیون برانت، ص ۳۱ و ۳۲.



«انقلابی‌گری» است.<sup>۱</sup> تاکنون سه موج انقلابی در جنوب شکل گرفته است. اولین موج، انقلاب‌های ناسیونالیستی است. در این موج که اغلب به دهه‌های میانی قرن بیستم بر می‌گردد، پاره‌ای از کشورهای استعمارزده با استفاده از انگیزه‌های ملی‌گرایی و به اصطلاح با ایجاد غیرت و حمیت ملی در مردم، تلاش کردند تا از زیر یوغ استعمار خارج شوند؛ اما چیزی نگذشت که روند ملی‌گرایی به «قوم‌گرایی» تبدیل شد و دولت‌های ملی‌گرا با مشکل استقلال‌طلبی قومیت‌ها رو به رو شده و در نتیجه یا تجزیه شده‌اند و یا سال‌های طولانی درگیر جنگ داخلی بوده‌اند. سری‌لانکا، بوروندی، رواندا، سومالی، صحرا، اریتره و... نمونه‌هایی از این دسته کشورها هستند. موج دوم انقلاب‌های جهان سوم، انقلاب‌های سوسیالیستی است که پس از جنگ جهانی دوم و تبدیل شدن شوروی به ابرقدرت، شکل گرفت. بسیاری از کشورهای جهان سوم، با وقوع انقلاب سوسیالیستی به شوروی روی آوردند. اتیوپی، لیبی، یمن، میانمار (برمه)، موزامبیک، گینه، تانزانیا، کنیا، نیکاراگوا و... از جمله این کشورها هستند. اما ضعف و ناتوانی شوروی در پشتیبانی از این کشورها و در نهایت، فروپاشی آن، نقطه پایانی بر رویکرد سوسیالیستی جهان سوم محسوب شد.

موج سوم، انقلاب‌های دینی یا به عبارت بهتر، اسلامی است. در شرایطی که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، سوسیالیسم و کمونیسم به

---

۱. انقلاب را می‌توان به مثابه تغییر موازنه سریع و قهرآمیز دانست. زیرا در حرکت‌های انقلابی با توجه به این که با تکیه بر قدرت مردم رخ می‌دهند، تا زمانی که حمایت مردمی از دولت انقلابی وجود داشته باشد، بسیاری از آن چه قبل از انقلاب، منافع بیگانگان به شمار می‌رفته، به عنوان منافع ملی در اختیار دولت و ملت قرار می‌گیرد و در افزایش توانایی‌های ملی مورد استفاده قرار می‌گیرد و این امر، شانس آن کشور را در رسیدن به استقلال اقتصادی و توسعه پایدار افزایش می‌دهد.

عنوان تنها آکترناتیو سرمایه‌داری غرب به شمار می‌رفت و غرب و شرق با دو ادبیات متفاوت، حیات دینی را پایان یافته تلقی می‌کردند، در اواخر دهه ۱۹۷۰ (سال ۱۹۷۹) انقلاب اسلامی در ایران بدون تکیه بر شرق به پیروزی رسید و به دنبال آن موجی از اسلام‌گرایی در تمام کشورهای اسلامی و موجی از دین‌خواهی و بازگشت به دین در سراسر جهان (به خصوص در جهان سوم) برپا خاست و غرب و شرق را با چالش جدیدی مواجه کرد. رویکرد دینی در دو دهه اخیر، آزمون سومی است که جنوبی‌ها در آن واقع شده‌اند و این در حالی است که اقشار گسترده‌ای از توده‌های مردم جنوب به نقش و قدرت دین در احیای جوامع ضعیف و لگدمال شده آنها واقف شده و به آن امید بسته‌اند. درباره فرجام این موج از آن جا که هنوز در حال خیزش است، نمی‌توان قضاوتی داشت، اما جایگاه آن را می‌توان ترسیم کرد که در بخش‌های دیگر، به ادامه این بحث خواهیم پرداخت.

راه دیگری که جنوبی‌ها برای رهایی از وضعیت اسفبار خود طی کرده‌اند، ایجاد همکاری‌های اقتصادی - منطقه‌ای است.<sup>۱</sup> کشورهای جنوب به این حد از بلوغ سیاسی رسیده‌اند که منابع علمی - فنی و اقتصادی خود را در قالب یک سازمان همکاری مشترک جمع کرده تا امکان مانور بیشتری برای آنان فراهم شود و از سوی دیگر با گشودن بازارهای خود به روی یکدیگر، موجب رونق هر چه بیشتر تجارت شوند و سود سرمایه‌گذاری‌ها، در درون جامعه مشترک آنان گردش کند. این اقدام، یکی از اقدامات مثبت کشورهای جنوب به شمار می‌رود. اما توجه

۱. عبدالناصر همتی، مشکلات اقتصادی در جهان سوم، ص ۴۸-۴۹.

به این نکته‌ها نیز ضروری است:

۱. فقر شدید اکثر کشورهای جنوب، مانع از آن است که اعضای سازمان‌های همکاری، توان مناسبی برای سرمایه‌گذاری مشترک داشته باشند. به عبارت ساده‌تر، اشتراک آنان در فقر است نه در سرمایه‌گذاری.

۲. اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان سوم به دلیل ضعف و فقر، گرفتار وابستگی‌های شدید سیاسی - اقتصادی به کشورهای شمال شده‌اند و این امر به عنوان اهرم فشار در دست شمالی‌ها به شمار می‌رود. کشورهای شمال، در صورت تضاد همکاری‌های اقتصادی جنوب با منافع خود، اقدام به منع آن می‌نمایند.

۳. سرمایه‌گذاری شمالی‌ها و تسخیر بازارها به وسیله کالاهای آنان، عرصه را چنان تنگ کرده که مجال برای خودنمایی و مانور شرکت‌های جنوبی نمانده است.

با این توصیف، راه‌های محدودی برای جنوبی‌ها باقی مانده است که در صورت پیمودن آن شاید بتوانند از ورطه سقوط و فلاکت نجات یابند. در بخش‌های پایانی کتاب به این موضوع خواهیم پرداخت.

هر چه هست، جنوب در بن‌بستی بسیار خطرناک قرار گرفته که کمترین غفلت و بی‌توجهی و عدم اهتمام به یافتن راهی برای خروج از آن، موجودیت جوامع ضعیف را با خطر نابودی رو به رو می‌سازد.

این واقعیت پس از شناخت توانایی‌های شمال برای سیطره بر جهان، وقتی بیشتر خودنمایی می‌کند که بدانیم شمال برای آینده جهان چه طرح و دکترینی در دست اقدام دارد.

### ۳. یکپارچه سازی

هر چند سودای سیطره بر جهان در سر همه زورمداران تاریخ وجود داشته؛ اما هیچ گاه تا این اندازه که اکنون امپریالیسم جهانی خود را در یک قدمی تحقق آن می بیند، مجال تحقق نداشته است. جهان سرمایه داری غرب، از ابتدای جنگ سرد (پس از پایان جنگ جهانی دوم) با توجه به شکل گیری ابرقدرت شرق، روند همگرایی را با جدیت آغاز کرد؛ زیرا پس از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم، به این نتیجه رسیدند که برای سلطه بر جهان باید به همکاری همه جانبه اقتصادی - تکنولوژیکی روی آورند تا بتوانند در عرصه رقابت جدید، برنده میدان شوند. قدرت های بزرگ از جنگ جهانی دوم که در حقیقت شکست بزرگ ترین ماجراجویی نظامی تاریخ به شمار می رود، این درس را آموختند که عصر رقابت گسترده نظامی به سر آمده و جای آن را رقابت صنعتی پر کرده است.<sup>۱</sup> بنابراین، با توجه به ارائه الگوی نوین اقتصادی از سوی رقیب قدرتمند شرقی و

---

۱. ر. ک: راک پیرن، جریان های بزرگ تاریخ معاصر، ص ۱۷۲۳ تا پایان کتاب.

جذب کشورهای ضعیف به سوی آن، جهان سرمایه‌داری به ناچار باید همکاری همه جانبه اقتصادی - صنعتی را جای‌گزین مناقشه‌های ناسیونالیستی کند. شکل‌گیری اتحادیه اروپا و گروه هفت کشور صنعتی جهان، از جمله این همگرایی‌ها محسوب می‌شوند. علاوه بر آن، کشورهای غربی در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) نیز سرنوشت خود را به یکدیگر گره زده‌اند.

از سوی دیگر غربی‌ها بعد از انقلاب صنعتی، طعم شیرین «قدرت تکنولوژی» را چشیده بودند و به خوبی دریافتند که تکنولوژی، چگونه خود را به عنوان یک واقعیت گریزناپذیر بر جوامع تحمیل می‌کند؛ از این رو، تسلط بر فن‌آوری، انحصاری کردن صنعت و تلاش در توسعه، پیشرفت و مدرنیزه کردن آن به عنوان اصول مسلم اقتدار و حاکمیت غربیان درآمد و از آن پس با استفاده از همه شرایط و امکانات، مانع از آن شده‌اند که کشورهای غیر سرمایه‌داری، برگ برنده‌ای در چرخه تکنولوژی، داشته باشند. و اگر چنین کشوری را صاحب صنعت می‌دیدند، به سرعت سعی کرده‌اند تا با برتری تکنولوژیک خود بر آن چیره شوند.

چنان چه پیش‌تر اشاره شد، نیاز جهان به صنعت مدرن غرب، از یک سو سبب شد که کشورهای جهان، زیر بار وابستگی اقتصادی - سیاسی رفته و از سوی دیگر، فرهنگ بومی این کشورها نیز دستخوش تغییرات عمده‌ای در راستای فرهنگ غرب شود.

در چنین شرایطی، از وقتی آثار ضعف و انحطاط بر پیشانی اردوگاه شرق پدیدار شد، برنامه‌های خود را برای جهان‌گشایی مطرح کرد و این در

حالی بود که تکنولوژی با پیشرفت‌های خود به خصوص پس از ظهور رایانه، ماهواره و شبکه‌های اینترنت، شروع عصر نوینی از روابط انسانی - اجتماعی بین‌المللی را که از آن می‌توان به «انقلاب سوم»<sup>۱</sup> یاد کرد، نوید می‌داد. طرح «دهکده جهانی»، «نظم نوین جهان» و «سازمان تجارت جهانی» از جمله مهم‌ترین این برنامه‌هاست که در زمینه «جهانی سازی» ارائه گردیده است. در حقیقت، «باشگاه سرمایه‌داری» بر سر آن است که جهان را با استفاده از برتری اقتصادی و تکنولوژیکی، بر اساس اصول ایدئولوژیک و فرهنگی خود بسازد.<sup>۲</sup> فروپاشی بلوک شرق، فاصله شدید عقب‌ماندگی کشورهای توسعه نیافته، نیاز فزاینده جهان به تکنولوژی و منابع علمی - مالی غرب، انباشت عظیم و افسانه‌ای ثروت در غرب، انحصارات تجاری و صنعتی از سوی شرکت‌های بزرگ چند ملیتی و کارتل‌ها و تراست‌های غربی، سیطره بی‌قید و شرط سرمایه‌داری بر سازمان‌های سیاسی - اقتصادی جهان و... از جمله عوامل مهمی هستند که راه سلطه‌جویی جهانی را برای سرمایه‌داری غرب هموار می‌کنند.

این واقعیت، در حال وقوع است که جهان با سرعت به سمت نزدیکی مناسبات، ساختارها و ساز و کارها و کم‌تأثیر شدن مرزهای سیاسی و جغرافیایی پیش می‌رود. ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر توسعه از یک سو و تسهیل ارتباطات، حمل و نقل و مخابرات از سوی دیگر، موجب شده است که تأثیرپذیری کشورهای در حال توسعه از اصول ایدئولوژیک جوامع توسعه یافته، رو به فزونی گذارد. انتقال اندیشه‌ها، رفتارها، عادات و

۱. و به قول تافلر: موج سوم.

۲. فریدون برکشلی، نظم نوین اقتصاد جهانی و کشورهای جنوب، ص ۱۴۹-۱۸۴.

رسوم که پیش از این چندین دهه به طول می‌انجامید در زمانی کوتاه، صورت می‌پذیرد. آن هم به صورت محدود و از جانب گروهی محدود، علاوه بر این، اگر در گذشته امکان منع ورود کالایی به سبب اثرات ضد ارزشی آن و برای دفاع از مرزهای فرهنگی وجود داشت، اکنون این امکان از بین رفته و بستن مرزهای جغرافیایی در عمل کارایی خود را از دست داده است. از این رو «جهانی شدن» را این گونه تعریف کرده‌اند:

فرآیندی اجتماعی که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است، از بین می‌رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بندها آگاه می‌شوند.<sup>۱</sup>

نگاهی به هویت «جهانی شدن»، واقعیت و سمت و سوی آن را نشان می‌دهد و این پرسش را ایجاد می‌کند که آیا «جهانی شدن» صحیح است یا «جهانی سازی»؟ اغلب اندیشمندان غربی که درباره این مقوله بحث کرده‌اند، اصطلاح «جهانی شدن» را به کار می‌برند؛ با این منظور که توان تکنولوژی، خارج از کنترل و اراده انسانی در جهت تغییر جهان و یکپارچه سازی آن عمل می‌کند. در حالی که مفهوم «جهانی سازی» بر قصد و اراده انسانی تکیه دارد و تصمیم صاحبان ثروت و سلطه جهانی را در جهت یکپارچه سازی آن بیان می‌کند.

### جهانی شدن

پیشرفت‌های شگرف تکنولوژی که در دو سه دهه اخیر شتاب فزاینده‌ای به خود گرفته است، شرایطی را به وجود آورده که دنیا را به یک

۱. ر.ک: مالکوم واترز، جهانی شدن، ص ۱۲.

فضای واحد تبدیل کرده است. به این معنا که اگر چه در گذشته، جامعه انسانی تمایزهای فرهنگی، جغرافیایی و سیاسی داشته است، اما امروز تکنولوژی، بستر و شرایطی را به وجود آورده که جامعه انسانی در فضای مشترکی تنفس می‌کند و میزان ارتباط، تعامل و شناخت انسان‌ها نسبت به هم به اندازه میزان شناخت افراد یک روستا از یکدیگر شده است و بر همین اساس تعبیر «دهکده جهانی» به کار رفته است. یعنی به همان سادگی که اهالی یک روستا یکدیگر را صدا می‌زنند و با هم ارتباط برقرار می‌کنند، مردم جهان با زدن چند کلید رایانه و یا کلیک (click) بر ماوس (Mouse) می‌توانند یکدیگر را در هر نقطه‌ای دیده و صحبت کنند و از عقاید و فرهنگ و آداب و رسوم و علایق یکدیگر با خبر شوند. و از سوی دیگر، وسایل حمل و نقل نیز سبب شده است که سفر به دورترین نقاط دنیا در اندک زمانی امکان‌پذیر باشد، در حالی که برای پدران ما آرزویی بعید و دور از دسترس جلوه می‌نمود.

این تحوّل عظیم، سبب تغییراتی چشمگیر در همه ساختارهای اجتماعی جوامع جهانی گردید و همان گونه که انقلاب صنعتی تمامی اصول زندگی انسانی، از روابط خانوادگی گرفته تا روابط بین‌الملل و موازنه‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی را دستخوش تغییر کرد، «جهانی شدن» نیز همه اصول و چارچوب‌ها را دگرگون می‌سازد؛ زیرا وقتی عقاید، فرهنگ و آداب و رسوم و رفتارهای اخلاقی - اجتماعی و... جوامع به راحتی در دسترس جوانان<sup>۱</sup> کشورهای دیگر قرار می‌گیرد،

۱. با عنایت به این که قشر جوان در آغاز انتخاب راه زندگی و تعیین الگوها و معیارهاست بیشترین تأثیرپذیری و انتخاب‌گری را دارد و در نتیجه باعث بیشترین تغییر رفتار در جوامع می‌شود.



باید انتظار داشت که در همه ملت‌ها نوعی آمیختگی و چند فرهنگی را مشاهده کرد. وضعیتی که به هیچ رو با معیارهای فرهنگ سنتی جوامع، همسویی و سازگاری ندارد و نوعی بیگانگی و غربت در آن دیده می‌شود. البته این شرایط با توجه به انفعال و خودباختگی جوامع عقب مانده در برابر کشورهای غربی که از زمان انقلاب صنعتی پدیدار شده است، حالتی یک سویه دارد. آمیختگی و چند فرهنگی در جوامع جهان سوم به گونه‌ای است که بسیاری از شیوه‌های رفتاری و گرایش‌های فرهنگی آنها نه تنها هیچ سنخیتی با سنت‌های ملی‌شان ندارد بلکه متأثر از الگوهای غربی است.

بنابراین، می‌توان گفت، «جهانی شدن» یک روند قهری و طبیعی در مسیر توسعه و پیشرفت تکنولوژی است و اگر قصد و اراده دولتمردان قدرتمند در کار نباشد، روند طبیعی خود را طی می‌کند و برای جوامع در حال توسعه نیز می‌تواند به عنوان فرصتی برای غنی‌سازی منابع و بهره‌گیری علمی - در راستای رشد و توسعه مورد استفاده قرار گیرد؛ چرا که از آثار مثبت و قابل توجه تکنولوژی، دسترسی آسان به اطلاعات روز در اکثر زمینه‌های علمی - اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است و از این رو، جوامع در حال توسعه با صرف هزینه‌های بسیار کم و با سرعت و گستردگی بسیار، می‌توانند به اطلاعات مورد نیاز خود دست یابند و این امر سبب می‌شود که مسیر بازسازی و نوسازی ساختارها برای آنان کوتاه‌تر شود و راحت‌تر بتوانند روش‌های توسعه و نوسازی خود را طراحی و اجرا نمایند و راه کوتاه‌تری را در چرخه تولید طی کرده و با فاصله کمتری با تکنولوژی روز آشنا شوند. اما حقیقت آن است که وجود دو عامل مهم، شرایط را برای

کشورهای ضعیف دشوار ساخته و امکان حفظ هویت سیاسی - اقتصادی و فرهنگی را برای این کشورها به شدت کاهش داده است تا چه رسد به تأثیرگذاری فرهنگی و ایدئولوژیک. این دو عامل عبارتند از:

۱. نابرابری در توان و امکانات تکنولوژیک در شرایطی که اکثریت قاطع سیستم‌های ارتباطی، از شبکه جهانی اینترنت گرفته تا بنگاه‌های غول‌پیکر خبر پراکنی و شبکه‌های فراگیر تلویزیونی و شبکه‌های گسترده و پیچیده مطبوعاتی، در اختیار جهان سرمایه‌داری است و جهان سوم با کمترین امکانات، سهم ناچیزی از شبکه‌های ارتباطی و اطلاع‌رسانی در اختیار دارد. جهان سوم به شکل فزاینده‌ای زیر فشار یک سویه فرهنگ، باورها و آداب و رسوم غرب قرار دارد. بنابراین در یک شرایط متعادل نمی‌تواند از امکانات به وجود آمده در جهت تقویت و استحکام هویت ملی و ساختارهای بومی خود بهره‌گیرد.

۲. نگاه ابزاری غرب به روند جهانی شدن:

جهانی شدن آن گونه که پیش از این اشاره شد، روند طبیعی خود را طی نمی‌کند. استراتژی غرب بر این پایه استوار گردیده که روند جهانی شدن را به نفع جهان سرمایه‌داری و نظام سیاسی و ایدئولوژی سیاسی - فرهنگی آن سامان دهد.

آمریکایی‌ها به صراحت در مبحث جهانی شدن از اصطلاح «مرکز - پیرامون» استفاده می‌کنند.<sup>۱</sup> مرکز، تولیدکننده اقتصاد، فرهنگ و سیاست دنیاست و پیرامون، یعنی کشورهای مصرف‌کننده و دنباله‌رو. این در حالی

---

۱. سعید عاملی، جهانی شدن، نظریه‌ها و نهادهای اجتماعی.

است که غرب از الگوسازی برای ایجاد توسعه در همه کشورهای سخن به میان می آورد!

بنابراین روشن است، که جهان سرمایه داری غرب در تلاش است تا در سه عرصه اساسی یعنی سیاست، اقتصاد و فرهنگ از فضا، شرایط و امکانات به وجود آمده (به خصوص در غیاب رقیب قدیمی یعنی بلوک شرق) در جهت بسط اصول، معیارها و الگوهای خود در سراسر جهان گام بردارد و در این راه، اقدامات مهمی را انجام داده و با کامیابی های بسیاری نیز رو به رو بوده است. این روند تا آن جا پیش رفته است که برخی از اندیشمندان از جمله «مالکوم واترز»، جهانی شدن را نتیجه مستقیم گسترش فرهنگ اروپایی از راه مهاجرت، استعمار و تقلید فرهنگی به سراسر کره زمین دانسته و فعالیت های سیاسی و فرهنگی با الگوی توسعه سرمایه داری را در هویت آن مؤثر می دانند.

هر چه هست، روند جهانی شدن یا جهانی سازی در این سه عرصه، در حال پیشرفت است:

الف) عرصه سیاسی: «دیوید هلد» روند جهانی شدن سیاست را این چنین مرحله بندی کرده است:

۱. افزایش روابط اقتصادی و فرهنگی موجب کاهش قدرت کارایی حکومت ها در سطح دولت - ملت می شود، (حکومت ها دیگر کنترلی بر روی نفوذ ایده ها و اقلام اقتصادی از ورای مرزهای خود ندارند) و از این رو، ابزارهای سیاست داخلی آنها کارایی خود را از دست می دهند.

۲. قدرت دولت ها باز هم کاهش می یابد؛ زیرا فرایندهای فراملی هم از

لحاظ وسعت و هم از لحاظ تعداد، افزایش می‌یابند. برای مثال، شرکت‌های فراملی، اغلب از بسیاری از حکومت‌ها بزرگ‌تر و مقتدرتر هستند.

۳. بنابراین، اغلب حوزه‌های سنتی مسئولیت دولت مانند دفاع، ارتباطات، و مدیریت اقتصادی باید متناسب با اصول بین‌المللی یا بین‌حکومتی هماهنگ شود.

۴. از این رو، دولت‌ها ناگزیرند که حاکمیت خود را در قالب واحدهای سیاسی بزرگ‌تر مثل «جامعه اروپا» یا «آسه‌آن» یا پیمان‌های چند جانبه مانند «ناتو» و «اوپک» و یا سازمان‌های بین‌المللی مانند «سازمان ملل متحد»، «سازمان تجارت جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» محدود کنند.

۵. از این رو یک نظام «حاکمیت جهانی» با نظام سیاست‌گذاری و مدیریت ویژه خود که بیشتر باعث کاهش قدرت دولت می‌شود در حال ظهور است.

۶. این نظام پایه و اساسی را برای ظهور دولت فراملی مسلط نظامی و قانون‌گذاری فراهم می‌آورد.<sup>۱</sup>

در این روند با محدود شدن توان تصمیم‌گیری و قدرت کارایی دولت‌های ملی، نهادهای بین‌المللی توانمندتر و کارآمدتر می‌شوند و اگر به سهمیه‌بندی جهانی در سازمان‌های بین‌المللی توجه کنیم و تفاوت سهم کشورهای توسعه یافته و جهان سوم را مورد ملاحظه قرار دهیم، آن گاه روشن می‌شود که «دولت فراملی با قدرت مسلط نظامی و قانون‌گذاری» که دیوید هلد از آن یاد می‌کند با کدام هویت و ایدئولوژی سیاسی در حال

۱. مالکوم واترز، جهانی شدن، ترجمه اسماعیل مردانی گیور و سیاوش مریدی، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

شکل‌گیری است؟ جهان سرمایه‌داری غرب حتی در این نقطه، متوقف نمانده است، بلکه در همه مناقشه‌های بین‌المللی که منافع غرب در آن مورد تهدید باشد و یا زمینه برای به دست آوردن منافع جدید فراهم باشد؛ به سرعت واکنش نشان داده و در آن دخالت می‌کند. البته حساسیت جهان امروز و تأثیرگذاری سریع حوادث در همه ساختارهای بین‌المللی، عامل مهمی در بروز این واکنش‌ها به شمار می‌رود؛ زیرا غرب به راحتی می‌تواند مدعی شود که امنیت جهان مورد تهدید واقع شده؛ چرا که سرنوشت جهان چنان به هم تنیده شده است که بروز حادثه‌ای در یک طرف آن به سرعت بر همه دنیا تأثیر می‌گذارد. مسایلی چون امنیت جهانی (اعم از امنیت اجتماعی - سیاسی و اقتصادی و...) حقوق بشر، حفظ محیط زیست، صلح جهانی و... مقولاتی هستند که در روند «جهانی شدن» نقش محوری پیدا کرده و بحث‌ها و مناقشه‌های فراوانی را موجب شده‌اند و از سوی دیگر، عاملی برای پیشبرد سیاست‌های راهبردی قدرت‌های بزرگ، در جهت ایفای نقش محوری در دنیا و تثبیت و تقویت هر چه بیشتر موقعیت خود برای رهبری جهان<sup>۱</sup> محسوب می‌شوند.

بنابراین، جهانی شدن در عرصه سیاست به کاهش نقش دولت‌های ملی منتهی می‌شود. به عبارت دیگر، می‌توان گفت: دولت‌های ملی، نقش مستقل خود را از دست داده و به صورت کارگزار نظام بین‌الملل در می‌آیند و برای حفظ موجودیت خود در جامعه جهانی ناچار خواهند بود اصول و ضوابط بین‌المللی را تمکین کنند؛ همان اصول و ضوابطی که در قرن بیستم به شکل کم‌رنگ‌تری از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و نیز

۱. ر.ک: آردی مک کین لای - آر. لیتل، امنیت جهانی؛ رویکرد و نظریه‌ها، ص ۱۱-۶۴.

کشورهای ثروتمند وام دهند به کشورهای متقاضی، دیکته می‌شد. در این میان پر واضح است که نقش دولت‌های جهان سرمایه‌داری نه تنها کاهش نمی‌یابد، بلکه بیشتر می‌شود. جهان سرمایه‌داری به این جمع‌بندی رسیده است که از راه همگرایی و وحدت می‌تواند به اهداف خود برسد؛ هر چند دولت آمریکا به دلیل قدرت مضاعف خود و به عنوان تنها ابرقدرت جهان، قصد تک‌روی در روند جهانی سازی را دارد و ناخرسندی شرکای خود را رقم زده است. آمریکا تصریح دارد که برای خود نقش رهبری، قایل است. جرج بوش اول، رئیس جمهور اسبق آمریکا، پس از فروپاشی شوروی و تنبیه صدام حسین به سبب تجاوز به کویت، در چهل و پنجمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل چنین گفت:

جهانی می‌بینم با مرزهای باز، تجارت آزاد و مهم‌تر از همه، با ذهن‌های باز؛ جهانی که میراث‌های مشترک متعلق به همه مردم جهان را پاس می‌دارد، نه فقط به شهر زادگاه یا سرزمین زادگاه، که به بشریت مباحثات می‌کند. جهانی می‌بینم که روحی در کالبد آن می‌رود، روح بازی‌های المپیک، نه بر پایه رقابتی که انگیزه آن بیم باشد، که حاصل شادی و نشاط و جست و جوی راستین کمال [است]. و جهانی می‌بینم که دموکراسی در آن ادامه می‌یابد، دوستان تازه‌ای می‌جوید و دشمنان قدیم را با خود همراه می‌کند. دنیایی که آمریکایی‌ها، چه شمالی، چه مرکزی، چه جنوبی بتوانند برای آینده همه بشریت الگویی فراهم آورند: نخستین نیمکره کاملاً دموکراتیک جهان. و جهانی می‌بینم که بر پایه پیدایش الگوی تازه‌ای از وحدت اروپا، بلکه سراسر جهان، و آزاد ساخته می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. فرنگ رجائی، پدیده جهانی شدن، ص ۵۵.

این سخن آشکارا بیانگر آن است که جهان سرمایه‌داری غرب، الگوی نظام سیاسی لیبرال - دموکراسی را برای جهان در نظر دارد و در صدد است تعاریف خود از آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و امنیت و صلح را در جهان اعمال کند.

ب) عرصه اقتصادی<sup>۱</sup>: به دنبال قدرت یافتن بلوک سرمایه‌داری و انباشت ثروت و سرمایه در غرب در اوایل قرن بیستم، ایده تشکیل شرکت‌های چند ملیتی به منظور دستیابی به انحصارات اقتصادی - تجاری، مطرح گردید. به دنبال آن با ادغام شرکت‌های کوچک، شرکت‌های عظیم چند ملیتی به وجود آمدند به گونه‌ای که هر یک بر بخشی از بازرگانی جهانی تسلط یافته و طی یک قرن، انحصار بازار را در اختیار گرفتند و چنان‌چه پیش‌تر اشاره شد، به ثروت‌های عظیمی دست یافتند که از دارایی بسیاری از کشورهای جهان سوم افزون‌تر است و با همین اهرم، همواره مانع از عرض اندام دولت‌های ضعیف در عرصه تجاری شده و اجازه نداده‌اند، بازار انحصاری آنان از سوی این کشورها مورد تهدید واقع شود.

در همین زمینه، دولت‌های سرمایه‌داری با انگیزه تضمین امنیت تجاری و جلوگیری از شکل‌گیری بلوک‌های تجاری در خارج از قلمرو خود و زیر نظر داشتن فعالیت‌های اقتصادی و تجاری سایر دولت‌ها، از اواسط قرن بیستم بحث موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت، موسوم به «گات» را دنبال کردند. اجرای این موافقت‌نامه - که اکثر کشورهای جهان به آن پیوستند - باعث می‌شود تا تجارت جهانی به سمت آزادسازی کامل، پیش رود. در چارچوب آن به طور طبیعی شرکت‌هایی امکان ادامه حیات پیدا

۱. فریدون برکشلی، نظم نوین اقتصاد جهانی و کشورهای جنوب، ص ۱۶۷ - ۱۷۰.

خواهند کرد که کالاهای آنان از کیفیت بهتری برخوردار بوده و به دلیل بالا بودن سطح تولید، امکان عرضه ارزان‌تر و به صرفه‌تری داشته باشند. بنابراین، صنایع نوپای کشورهای در حال توسعه، به دلیل پایین بودن سطح کیفیت و قیمت بالا موفق نخواهند شد جای پای در عرصه رقابت بین‌المللی پیدا کنند؛ پس از چرخه تجارت، خارج می‌شوند.

در گردهمایی اعضای موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت، که در سال ۱۹۸۶ در کشور اروگوئه برگزار شد و به «دور اوروگوئه» شهرت یافت، این تشکل جای خود را به سازمانی به نام «سازمان تجارت جهانی» (WTO) داد. براساس اسناد موافقت‌نامه‌هایی که در دور توکیو و دور اوروگوئه به تصویب رسید و نیز بر اساس موافقت‌نامه‌های عمومی، مواردی همچون تجارت خدمات، حقوق مالکیت معنوی، سرمایه‌گذاری و محیط زیست، تنها در چارچوب سازمان تازه تأسیس تجارت جهانی و بر مبنای اصول تجارت چند جانبه، مورد مذاکره و حل و فصل قرار خواهند گرفت. همه اختلافات و دعاوی بین کشورها نیز باید به همین سازمان ارجاع شود و تنها کشورهایی که حاضر به پذیرش همه این اصول باشند حق عضویت در سازمان تجارت جهانی (WTO) را خواهند داشت.

این اصول به سازمان جدید، قدرت و امتیازاتی بسیار فراتر از تشکیلات «گات» خواهد داد. در حقیقت سازمانی که طبق سند نهایی دور اوروگوئه طراحی شده است، موجب بروز تغییرات بنیادی در نظام بین‌المللی مدیریت بازرگانی خواهد شد. مفاد سند نهایی، کشورها را ملزم می‌سازد تا در فرآیند تجارت جهانی، اصل حاکمیت و استقلال



سیاست‌گذاری خود در مقولات مهم ملی را کنار بگذارند. سازمان تجارت جهانی، بر خلاف پیمان گات از یک هویت حقوقی و قانونی بین‌المللی برخوردار خواهد بود. چنین هویتی بی‌شک، امتیازات خاص و مصونیت‌های ویژه‌ای را به همراه خواهد داشت تا سازمان بتواند در صورت لزوم، در جهت تحقق اهداف و مأموریت‌هایش از ابزارهای ضروری استفاده جوید. به عبارت دیگر، دولت‌ها از نظر قوانین و حقوق بین‌المللی ملزم خواهند شد تا خود را با خواست‌های این سازمان انطباق دهند و آن دسته از مقررات و قوانین داخلی خود را که با اصول سازمان تجارت جهانی مغایرت دارد، اصلاح کنند. این قانون، تبعات بی‌شماری بر اصول حاکمیت ملی و سیاسی ملت‌ها خواهد داشت.

بر اساس قوانین جدید سازمان تجارت جهانی، تصمیمات کمیته دآوری - که اجرای آن در چارچوب مقررات قبلی گات، منوط به توافق همه جانبه بود - به طور طبیعی و خود به خود پس از شصت روز به مرحله اجرا در می‌آید. بنابراین، کمیته‌های دآوری سازمان تجارت جهانی، اختیار خواهند داشت که اقداماتی را بر حسب مورد، خارج از قوانین داخلی کشورها، اتخاذ کنند.

با توجه به عضویت همه کشورهای سرمایه‌داری و صنعتی در این سازمان و برخورداری آنها از ۸۰٪ ثروت و بخش اعظم تکنولوژی دنیا به راحتی می‌توان گفت که اختیار سازمان تجارت جهانی در دست آنان است و کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته بر سر یک دو راهی قرار دارند که در هر دو صورت سرنوشت مبهمی پیش روی اقتصاد بارور نشده آنان قرار دارد. این کشورها یا باید به این سازمان بپیوندند و یا در برابر آن

مقاومت کنند. در فرض نخست، ناچارند تمامی اصول بازار آزاد را بپذیرند و این به معنای پیوستن به اردوگاه سرمایه‌داری لیبرال است، آن هم در شرایطی که سهم ناچیزی از چرخه تجارت خواهند داشت. صنایع ضعیف و نوپای آنان به یقین در عرصه رقابت، توان مقاومت نداشته و از گردونه حذف خواهند شد؛ چرا که به ناچار باید بر صادرات مواد اولیه خود تکیه کنند که آن هم حکایت غم‌انگیز قرن‌های نوزدهم و بیستم را برای این کشورها تکرار می‌کند یعنی عرضه ارزان منابع پایان‌یافتنی و خرید کالاهای تولیدی جهان صنعتی با چندین برابر قیمت. در یک کلام، پیوستن کشورهای جهان سوم به این سازمان به معنای بلعیده شدن به وسیله گول‌های سرمایه‌داری جهان است.

اما در صورت دوم یعنی مقاومت در برابر سازمان تجارت جهانی، آینده‌ای جز منزوی شدن از جامعه جهانی در انتظار آنان نخواهد بود و در آن صورت باید از راهیابی به بازارهای دنیا قطع امید کنند. بنابراین، شکل‌گیری آن سازمان برای کشورهای جنوب، حکم شمشیر دو لبه‌ای را پیدا کرده است که در هر صورت آینده روشن و پررونقی را ترسیم نمی‌کند و در مقابل، برای جهان سرمایه‌داری قدم بلندی به سمت سیطره کامل بر بازار و اقتصاد جهانی است.

ج) عرصه فرهنگی<sup>۱</sup>: می‌توان گفت: بیشترین و گسترده‌ترین تأثیر جهانی شدن، بر روی فرهنگ‌های بومی و ملی کشورهاست؛ زیرا شاخصه اصلی تکنولوژی، توسعه شگرف ارتباطات و اطلاع‌رسانی است؛ تا جایی

که «اطلاعات» به عنوان اصلی‌ترین عامل و ابزار رقابت بین‌المللی مطرح شده است.

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، تسهیل در امر حمل و نقل و جا به جایی مسافر، تکنولوژی رایانه، ماهواره و سیستم‌های مخابراتی به خصوص شبکه جهانی اینترنت، شاخص‌های اصلی تمدن روز را شامل می‌شوند و این عوامل، ابزارهایی هستند که اندیشه، رفتار، فرهنگ و آداب و رسوم مختلف را در ابعاد بسیار گسترده و با ارزان‌ترین شکل و سریع‌ترین روش در دسترس همگان در تمام نقاط دنیا قرار می‌دهند و با توجه به تسلط بی‌چون و چرای جهان سرمایه‌داری بر این ابزارها و سهم بسیار ناچیز جنوب از آن، بی‌هیچ بحثی می‌توان پذیرفت که در این روند، برگ برنده در اختیار فرهنگ غرب است و فرهنگ‌های بومی در زیر امواج گسترده تبلیغات فرهنگی غرب، مجالی برای عرض اندام پیدا نمی‌کنند. باید توجه داشت که روند غرب‌زدگی و غرب‌گرایی در کشورهای جهان سوم از اوایل انقلاب صنعتی آغاز شده و زمینه‌های پذیرش فرهنگ غرب در بین اقشار مختلفی از مردم جهان سوم فراهم بوده است.<sup>۱</sup> بنابراین، وقتی در بازار، شاهد برچسب «مد ماهواره‌ای» هستیم که مورد استفاده خریداران نیز واقع می‌شود و با توجه به مثال‌های بسیاری از این دست که حاکی از انتقال معیارها، مدل‌ها و عناصر فرهنگ غرب به درون جوامع جهان سوم می‌باشد، خواهیم پذیرفت که میزان سهم فرهنگ غرب نسبت به سایر

۱. در این جادر مقام بیان و بررسی علل غرب‌زدگی جهان سوم نیستیم بلکه تنها بر این نکته تأکید داریم که با توجه به زمینه‌های موجود، این فرهنگ غرب است که با برخورداری از همه امکانات جای پای محکمی در روند جهانی شدن دارد.

فرهنگ‌ها در روند جهانی شدن تا چه اندازه نابرابر است. بررسی شبکه‌های اینترنتی و برنامه‌های تلویزیونی نیز نشان می‌دهد که غرب برای ترویج هر چه بیشتر فرهنگ خود، سرمایه‌گذاری عمده‌ای انجام داده است. نوع برنامه‌های تلویزیونی و سایت‌های اینترنتی که به صورت رایگان در اختیار ملت‌ها قرار می‌گیرند و نیز سایت‌ها و شبکه‌های کابلی که در ازای دریافت پول عرضه می‌شوند، ما را به این واقعیت رهنمون می‌سازد که جهان سرمایه‌داری غرب، ترویج ابتدال فرهنگی - اخلاقی را برای تقلید و دنباله‌روی جهان سوم و به منظور عملی ساختن طرح «مرکز - پیرامون» در دستور کار خود قرار داده است.

### آینده جهانی شدن<sup>۱</sup>

از آن چه در بحث از سه عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ ارائه شد، می‌توان نتیجه گرفت که جهان امروز با سرعت به سمت یکپارچه‌سازی پیش می‌رود و طرح دهکده جهانی و نظم نوین جهانی در حال تحقق است و در این روند پیداست که نظام سرمایه‌داری غرب بر پایه سیاست، اقتصاد و فرهنگ لیبرالی خود، محوریت این جهان یکپارچه را خواهد داشت. (مگر آن که حادثه پیش‌بینی نشده‌ای موجب تغییر آن شود). بنابراین، نظامی واحد با اصول و ساختاری واحد بر سراسر جهان در حال سیطره است. در این خصوص توجه به سه نکته ضروری است:

نکته اول: از ابتدای بحث، همواره بر «نظام سرمایه‌داری غرب» تکیه کردیم و نام کشوری خاص را به عنوان محور نظام یکپارچه به میدان

۱. ر.ک: فرهنگ رجائی، پدیده جهانی شدن، وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ص ۱۴۷-۱۸۶.

نیاوردیم. این بدان معناست که یکپارچه سازی جهان، ممکن است تنها با سیطرهٔ یک کشور، همراه نباشد؛ هر چند آمریکا در سال‌های اخیر قصد دارد این نقش را بازی کرده و روند جهانی سازی را به نفع خود مصادره کند و با منفعل ساختن هم‌پیمانان اروپایی در مناقشات بین‌المللی، نقش رهبری خود را به آنان بقبولاند.

نکتهٔ دوم: ممکن است مناقشه‌ای که بین اروپا و آمریکا (و گاه آمریکا و ژاپن و حتی آمریکا و چین و روسیه) وجود دارد این سؤال را در ذهن پیش آورد که جهان به سمت تک قطبی شدن پیش نمی‌رود و در نتیجه، پدیده‌ای به نام یکپارچه‌سازی یا جهانی سازی، تحقق نخواهد یافت. ذکر این نکته لازم است که مناقشهٔ اروپا و ژاپن با آمریکا، مناقشه‌ای درون خانوادگی است و در حقیقت دعوا بر سر سهم‌خواهی از روند جهانی سازی است. اروپا و ژاپن با تکرور آمریکا مخالفند نه با اصل ایدهٔ جهانی سازی حول محور سرمایه‌داری. در مورد چین و روسیه نیز باید گفت که این دو کشور برای حفظ موجودیت خود با زحمت بسیار در حال گشودن اقتصاد خود و حرکت به سمت بازار آزاد می‌باشند و در نتیجه در حال پیوستن به باشگاه سرمایه‌داری هستند و چنان که می‌دانید چین آخرین کشور پذیرفته شده در سازمان تجارت جهانی (تا زمان نگارش این کتاب) می‌باشد و مدتی طولانی برای الحاق به آن، انتظار کشیده است. پس می‌توان گفت: مناقشهٔ چین و روسیه با آمریکا نیز مناقشه بر سر روند جهانی سازی نیست بلکه تلاش برای یافتن جایگاه و سهم ممتازتری در رهبری آیندهٔ جهان است.

بنابراین، آن چه برای کشورهای جهان، مهم و سرنوشت ساز است،

یکپارچگی بر محور سرمایه‌داری و اصول و ارزش‌های آن است و ایفای نقش رهبری از سوی هر یک از بازیگران عرصه سرمایه‌داری از اهمیت کمتری برخوردار است.

نکته سوم: چنان چه پیش‌تر اشاره شد، یکپارچه‌سازی به معنای حذف دولت‌های ملی و تأسیس دولت واحد در سراسر جهان نیست، بلکه دولت‌ها ناگزیرند وضعیت خود را نسبت به سرمایه‌داری غرب سامان دهند و به عبارت دیگر به عنوان کارگزار نظام سرمایه‌داری درآیند و در یک جمله، همان نقشی را ایفا کنند که دولت‌های مستعمره نسبت به دولت‌های استعماری ایفا می‌کردند.

### سرنوشت عدالت

اگر بپذیریم که نظام یکپارچه جهانی در حال شکل گرفتن است، مهمترین و حیاتی‌ترین سؤالی که مطرح می‌شود، درباره «سرنوشت عدالت» است. آن چه آرزوی دیرینه بشر بوده است، حاکمیت نظامی واحد بر جهان است تا با حذف تضادها و تعارض‌ها زمینه اجرای صلح و عدالت را فراهم آورد و گرنه نفس حکومت واحد جهانی، چندان مورد توجه نیست. حال سؤال این است که آیا نظام یکپارچه‌ای که بر محور سرمایه‌داری لیبرالیستی با رهبری غرب بر جهان سیطره پیدا می‌کند، توانایی برقراری عدالت مورد انتظار بشریت را دارد؟ آیا می‌توان از نظام سرمایه‌داری که محور اساسی همه کنش‌ها و واکنش‌های خود را «سود» قرار داده است، انتظار برقراری عدالت را داشت و چنین توقع داشت که در هنگام حاکمیت بر جهان، شهروندان جنوب را مانند شهروندان شمال

بنگرد و اجازه دهد که جنوبی‌ها نیز به اندازه شمالی‌ها از مواهب زندگی برخوردار گردند؟ آیا می‌توان تصور کرد که در آن هنگام، انحصارات شرکت‌های چند ملیتی از بین می‌رود و تولیدکنندگان خرده‌پا با اطمینان خاطر می‌توانند برای خود، بازاریابی کرده و جای پایي پیدا کنند؛ بی‌آن که شرکت‌های قدرتمند، مانع فعالیت آنان شوند؟ آیا می‌توان امید داشت که دیگر جنگی رخ نخواهد داد و همه در صلح و صفا و برادری، زیست خواهند کرد و کمپانی‌های عظیم تولید جنگ‌افزار، که بخش بزرگی از هویت نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند، شاهد ورشکستگی خود باشند؟ آیا می‌توان انتظار داشت که مافیاهای عظیم فحشا و مواد مخدر، داوطلبانه فعالیت‌های سوداگرانه خود را تعطیل کنند و اجازه دهند که قشر جوان در فضایی سالم و پاک تنفس کرده و راه زندگی خود را بیابد؟ و در یک کلام، آیا می‌توان باور داشت که در صورت تأسیس نظام یکپارچه سرمایه‌داری، ستم‌هایی که در چند قرن اخیر از سوی نظام سرمایه‌داری بر انسان و انسانیت وارد شده، به یکباره پایان یابد؟

همه این‌ها سؤالاتی است که با اندک تأملی در پیشینه نظام‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی می‌توان به پاسخ آن رسید و در آن هنگام است که بشر عدالت‌خواه، ناگزیر باید در انتظار آینده‌ای غیر از آن چه که تاکنون ترسیم شد، باشد. آینده‌ای که به یقین، مستضعفان عدالت‌جو باید نقش محوری را در آن ایفا کنند.

#### ۴. برقراری قسط و عدل در سراسر گیتی

بر پایه آن چه گذشت، جامعه بشری از دو گونه استضعاف رنج می برد، دو استضعافی که بر آمده از اصول بنیادی تمدن امروز جهان است. اگر چه بشر از نظر علم و تکنولوژی، پیشرفت های شگرفی داشته، اما دو ستمی که پیش تر بیان شد، منشأ دو گونه استضعاف شده است. اول استضعاف فکری و دوم استضعاف اقتصادی و مادی و البته هر یک تشدید کننده دیگری است.

ایدئولوژی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکم بر جهان، بر پایه «سود، خواست و فهم فعلی انسان» استوار گردیده است.<sup>۱</sup> در بخش نخست، بیان شد که اومانیزم بر پایه همین اصل در برابر آن چه که کلیسا ارزش های جاودانه می داند، و انسان برای رسیدن به آن باید از برخی خواسته های دنیایی خود بگذرد، ایستاد و راه مبارزه با «خدا» را گشود. از همین جا بود که ارزش های الهی و معنوی (قطع نظر از تحریفات مسیحیت)، تعالی خود

---

۱. شایان ذکر است که در تمام این بحث، وضعیت اکثریت مورد نظر بوده و گرنه همواره اقلیتی متفاوت با وضعیت عمومی وجود دارد.



را از دست داد و در کنار سایر ارزش‌های مادی و این جهانی قرار گرفت و از آن جا که ارزش‌های معنوی مانند ارزش‌های مادی، ملموس و عینی نیست، نسل بشر به طور طبیعی به سمت ارزش‌های مادی کشیده شد و اخلاق و معنویت و «نگاه به عالم بالا» اعتبار خود را از دست داد. ضربه دیگر به اخلاق و معنویت، از جانب ماکیاولیسم بود که آن را در حدّ ابزاری برای تحصیل قدرت سیاسی مطرح کرد و سیاستمداران جهان سرمایه‌داری، این دیدگاه را مبنای علمی خود قرار دادند و چنان شد که همگان چهره‌ای حق به جانب، اخلاقی و بشردوستانه به خود گرفته‌اند. این وضعیّت، یکی از بزرگ‌ترین مصیبت‌های بشر امروز است که وقتی یک رهبر الهی و معنوی، از سر صدق و حقیقت از معنویّت و اخلاق سخن به میان آورده و جهانیان را به آن دعوت کند، ذهنیّت ایجاد شده از سوی ماکیاولیست‌ها، مانع از پذیرش دعوت وی می‌گردد و حقیقت‌جویان نمی‌توانند با اطمینان و طیب‌خاطر، دعوت او را اجابت کنند.

ضربه بزرگ دیگر به دین، اخلاق و معنویّت از سوی پروتستانیسزم زده شد. هر چند پروتستان‌ها تصوّر می‌کردند با انجام اصلاحات، دین را تقویّت کرده و آن را برای پذیرش مردم منطقی‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌کنند؛ اما در واقع باعث فروریختن باورهای دینی مردم شدند چرا که وقتی یک رهبر دینی چون «مارتین لوتر» یک تنه، نود و پنج اصل از اصول و آیین‌های اعتقادی را در حالی که قرن‌ها بخشی از فرهنگ مردم بوده است؛ زیر سؤال می‌برد و آنها را ساخته و پرداخته کشیشان می‌داند، عکس‌العمل مردم نسبت به سایر باورها، چیزی جز تردید و بی‌اعتمادی نخواهد بود؛ زیرا این تصوّر در توده مردم شکل می‌گیرد که «چه بسا سایر اصول نیز بنیان درستی

نداشته باشد و مارتین لوتر هنوز به آن نرسیده و دیگران باید آن را تغییر دهند.» پروتستانیسیم از سوی دیگر، محملی برای دنیاگرایی، مادی‌گرایی و به قول «ماکس وبر» برای سرمایه‌داری گردید.

در این گفتار، نه در صدد دفاع از کاتولیسیم هستیم و نه در مقام نقد مبانی پروتستانیسیم؛ اما واقعیت‌های تاریخ، حاکی از آن است که حرکت به اصطلاح «اصلاح دینی» کمکی به دینداری مردم نکرد، بلکه راه را برای گریز از باورهای دینی باز کرد. تا پیش از ظهور پروتستانیسیم، نگاه عمومی مردم به دین به عنوان حقیقتی آسمانی و الهی بود. در نتیجه، به دیده تقدس به آن نگاه می‌کردند و رسیدن به ارزش‌های دینی را وسیله تعالی و رشد و کمال می‌دانستند؛ اما پروتستانیسیم، به آموزه‌های کلیسا به عنوان تعالیم کشیشان و تلقی شخصی آنان نگریست و نه پیام پیامبر الهی، بنابراین از دین تقدس‌زدایی شد و هر کس در هر موقعیتی که قرار داشت به خود اجازه داد تا دین را بر پایه برداشت و فهم خویش، تحلیل و تفسیر کند. از سوی دیگر آموزه‌های پروتستانی نیز جایگاهی مقدس و آسمانی نیافت؛ چرا که تفسیر و قرائت مارتین لوتر نیز برداشت شخصی او از دین تلقی شد و کسی آن را مطابق آموزه‌های حضرت عیسی مسیح علیه السلام ندانست. شاهد آن که در درون مذهب پروتستانیسیم نیز فرقه‌های متعددی شکل گرفت، علاوه بر این، جریان اصلاح دینی، به پروتستانیسیم ختم نشد و فرقه‌ها و قرائت‌های دیگری هم مطرح گردید.

حاصل آن که ظهور پروتستانیسیم، معنویت‌گرایی را در جامعه بشری تقویت نکرد، بلکه مردم را به سمت دنیاگرایی کشانید؛ آن هم در شرایطی که معیار ارزش‌گذاری برای همه چیز، با ظهور «اومانیسیم»، «لیبرالیسم»،

«فردگرایی» و «نسبیت‌گرایی»، «فهم انسان و نیاز و خواست فعلی او» قرار گرفت. در چنین شرایطی هر انسانی می‌تواند بر اساس فهم و میل خود هر چیزی را که پسندید، ارزش بنامد و زندگی خود را بر اساس آن پایه گذارد. حاصل این روند، به رغم ظاهر زیبا و آراسته‌ای که دارد، سرگشتگی و حیرانی نسل جوان در یافتن حقیقت و راه زندگی است.<sup>۱</sup> جوانانی که در سده‌های اخیر زندگی می‌کنند، چگونه در میان انبوه مکاتب، قرائت‌ها و برداشت‌های گوناگون و رنگارنگ، راه درست زندگی را بیابند؟ در حالی که جوان به حکم فطرت الهی و انسانی‌اش تا زمانی که در گرداب کژی‌ها و ریاکاری‌ها نیفتاده است، جویای حقیقت و راستی و طالب کمال و تعالی است؛ اما «فهم و میل شخصی» که او مانع و فردگرایی بر آن استوار است، به دلیل محدود بودن، ناقص است و با کمترین تغییر در شرایط زمانی و مکانی، مبانی آن فرو می‌ریزد و هر چه بر اساس آن ارزش‌گذاری شده، ارزش خود را از دست می‌دهد. در نتیجه نمی‌توان بر روی چنین بنیانی، کاخ آرمان‌ها و آرزوهای بلند انسانی را استوار ساخت. نسل جوان، بارها شاهد فرو ریختن آرمان‌های بشری (به خصوص در غرب) بوده است.

سرگشتگی بشر امروز ناشی از جریانی فکری است که بعد از رنسانس، جای‌گزین اندیشه دینی مسیحیت گردید. بسی مایه تأسف است که روشن‌فکران سایر جوامع دینی به تقلید از روشن‌فکران غربی، بی‌اعتنا به نتایج اسفباری که از تجدید نظرطلبی در دین عاید غربیان شده است، به تجدیدنظر و به گمان خود اصلاح دینی دست زده‌اند و به خصوص در

۱. ر.ک: رنه گنون، بحران دنیای متجدد، نیل پتمن، تکنوپولی، زوال دوران کودکی، زندگی در مستی

جهان اسلام بدون توجه به همه غنا، پویایی، ژرفنگری و همه ابعاد اندیشه اسلامی، آن را با کاتولیسم قرون وسطا مقایسه کرده و اصول آن را به چالش کشیده‌اند تا جوانان مسلمان نیز ناگزیر همان راهی را بروند که جوانان مسیحی غرب رفته‌اند، یعنی راه عصیان و پرخاشگری که ناشی از ناتوانی در شناخت صحیح حقیقت و راه سعادت است.

هم‌اینک در جهان غرب دو جریان بسیار نیرومند عصیانگر بر ضد بنیان‌های تمدن غرب، قابل مشاهده است. جریان اول جریانی است که نسبت به همه اصول و ارزش‌های تمدن غرب موضع منفی و مخالف گرفته و به هیچ اصلی پای‌بند نیست و همه چیز را به دید بی‌اعتباری و پوچی می‌نگرد، و همه معیارها و چارچوب‌های نظم اجتماعی غرب نیز برای آن غیر قابل پذیرش است. «نیهیلیست»<sup>۱</sup>ها، «آنارشیزست»<sup>۲</sup>ها، «رپ‌ها»<sup>۳</sup> و هیوی متال‌ها»<sup>۴</sup> و «بددینان»<sup>۵</sup> نمونه‌هایی از این جریان هستند که ده‌ها هزار کلوپ و انجمن و چند میلیون سایت اینترنتی را در غرب دارا هستند. با نگاهی به نوع فعالیت‌ها و رفتارها و پیام‌های آنان می‌توان دریافت که جوان غربی تا چه اندازه، احساس بی‌هویتی و بی‌پناهی می‌کند. این بی‌پناهی تا حدی او را خسته و آزرده کرده است که به همه چیز پشت پا می‌زند. جنگ، کشتارهای بی‌رحمانه، بی‌عدالتی و ظلم، نابرابری و فقر، مادی‌گرایی و ثروت‌اندوزی و... از جمله اموری هستند که جوان امروز را به عصیان

---

۱. Nihilist.

۲. Anarshist.

۳. Rap.

۴. Heavy Metal.

۵. Bad religion.

کشیده‌اند؛ چرا که در پس همه این نامردمی‌ها، دست زورمداران جهان سرمایه‌داری را می‌بیند و از این رو، با پشت کردن به ارزش‌های سرمایه‌داری، می‌خواهد که خود را از همه هیاهوهای آن فارغ کند. از این روست که به انواع مواد تخدیر کننده روی می‌آورد تا به تصور خود، اوقاتش را به خوشی و بی‌خیالی سپری کند و البته روشن است که در این راه هیچ چیز جز تباهی و فنا نصیب او نمی‌شود.

جریان دوم، جریان کسانی است که برای فرار از تمدن مادی غرب، به سمت نوعی معنویت روی آورده‌اند تا از این رهگذر روح تشنه خود را کمی سیراب ساخته و آرامش پیدا کنند. هم اینک ده‌ها هزار انجمن از طرفداران «هاراکریشنا» (Hara Krishna) در غرب (به خصوص در آمریکا) فعال هستند و برخوردار از چند صد هزار سایت اینترنتی می‌باشند؛ گذشته از این که «تانترا» (Tantra)، «عرفان سرخپوستی»، «یوگا» و... نیز طرفداران بی‌شماری دارند و انجمن‌های بسیاری در این رابطه فعال هستند.

این دو، غیر از جریانی است که به بی‌بند و باری مطلق و هرزگی و فحشای محض روی آورده و فساد را به عنوان تجارت و کسب و کار خود برگزیده است و یا با برهنگی محض، به زندگی در دل طبیعت روی آورده‌اند.

نکته اساسی‌تر این جاست که با بسط سلطه غرب و نظام سرمایه‌داری در جهان، اندیشه‌ها، باورها و فرهنگ غرب نیز در همه جای دنیا در حال فراگیر شدن است و سرگشتگی نسل جوان هم‌اینک در همه جای جهان دیده می‌شود. این در حالی است که روشن‌فکران غربزده از یک سو و دستگاه‌های گسترده تبلیغاتی غرب از سوی دیگر، نسل جوان را زیر

بمباران شدید تبلیغاتی قرار داده و مانع از این می‌شوند که جوان امروز با پیروی از ندای فطرت خود، حقیقت ناب را از میان انبوه عقاید و مکاتب و قرائت‌ها باز یابد.<sup>۱</sup>

پس اولین استضعاف بشر، استضعاف فکری اوست که اغلب، گریبان نسل جوان را گرفته است و چنان که بیان شد از سوی تمدن و نظام سرمایه‌داری غرب به طور فراگیر بر جهان تحمیل گردیده است. بنابراین جبهه عقیدتی جبهه‌ای میان مستکبران و مستضعفان عالم است، که در یک سوی آن، اقلیتی مستکبر با در اختیار داشتن همه دستگاه‌های تبلیغاتی، مجال حقیقت‌یابی را از مستضعفان جویای حقیقت سلب کرده‌اند، به گونه‌ای که توده مردم با بضاعت ناچیز فکری، از کشف و فهم حقیقت درمانده‌اند.

اما دومین استضعاف بشر، استضعاف مادی اوست که ناشی از نابرابری شدید اقتصادی و توزیع ناعادلانه ثروت و امکانات مادی است و چنان چه بیان شد این قسم از استضعاف، متوجه کشورهای ضعیف و توسعه نیافته (جنوب) است. روزنه‌های امید برای رهایی جنوبی‌های مستضعف از این وضعیّت اسفبار، یکی پس از دیگری بسته شده و فاصله آنان از رشد و توسعه، بیشتر می‌شود و می‌توان گفت که جنوبی‌ها به نقطه «اضطرار» رسیده و رفته رفته به این باور نزدیک‌تر می‌شوند که دیگر نباید از قدرتمندان و ثروتمندان دنیا گشایشی طلب کنند؛ چرا که بارها آزموده‌اند که با هر کمکی بیشتر زیر سلطه رفته و غارت شده‌اند. هر چند توده مردم،

۱. بر این باوریم که هر چند راه کشف حقیقت دشوارتر شده؛ اما هر کس که از سر راستی در پی حق باشد، حقیقت به حکم وعده الهی بر او خودنمایی خواهد کرد.

پیش‌تر از دولت‌ها به این حقیقت رسیده بودند. رویکرد جنوبی‌ها به همکاری‌های «جنوب - جنوب» نمونه‌ای از این بیداری تلقی می‌شود و نیز رویکرد به سمت همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای نیز در همین راستا می‌باشد. اما طوفان تحولات جهانی در مسیر جهانی‌سازی توفنده‌تر از آن است که این گونه همکاری‌ها در برابر آن تاب مقاومت آورد. مستضعفان جهان به چیزی بیشتر از رونق اقتصادی نیاز دارند و آن عدل و داد و برابری است و این در حالی است که شرکت‌های عظیم چندملیتی وابسته به باشگاه سرمایه‌داری، به سازمان‌ها و شرکت‌های نوپای جنوب اجازه رونق گرفتن نمی‌دهند. و مانع ورود آنها به عرصه رقابت‌های اقتصادی می‌شوند. از این رو، مستضعفین جنوب راهی جز روی آوردن به قدرتی فراتر از باشگاه سرمایه‌داری ندارند تا به پشتوانه آن در برابر سلطه‌جویان، افزون‌طلبان و مستکبران عالم ایستاده و حقوق به غارت رفته خود را استیفا نمایند. البته این قدرت، نباید قدرتی مادی باشد؛ چرا که برتری مادی باشگاه سرمایه‌داری غیر قابل تردید است؛ اما آن چه بلوک سرمایه‌داری را می‌تواند به زانو در آورد، قدرتی معنوی است که هم بر ایدئولوژی استکباری آن چیره شود و هم قدرت مادی آن را به بازی بگیرد. رهبر این قدرت معنوی بی‌شک باید یک فرد الهی باشد تا فراتر از مرزهای جغرافیایی و سیاسی امروز جهان، رهبری مبارزه با استکبار جهانی را بر عهده گیرد و به اقامه قسط و عدل مبادرت نماید و این رهبر الهی، کسی نیست جز آن منجی موعود که همه ادیان الهی و نیز برخی ادیان غیر الهی ظهور او را در «آخرالزمان» به عنوان تنها برپاکننده عدل، به پیروان خود وعده داده‌اند.

امروز، ظلم و ستم در هر دو چهره آن فراگیر گشته و به تعبیر روایات شریفه، زمین از ظلم و جور پر شده است و آن طور که پیش تر گفتیم ظلم آخرالزمان، ظلمی نهادینه شده است نه وابسته به ستمگر که با هلاکت او، ریشه ظلمش نیز کنده شود، چنان که با تغییر دولت‌ها و آمد و شد رؤسای جمهور و دست به دست گشتن قدرت بین احزاب مختلف، تغییری در خط سیر جهان سرمایه‌داری صورت نمی‌گیرد. آنان حتی کوچک‌ترین تهدیدی را از سوی احزاب مخالف، در جبهه‌ای متحد خشی می‌کنند.<sup>۱</sup> حاصل این ظلم فراگیر، ناتوانی و فروماندگی مستضعفان نسبت به تغییر سرنوشت خود است و این در فرهنگ اسلامی همان معنای «اضطرار» می‌باشد. یعنی شرایطی که از همه راه‌های عادی برای رهایی و خلاصی از بن بست، قطع امید شده است و بر اثر ستم مستکبران، دین و آیین حق چنان در غربت افتاده که کمتر کسی توفیق شناخت و پیروی از آن را دارد و اکثریت مردم، از مکاتب و عقاید جدید و خودساخته پیروی می‌کنند و این مرادف تعبیری است که در فرهنگ اسلامی، «بدعت» خوانده می‌شود و در حدیثی شریف، اکثر اهل آخرالزمان، پیرو آن خوانده شده‌اند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

... وَ رَأَيْتَ الْمُؤْمِنَ مَحْزُونًا مُخْتَفِرًا ذَلِيلًا، وَ رَأَيْتَ الْبَدْعَ وَ الزُّنَا قَدْ ظَهَرَ، وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَقْتَدُونَ بِشَاهِدِ الزُّورِ، وَ رَأَيْتَ الْحَرَامَ يُحَلَّلُ، وَ رَأَيْتَ الْحَلَالَ يُحَرَّمُ وَ رَأَيْتَ الدِّينَ بِالرَّأْيِ، وَ عُطِّلَ الْكِتَابُ وَ أَحْكَامُهُ، وَ رَأَيْتَ اللَّيْلَ لَا يُسْتَخِينِي بِهِ مِنْ الْجُزْأَةِ عَلَى اللَّهِ، وَ رَأَيْتَ الْمُؤْمِنَ

۱. برخورد اتحادیه اروپا با روی کار آمدن حزب دست راستی آزادی در اتریش در سال ۲۰۰۰ میلادی و وادار کردن آن حزب به استعفا، نمونه‌ای از این گونه اقدامات است.



لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُنْكَرَ إِلَّا بِقَلْبِهِ، وَ رَأَيْتَ الْعَظِيمَ مِنَ الْمَالِ يُنْفِقُ فِي سَخَطِ  
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ رَأَيْتَ الْوَلَاةَ يُقَرَّبُونَ أَهْلَ الْكُفْرِ وَ يُبَاعِدُونَ أَهْلَ الْخَيْرِ،  
وَ رَأَيْتَ الْوَلَاةَ يَزْتَشُونَ فِي الْحُكْمِ، وَ رَأَيْتُ الْوَلَايَةَ قِيَالَةً لِمَنْ زَادَ؛<sup>۱</sup>

و می بینی که مؤمن، خوار و زبون و اندوهگین است، بدعت‌ها ظاهر شده، عمل نامشروع رواج یافته است مردم به دنبال باطل راه افتاده و به سخن زور و گواهی باطل گرویده‌اند. حرام را می بینی که حلال شده و حلال را می بینی که حرام گشته است. دین را می بینی که با رأی، تأویل می شود و قرآن و تعالیم عالیّه آن تعطیل شده است. در تاریکی شب به حریم محرمات الهی تجاوز می کنند و از خدا شرم نمی کنند. مؤمن، گناه را می بیند و جز با قلبش قدرت انکار ندارد. ثروت کلانی را می بینی که در راه حرام و جلب خشم حضرت پروردگار صرف می شود. زمامداران را می بینی که اهل کفر را به خود نزدیک ساخته و اهل خیر را از خود دور می سازند. داوران را می بینی که برای دآوری رشوه می گیرند و هر کس بیشتر دهد او برنده می شود و او حق معرفی می شود.

در این میان، اصول و حدود تعریف شده الهی مورد فراموشی قرار گرفته و تبعیت از هوای نفس رایج می شود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

وَ رَأَيْتَ الْخُدُودَ قَدْ عَطَلَتْ وَ عَمِلَ فِيهَا بِالْأَهْوَاءِ...؛<sup>۲</sup>

و می بینی که حدود الهی، تعطیل شده و به هواها عمل می شود.

دینداری نیز کهنه پرستی جلوه می کند و دین داران در همه جا مورد

۱. کامل سنیمان، روزگار رهایی، ج ۲، ص ۸۸ حدیث ۱۲۱۹ (به نقل از الزام الناصب، ص ۱۸۳).

۲. همان، ج ۲، حدیث ۱۲۱۸ به نقل از: همان، ص ۱۸۳.

سرزنش و تحقیر قرار می‌گیرند. چنان چه امام صادق علیه السلام، وضعیّت مؤمنان را در آخر الزّمان، این چنین بیان می‌فرماید:

وَرَأَيْتُ أَصْحَابَ الْأَدْيَانِ يُخْتَقَرُونَ وَ يُخْتَقَرُ مَنْ يُحِبُّهُمْ؛<sup>۱</sup>

و می‌بینی که پیروان ادیان، تحقیر می‌شوند و کسی هم که دین‌داران را دوست بدارد، مورد تحقیر قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، حالت «اضطرار»، مستضعفان جهان را، به سمت عصیان بر ضد وضعیّت موجود کشیده و نارضایتی از ضوابط، معیارها، فرهنگ و سیاست‌های سرمایه‌داری را به طور فزاینده‌ای رو به رشد و فراگیر می‌کند. علاوه بر نمونه‌هایی که پیش‌تر اشاره شد، امروز جهان غرب شاهد راهپیمایی‌های مردمی بر ضد جهانی‌سازی، سازمان تجارت جهانی و سایر سیاست‌های جهان‌گشایانه باشگاه سرمایه‌داری است و این نشانه آن است که توده مردم در جوامع غربی، خود را قربانی سیاست‌های سردمداران سرمایه‌داری می‌دانند. در سمت دیگر یعنی در میان توده‌های مردم مستضعف جنوب نیز علاوه بر تظاهرات پی در پی بر ضد بیداد و ستمگری‌های سازمان یافته جهان سرمایه‌داری - امپریالیستی، شاهد رویکرد رو به تزاید به «منجی آسمانی» هستیم. وقتی بر اساس پیش‌گویی‌های «نوستر آداموس»، حضرت عیسی مسیح علیه السلام می‌بایست در در اواخر سال ۱۹۹۸ و یا اوایل سال ۱۹۹۹ ظهور می‌کرد، توده‌های وسیعی از مردم مستضعف آمریکای لاتین و آفریقا، اوقات خود را در بیابان سپری کردند تا مشتاقانه، شاهد ظهور او باشند. هر چند این پیشگویی‌ها از اساس نادرست است؛ اما رفتار مردم حاکی از شوق و اشتیاق به ظهور منجی الهی

۱. همان، حدیث ۱۲۱۷ به نقل از: بشارة الاسلام، ص ۱۳۲.

است و با اشتباه آن پیشگویی نیز از بین نمی‌رود. با اطمینان می‌توان گفت که مستضعفان عالم در هر دو جبهه استضعاف، بیش از هر زمان دیگر چشم به راه منجی الهی هستند. هر چند حیرت و ناآگاهی، گمراهی را برای نسل امروز به دنبال داشته است؛ اما عمق فطرت و وجدان انسانی - الهی توده مردم خبر از آشوبی بی‌پایان می‌دهد که ناشی از حقیقت‌جویی و پاکی‌طلبی و فضیلت‌خواهی آنان است. رویکرد به معنویت و حلقه‌های عرفانی گوناگون نشان از انسان‌های غرق شده‌ای دارد که به هر وسیله‌ای، برای سیراب ساختن روح معنویت خواه خود، چنگ می‌زنند. انسان امروز تا آن جا پیش رفته که حتی اگر به بی‌بند و باری اخلاقی و جنسی افتاده است، سعی می‌کند برای آن تقدسی دست و پا کند و از این روست که به آیین «تانترا» و امثال آن کشیده می‌شود. تضاد و بحران نسل امروز جهان، ناشی از تقابل فطرت و وجدان انسانی او با مظاهر تمدن است. از یک سو وجدان و فطرت، او را به پاکی و معنویت می‌خواند و از سوی دیگر تمدن روز، روش زندگی بدون قید و بند و به اصطلاح، آزاد را به او قبولانده است، بی آن که شیوه دیگری از زندگی را آموخته باشد. در جبهه مستضعفان جنوب نیز، توده مردم مانند کشتی نشستگانی هستند که طوفان حوادث و بحران‌های جهان، با همه هستی آنها در جدال افتاده است و به مصداق آیه شریفه: ﴿إِذَا رَكبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَا اللَّهُ مَخْلَصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾<sup>۱</sup> چاره‌ای جز روی آوردن و استغاثه به درگاه الهی ندارند. گرایش به دین‌داری (در همه جوامع و نسبت به تمام ادیان) در دو دهه اخیر از رشد چشمگیری

۱. عنکبوت (۲۹) آیه ۶۵

برخوردار بوده است تا جایی که باشگاه سرمایه‌داری، آن را با عنوان «بنیادگرایی دینی»، بزرگ‌ترین چالش خود پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم می‌داند. به یاد آوریم که در حدود دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، غربی‌ها (و شرقی‌ها) پایان حیات دینی را اعلام کرده و هیچ‌گاه باور نمی‌کردند که دین، یک بار دیگر بتواند در سطح جامعه بشری مطرح گردد تا چه رسد به این که جبهه دین‌داران، در برابر تمامیت‌خواهی آنان قد علم کند. بنابراین، جبهه دین‌داران، جبهه مستضعفان عالم است. این جبهه، همه سربازان خود را از میان مستضعفان بر می‌گزیند. مستضعفان عالم اگر در سر، سودای وراثت و پیشوایی زمین را دارند، باید به این جبهه ملحق شوند. به عبارت دیگر، مستضعفان عالم باید بر حول یک محور مشترک یعنی «منجی موعود عدالت‌گستر» گرد هم آمده و با اشتیاق، او را طلب کنند و جز این راهی نیست؛ چرا که جبهه مقابل، جبهه باطل و بی‌عدالتی و ستم‌پیشگی است. همان جبهه‌ای که حقایق را کتمان کرده و مصیبت‌ها را بر مستضعفان وارد می‌سازد. پس در یک سو، جبهه استکبار قرار دارد که با کتمان حقایق، مردم را به گمراهی کشانده و مستضعفان را به تباهی وامی‌دارد و در جبهه دیگر، مردمی مستضعف هستند که با اشتیاق، منجی را طلب می‌کنند. امام علی علیه السلام، زمان ظهور منجی موعود، حضرت مهدی (عج) را چنین توصیف می‌فرماید:

يَخْرُجُ إِذَا خَفَّتِ الْحَقَائِقُ، وَ لَحِقَ اللَّاحِقُ، وَ ثَقُلَتِ الظُّهُورُ، وَ تَتَابَعَتِ  
الْأُمُورُ، وَ اخْتَلَفَتِ الْعَرَبُ، وَ اشْتَدَّ الطَّلَبُ، وَ ذَهَبَ الْعَفَافُ، وَ اسْتَحْوَذَ  
الشَّيْطَانُ، وَ حَكَمَتِ النَّسْوَانُ، وَ فَدَحَتِ الْحَوَادِثُ، وَ نَفَثَتِ النَّوَاقِبُ، وَ  
هَجَمَ الْوَاثِبُ، وَ عَبَسَ الْعَبُوسُ، وَ أَجْلَبَ النَّامُوسُ، وَ يَفْتَحُونَ الْعِرَاقَ وَ

### يُجْمَعُونَ الشَّقَاقَ بِدَمِ يُرَاقٍ؛<sup>۱</sup>

او هنگامی ظاهر می شود که حقیقت ها کم ارج شود و دنباله روها از نابخردان پیروی کنند، پشت ها سنگین شوند، حوادث پیاپی واقع شود، عرب ها دچار اختلاف شوند، اشتیاق به ظهور مصلح هر لحظه افزون گردد و عفاف از جامعه رخت بر بندد و... شیطان بر همگان چیره شود، زن ها فرمانروایی کنند، حوادث جانکاه و کمر شکنی روی دهد، شکافنده ها بشکافند و پیش بتازند، تیر پروازان حمله کنند، دنیا روی ترش کند، رازداران خیانت پیشه همرازان را لو دهند، عراق را فتح کنند و هر نوع اختلافی را با خونریزی پاسخ گویند.

این روایت به تعبیر دیگری نیز وارد شده است:

إِذَا زَهَقَ الزَّاهِقُ، وَ حَقَّتِ الْحَقَائِقُ، وَ لَحِقَ الْأَحِقُّ، وَ تَقَلَّبَتِ الظُّهُورُ، وَ تَقَارَبَتِ الْأُمُورُ، وَ حُجِبَ الْمَنْشُورُ، فَيَفْضَحُونَ الْحَزَائِرَ، وَ يَتَمَلَّكُونَ الْجَزَائِرَ، وَ يَهْدِمُونَ الْحُصُونَ، وَ يَفْتَحُونَ الْعِرَاقَ، وَ يُظْهِرُونَ الشَّقَاقَ بِدَمِ يُرَاقٍ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرَقَّبُوا خُرُوجَ صَاحِبِ الزَّمَانِ!<sup>۲</sup>

چون نابودشدنی ها نابود شوند (باطل از بین برود)، حقیقت ها تحقق پیدا کنند، دنباله روها از نابخردان پیروی کنند، ظواهر دگرگون شود، کارها به همدیگر نزدیک شود، از سخاوت کریمان جلوگیری شود، آزادمردان را افشاگری کنند، جزیره ها را مالک شوند، قلعه ها را ویران کنند، عراق را بگشایند، اختلافات را با خونریزی پاسخ گویند، در چنین زمانی ظهور صاحب الزمان (عج) را انتظار بکشید.

۱. روزگار رهایی ج ۲، ص ۶۸۳ و ۶۸۴. حدیث ۹۵۹ (به نقل از: بشارة الاسلام، ص ۷۴).

۲. همان، ص ۶۸۴، حدیث ۹۶۰ (به نقل از: الزام الناصب، ص ۱۹۴).

پس آن گاه که اشتیاقِ مستضعفان، به اوج می‌رسد و خداوند اراده خود را بر حاکمیت آنان محقق ساخته و مهدی موعود (عج) ظهور می‌کند، پس از مبارزه‌ای سخت و خونین با جبهه استکبار که با رشادت و جانفشانی یاران آن حضرت توأم است، رهبری جهان یکپارچه و به هم پیوسته‌ای که مستکبران برای سیطره و تأمین منافع خود آن را مهیا کرده بودند، در اختیار می‌گیرد و دنیا را پس از آن که مملو از ظلم و جور شد، از عدل و قسط پر می‌کند و به همگان می‌آموزد که چگونه می‌توان عدالت را در زندگی حاکم کرد. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

يُعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى، وَ يَعْطِفُ  
الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ، وَ يُرِيهِمْ كَيْفَ يَكُونُ  
عَدْلُ السَّيْرَةِ، وَ يُخَيِّئُ مَيْتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ؛<sup>۱</sup>

هنگامی که دیگران هوای نفس را بر هدایت مقدم بدانند، او (مهدی عج) امیال نفسانی را به هدایت بر می‌گرداند و هنگامی که دیگران قرآن را با رأی خود تفسیر کنند، او آرا و افکار را به قرآن بازگرداند، او به مردم نشان می‌دهد که چه نیکو می‌توان به عدالت رفتار نمود، او تعالیم فراموش شده قرآن و سنت را زنده می‌سازد.

و در حدیث دیگر می‌فرماید:

لَا يَبْقَى عَبْدٌ مُسْلِمًا إِلَّا اشْتَرَاهُ وَ اعْتَقَهُ، وَ لَا غَارِمًا إِلَّا قَضَى دَيْنَهُ، وَ لَا  
مَظْلَمَةً لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا رَدَّهَا. وَ لَا يُقْتَلُ عَبْدٌ إِلَّا أَدَّى ثَمَنَهُ، وَ لَا يُقْتَلُ  
قَتِيلٌ إِلَّا قَضَى عَنْهُ دَيْنَهُ وَ الْحَقَّ عِيَالَهُ فِي الْعَطَاءِ؛<sup>۲</sup>

۱. همان، حدیث ۸۱۱، ص ۶۰۹، (به نقل از: نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۱۹۵).

۲. همان، حدیث ۸۱۳، ص ۶۱۰ (به نقل از: بشارة الاسلام، ص ۸۳).

در روی زمین بردهٔ مسلمان نمی‌گذارد جز این که می‌خرد و آزاد می‌سازد، بدهکاری نمی‌ماند جز این که بدهی‌اش را پرداخت می‌نماید، حق کسی را در دست کسی نمی‌گذارد، جز این که از او باز می‌ستاند و به صاحب حق باز می‌گرداند، بنده‌ای کشته نمی‌شود جز این که قیمت او را می‌پردازد، کسی کشته نمی‌شود جز این که همهٔ قرض‌هایش را پرداخت می‌کند و نام خانواده‌اش را در بخش عطایا مقرر می‌نماید.

خداوند در برهه‌هایی از زمان، جلوه‌ای از قدرت خود را نمایان می‌سازد تا حجّتی برای بندگان باشد، که اگر بر حقیقت‌خواهی و عدالت‌طلبی قیام کنند، دست نصرت الهی به یاری آنان خواهد آمد و قدرت‌های مادی مستکبران، نمی‌توانند آنان را سرکوب کنند. بزرگ‌ترین نمونه برای اثبات این مدّعا، انقلاب اسلامی مردم ایران است. جهان شاهد بود که ملت ایران با دست خالی اما با توکل بر خدا و برای حمایت و دفاع از دین او، با جلوداری مردی عدالت‌خواه، قیام کرد، و در اوج ناباوری، بر طاغوت چیره گشت و در این میان، از ماشین عظیم جنگی غرب و شرق کاری ساخته نبود. به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نه فقط موج عظیم اسلام‌خواهی، سراسر جهان اسلام را در برگرفت که در حقیقت، موج دین‌خواهی و بازگشت به دین در دنیا به پا خاست و موجودیّت استکبار جهانی را در خطر انداخت و این آیه‌ای از آیات الهی است تا همگان باور کنند که در روزی با شکوه، آخرین ذخیرهٔ الهی ظهور خواهد کرد و با یاری خداوند، اردوگاه استکبار را به نابودی خواهد کشاند. آن روز همگان خواهند دید که وقتی نصرت و فتح الهی فرا می‌رسد، مردم گروه

گروه به دین خدا در می آیند و آن گاه دیگر از استکبار کاری ساخته نخواهد بود مگر جنگ و کشتاری بی حاصل که عاقبت نیز به نابودی آن منتهی می شود و مستضعفان عالم، شاهد تحقق وعده الهی در وراثت و پیشوایی خود در زمین خواهند بود.

در این میان باید گفت که سعادت واقعی با صالحانی است که در دوران غیبت و غربت، امانت دار دین الهی و سنگربان حریم تقوا و عدالت باشند و در هر حال (چه زمان ظهور را درک کنند و چه پیش از آن بمیرند) در زمره یاران حضرت مهدی (عج) هستند. بی تردید جبهه دین داران مستضعف که خود را برای رویارویی با ظلم و کفر آماده می کند، به وسیله پاسداران دین و ایمان، شکل می گیرد. آنان باید از صالحان و مؤمنان باشند تا مهدی (عج) را در رهبری مستضعفین یاری کنند و عرصه های مختلف اداره این جبهه را بر عهده گیرند. به عبارت دیگر، وارثان اصلی زمین، صالحان هستند که در دولت کریمه مهدوی به عنوان امیران و کارگزاران آن حضرت در بلاد مختلف ایفای نقش می کنند و چنین است که قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾.<sup>۱</sup>

در احادیث بسیاری که درباره آخرالزمان روایت شده از انسان های صالحی یاد شده است که به قصد زمینه سازی حکومت عدل مهدوی قیام می کنند. از جمله آن که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

و تَخْرُجُ مِنَ الْمَشْرِقِ رَايَاتٌ سَوْدٌ، تُقَاتِلُ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ، وَ يُؤَدُّونَ الطَّاعَةَ لِلْمَهْدِيِّ؛<sup>۲</sup>

۱. انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵.

۲. همان، ص ۱۰۳۴، حدیث ۱۵۹۳ (به نقل از: الملاحم و الفتن، ص ۴۴).



پرچم‌های سیاهی از خاورزمین به اهتزاز در می‌آید که با مردی از اولاد ابوسفیان می‌جنگد و زمینه فرمانبرداری از مهدی (عج) را فراهم می‌آورد.

نیز در حدیث شریف دیگری فرمود:

... وَرُودُ الرَّاياتِ السُّودِ مِنْ خُرَاسَانَ، حَتَّى تَنْزِلَ سَاحِلَ دِجْلَةَ؛<sup>۱</sup>

پرچم‌های سیاهی از خراسان در می‌آید و در کنار دجله فرود می‌آید.

در روایات دیگری از آن حضرت چنین نقل شده است:

تَنْزِلُ الرَّاياتِ السُّودِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ خُرَاسَانَ إِلَى الكُوفَةِ. فَإِذَا ظَهَرَ  
الْمَهْدِيُّ بُعِثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ؛<sup>۲</sup>

پرچم‌های سیاهی که از خراسان در می‌آید و در کوفه فرود می‌آید. هنگامی که مهدی (عج) ظهور کند، این پرچم‌ها برای بیعت به حضور آن حضرت گسیل می‌شود.

إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّاياتِ السُّودِ قَدْ أَقْبَلَتْ مِنْ خُرَاسَانَ؛ فَأَتُوها وَ لَوْ حَبْوًا عَلَى  
الثلجِ، فَإِنَّ فِيها خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ؛<sup>۳</sup>

هنگامی که ببینید پرچم‌های سیاه از طرف خراسان به حرکت در آمده، به سویش بشتابید ولو با سینه‌خیز رفتن از روی برف‌ها، که خلیفه خدا حضرت مهدی (عج) در میان آن است.

يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ يُوطُّونَ لِلْمَهْدِيِّ.<sup>۴</sup>

۱. همان، حدیث ۱۵۹۴ (به نقل از: بشارة الاسلام، ص ۱۷۵، ۱۸۶).

۲. همان، حدیث ۱۵۹۵ (به نقل از: الملاحم و الفتن، ص ۴۴).

۳. همان، ج ۲، ص ۱۰۳۵، ح ۱۵۹۷ (به نقل از: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲).

۴. همان، ص ۱۰۳۶، ح ۱۶۰۰ (به نقل از: البیان، ص ۶۸).

مردمی از مشرق خروج می‌کنند و برای حضرت مهدی زمینه‌سازی می‌کنند.

از آن جا که در آخرالزمان، گروه مؤمنان صالح، در اوج غربت، از کیان دین الهی دفاع می‌کنند و با همه توان مانع از آن می‌شوند که چراغ دین و دینداری توسط گردن فرازانِ عالم خاموش شود، در روایات بسیاری مورد ستایش و تجلیل و تکریم واقع شده‌اند. از جمله آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جایی فرمود:

اللهم لقني اخواني، خدایا برادرانم را به من بنمایان. یکی از اصحاب عرض کرد: «أما نحنُ اخوانك يا رسول الله، ای رسول خدا مگر ما برادران تو نیستیم؟» و آن حضرت پاسخ داد:

لَا إِنَّكُمْ أَصْحَابِي، وَإِخْوَانِي قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا بِي وَلَمْ يَرُونِي...  
لَقَدْ عَرَفْنَاهُمْ اللَّهُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْرِجَهُمْ مِنْ  
أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَأَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لِأَحَدِهِمْ أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَى دِينِهِ مِنْ خَرْطِ  
الْقِتَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ، أَوْ كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الغَضَا! أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ  
الدُّجَى، يُنْجِيهِمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غَبْرَاءٍ مُظْلِمَةٍ!<sup>۱</sup>

نه، شما یاران من هستید. برادران من کسانی هستند که در آخرالزمان می‌آیند و به من ندیده ایمان می‌آورند. خداوند آنها را پیش از آن که از صلب پدران و رحم مادران در آیند، با نام خود و پدرانشان به من معرفی نموده است که استقامت هر یک از آنها در دین خود، از کندن خارهای گون در شب تاریک، و به دست گرفتن آتش گداخته، سخت‌تر است. آنها مشعل‌های هدایت هستند که خداوند را از

۱. همان، ج ۱، ص ۳۵۶، حدیث ۳۶۰ (به نقل از: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۴).

فتنه‌های تیره و تار نجاتشان می‌بخشد.

و نیز فرمود:

طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ! طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى مُحَبَّتِهِ! أَوْلَئِكَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَقَالَ: [هُدَى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ]؛<sup>۱</sup>

خوشا به حال کسانی که در غیبت او شکیبیا و در محبت او پابرجا هستند، که خدای تبارک و تعالی آنها را در کتابش چنین توصیف فرموده است: [این قرآن هدایت است برای پرهیزگاران، آنها که به غیب ایمان می‌آورند].

امام زین العابدین علیه السلام نیز فرمود:

إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ، وَ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، وَ الْمُتَنْظِرِينَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ. لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا ضَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ بِالسَّيْفِ! أَوْلَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا، وَ شَيْعَتُنَا صِدْقًا، وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَ جَهْرًا؛<sup>۲</sup>

مردم زمان غیبت او که قائل به امامت، و منتظر ظهور او باشند، برتر از مردمان هر زمان دیگر می‌باشند، زیرا خدای تبارک و تعالی به آنها آن قدر عقل، فهم و شناخت عطا فرموده است که غیبت امام در پیش آنها چون زمان حضور شده است. خداوند اهل آن زمان را همانند مجاهدانی قرار داده که در محضر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ شمشیر می‌زنند. آنها

۱. همان، ص ۳۵۶، حدیث ۳۶۱ (به نقل از: منابع الموده، ج ۳، ص ۱۰۱).

۲. همان، ص ۳۷۱، حدیث ۳۸۷ (به نقل از: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲).

آنها مخلصان حقیقی و شیعیان واقعی و دعوت‌کنندگان به دین خدا در آشکار و نهان می‌باشند.

پس آن کسانی که در اولین دعوت مهدی (عج)، او را اجابت می‌کنند، صالحانی هستند که پیش‌تر، آن حضرت و آیین و شریعت او را شناخته و به او ایمان داشته‌اند و در راه احیای دین و آیین او مجاهدت کرده و همه‌توان و استعداد خود را برای شناساندن آن حضرت در میان مستضعفین عالم به کار گرفته‌اند.

## کتاب نامه

۱. الهی، همایون: امپریالیسم و عقب ماندگی، انتشارات اندیشه، تهران، ۱۳۶۷.
۲. برانت، ویلی: شمال - جنوب: برنامه‌ای برای بقا، ترجمه هرمز همایون پور، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۴.
۳. براندن، هنری: در جستجوی نظمی جدید برای جهان، ترجمه احمد تدین، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۲.
۴. برکشلی، فریدون: نظم نوین اقتصاد جهانی و کشورهای جنوب، نشر قومس، تهران ۱۳۷۴.
۵. پارسانیا، حمید: حدیث پیمان، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، قم ۱۳۷۶.
۶. بازارگاد، بهاء‌الدین: تاریخ فلسفه سیاسی، انتشارات زوار، تهران ۱۳۵۹.
۷. پیرن، ژاک: جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر، ترجمه مهندس رضا مشایخی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
۸. رجایی، فرهنگ: پدیده جهانی شدن وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران ۱۳۸۰.

۹. رندل، جان هرمن و باکگر، جاستوس: درآمدی به فلسفه، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، انتشارات سروش، تهران ۱۳۷۵.
۱۰. زیبایی نژاد، محمدرضا و سبحانی، محمدتقی: درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، انتشارات دارالثقلین، قم ۱۳۷۹.
۱۱. سروش، عبدالکریم: رازدانی و روشنفکری و دینداری، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران ۱۳۷۰.
۱۲. سعید عاملی، جهانی شدن، نظریه‌ها و نهادهای اجتماعی، سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیّه خارج از کشور، کنفرانس ارائه شده در سال ۱۳۸۰.
۱۳. سلیمان، کامل: روزگارهایی، ترجمه علی‌اکبر مهدی‌پور، نشر آفاق، تهران ۱۳۷۶.
۱۴. رواسانی، شاپور: چپاول، جهان سوم چگونه غارت می‌شود، نشر شمع، تهران ۱۳۶۷.
۱۵. صدر، محمد باقر: اسلام و مکتب‌های اقتصادی، ترجمه محمد نبی‌زاده، انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۵۸.
۱۶. فروغی، محمدعلی: سیر حکمت در اروپا، نشر البرز، تهران ۱۳۷۵.
۱۷. کاستلز، مانوئل: عصر اطلاعات، ترجمه حسن چاوشیان، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۰.
۱۸. کاظمی، سیدعلی اصغر: روابط بین‌الملل در تئوری و در عمل، نشر قومس، تهران ۱۳۷۲.
۱۹. کول، جی.پی: فاصله عقب‌ماندگی، ترجمه بهمن ذوالفقاری‌پور و محمود ریاضی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵.
۲۰. لنسکی، گرهارد و لنسکی، جین: سیر جوامع بشری، ترجمه ناصر موفقیان، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۹.

۲۱. لوکاس، هنری: تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ مؤسسه کیهان، تهران ۱۳۶۸.

۲۲. مصباح، مجتبی: فلسفه اخلاق، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم ۱۳۸۰.

۲۳. مک کین لای، آردی و لیتل، آر: امنیت جهانی، رویکردها و نظریه‌ها، ترجمه اصغر افتخاری، انتشارات پژوهشکده، مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۰.

۲۴. مومسن، ولفگانگ ح: تئوریهای امپریالیسم، ترجمه کورش زعیم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

۲۵. نایرره، ژولیوس: چالش جنوب، گزارش کمیسیون جنوب، ترجمه ابراهیم خلیلی، نشر قومس، تهران ۱۳۷۶.

۲۶. نقیب‌زاده، احمد: تحولات روابط بین‌الملل (از کنگره وین تا امروز)، نشر قومس، تهران ۱۳۶۹.

۲۷. واترز، مالکوم: جهانی شدن، ترجمه: اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، انتشارات سازمان مدیریت صنعتی، تهران ۱۳۷۹.

۲۸. همتی، عبدالناصر: مشکلات اقتصادی جهان سوم، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۶.